حقیقت نفاق
از
دیدگاه قرآن

سورهٔ المنافقون

حکمتیار

حقیقت نفاق

از

دیدگاه قرآن

تفسیر سورهٔ المنافقون

حکمتیار

معرفی کتاب :

نام کتاب : حقیقت نفاق از دیدگاه قرآن
نویسنده : حکمتیار (امیر حزب اسلامی افغانستان)
نوبت چاپ : هفتم، حمل ۱۳۸۸ هـ ش
تیراژ : ۱۵۰۰ جلد
قیمت : ۱۵۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

عرض ناشر

کتاب حقیقت نفاق از دیدگاه قرآن، دومین نوشتار برادر حکمتیار در سال ۱۳۵۶، یعنی سی سال قبل از امروز منتشر شد، هفته نامه میثاق ایثار، که در سال ۱۳۷۷هجری شمسی، آن را قسط وار نشر کرد، در مقدمهٔ بحث نوشت: قرار ما بر آن است تا از جمله ۵۶ اثر مطبوع برادر حکمتیار یکی یکی را انتخاب و بطور منظم به نشر بسپاریم، تا حال کتاب های اسرار نماز، طریقه انتخاب زعیم در اسلام، انفاق در قرآن، آیا بحران افغانستان راه حل دارد؟ و کتاب خدا- قرآن - انسان، به نشر ر سیده، اینک به پای بحث جالب و سازندهٔ نفاق از دیدگاه قرآن می نشینیم و از خدای هادی کریم برای خود و خوانندگان عزیز نشریه میثاق ایثار، توفیق ایمان راستین و نجات از سقوط در پرتگاه نفاق را مسئلت می جوئیم.

ما در آن زمان فرصت این را نیافتیم تا این کتاب مهم و ارزشمند را

چون بقیه کتب مجدداً چاپ کنیم، اینک آن را برای طبع مجدد آماده کرده ایم که امیدواریم هر چه زودتر در اختیار هموطنان مؤمن خود بگذاریم.

عرض چند مطلب را در این مقدمه مفید می شماریم:

- حقیقت نفاق از دیدگاه قرآن زمانی نوشته شده که نهضت اسلامی کشور ما پس از کودتای ۲۶سرطان سردار داؤد جلاد، که به هدایت مسکو و توسط افسران کمونست به راه افتاد؛ با آزمون بزرگی مواجه گردید، دستگیری اعضای سرشناس نهضت آغاز شد، عده ای به شهادت رسیدند، عده ای زندانی شدند و عده ای تحت تعقیب قرار گرفتند ولی دولت موفق به دستگیری آنان نشد، کسانی که به چنگ دشمن نیفتادند، راه مبارزه مسلحانه علیه رژیم کودتائی را در پیش گرفتند، مبارزه ای را که آنان اساس گذاشتند، رفته رفته به آنجا رسید که اگر روسها غرض جلوگیری از پیروزی آن و ارسال قوا به افغانستان و اشغال کشور ما مبادرت نمی ورزیدند، هیچ نیرویی در داخل توان آن را نداشت تا در برابر نهضت ایستادگی نموده و جلو پیروزی محتومش را سد کند. انگیزه کودتای ۲۶سرطان این بود که کمونستها در برابر نهضت اسلامی شکست خوردند، مؤسسات علمی کشور که زمانی پایگاه نیرومند کمونستها بحساب می رفت، به پایگاه های نیرومند و بی رقیب نهضت اسلامی تبدیل شد، در انتخابات اتحادیه محصلین دو ثلث آراء را نهضت اسلامی بدست آورد، مسکو احساس کرد که ادامه این وضع باعث خواهد شد تا

افغانستان از دائره سلطه روسها خارج شود و پیروزی نهضت اسلامی سلطه متزلزل مسکو را بر کشورهای اسلامی آسیای مرکزی تهدید کند، رژیم شاهی را ضعیفتر از آن یافت که از کمونستها حمایت نموده و جلو بسط روزافزون نهضت اسلامی را سد کند، از این رو تصمیم گرفت تا ظاهرشاه را کنار زده و در عوض او سردار داؤد را که مستبدترین و جانی ترین مهره در خاندان شاهی و بعنوان مؤسس احزاب چپی و دوست نزدیک مسکو شهرت داشت، بر اریکه قدرت بنشاند و از طریق او اوضاع را مهار کند و مانع برچیده شدن بساط کمونستها از سوی نهضت اسلامی شود. حقیقت امر این است که دو کودتای ۲۶ سرطان و هفت ثور و تجاوز نظامی روسها بر افغانستان همه عکس العملهایی بود که مسکو در برابر رشد و گسترش روزافزون نهضت اسلامی کشور ما نشان داد، کودتای هفت ثور دوم نیز که جبهه شمال را به ارگ رساند و مأموریت ادامه جنگ و جلوگیری از تأسیس حکومت اسلامی بدست مجاهدین از اهداف و انگیزه های آن بود، شبیه به اقدامات قبلی مسکو، عکس العملی در برابر نهضت اسلامی کشور بود، با یک تفاوت که در این نوبت تنفیذ اوامر مسکو را کمونستها به تنهائی به عهده نداشتند بلکه این مأموریت به جبهه ائتلافی ای سپرده شد که به هدایت مسکو و وساطت ایران تأسیس گردید.

این کودتاها باعث آن شد تا نهضت راه مقاومت مسلحانه را اختیار نماید، حقیقت امر این است که مبارزه مسلحانه بر نهضت تحمیل گردید،

ما نه تصمیم آن را داشتیم و نه توان آن را و نه خود را در موقعیتی می دیدیم که آغاز آن را مفید شمرده و به نتایج آن امیدی داشته باشیم. ولی چاره ای جز این نداشتیم، اراده الهی چنان بود که فریضهٔ فراموش شده جهاد اسلامی بدست عده ای از جوانان مؤمن کشور ما احیاء گردد، این جهاد به زوال امپراطوری سرخ شوروی منتج شود، پای امریکا به افغانستان کشانده شود و این امپراطوری سیاه نیز به سرنوشت سلفش مواجه گردد.

مبارزات مسلحانه نهضت و اقداماتش در اردو و تنظیم افسران مسلمان غرض سرنگونی رژیم داؤد، چنان نتایجی را در پی نداشت که عده ای از افراد عجول در صفوف نهضت انتظار آن را داشتند، همانهایی که با عملیات ۱۳۵۴موافق نبودند، ولی با دل نخواسته و به امید این که شاید این عملیات آرزوهای آنان را برآورده سازد، با آن توافق کردند، زمانی که نتایج را خلاف انتظار خود یافتند، مخالفت شان را با مبارزات مسلحانه علنی ساخته و با فرستادن پیام ها به کابل راه سازش با نظام را در پیش گرفتند، در چنین مرحله ای بود که کتاب حقیقت نفاق نوشته شد، با این انگیزه و به این منظور که راه ایمان و تقاضاهای آن را روشن کند، نفاق و پرتگاه های آنرا نشاندهی نماید و رهروان صدیق و مخلص نهضت را متوجه مسئولیتهای ایمانی شان در آن مرحله خطیر ساخته و به آنان تفهیم کند که چه کاری و چه گفتاری موجب سقوط در پرتگاه های نفاق می گردد.

• این کتاب در آن زمان نه تنها میان افغانها و رهروان مبارز نهضت مورد استقبال وسیع قرار گرفت، بلکه در ترکیه ترجمه و در ایران بازنویس و منتشر شد، ولی متأسفانه عده ای که در آینه این کتاب سیمای خود را می دیدند، بمخالفت آن پرداختند و سعی کردند از نشر آن مانع شوند، به رهبران نهضت که در سلولهای زندان داؤد جلاد بسر می بردند شکایت نموده، این کتاب را علیه خود وانمود کردند و از آنان خواستند تا مانع نشر و توزیع آن شوند!! برادر بزرگوار ما انجنیر سیف الدین نصرتیار شهید طی نامه ای از برادر حکمتیار خواستند تا از توزیع کتاب منصرف شوند، ایشان کتاب را توأم با پاسخ نامه به زندان فرستادند و در آن نوشتند: کتاب را مطالعه کنید، اگر آن را علیه کدام شخص یا گروهی مشخص یافتید و توزیع آن را غیرمفید و غیر ضروری، مطمئن باشید که حتماً از توزیع آن امتناع می ورزیم... جواب نصرتیار شهید و سائر برادران زندانی پس از مطالعه کتاب این بود: نه تنها با طبع این کتاب موافقیم بلکه تأکید می کنیم که به پیمانهٔ وسیع طبع و توزیع شود.

• کسانی که کتاب حقیقت نفاق را علیه خود تلقی می کردند، در زمان داؤد تلاش کردند تا راه شان را از نهضت جدا نموده، با نظام سازش کنند، ولی تلاشهای شان نتیجه ای تحویل نداد و کودتای هفت ثور مانع ادامه تلاشها و تحقق آرزوهای شان شد، همینها بودند که با کمونستها کنار آمدند، با روسها آتش بس کردند، جبهه شمال را ساختند و مأموریت ناتمام قوای اشغالگر روسی را غرض ادامه جنگ در کشور ما و جلوگیری

از تأسیس حکومت اسلامی، به عهده گرفتند و در پایان نیروهای صلیبی را در اشغال افغانستان کمک کردند و تحت قومنده افسران امریکائی علیه ملت خود جنگیدند.

- باید تذکر داد که در طبع جدید این کتاب تجدیدنظرها و تصرفات بسیط و جزئی صورت گرفته و در نظر است با قطع و صحافت بهتر از سابق طبع شود.

کسانی را که خواهان حرکت در خط مستقیم ایمان اند، از انحراف به چپ و راست و سقوط در پرتگاه های نفاق بیم دارند، به مطالعه دقیق و مکرر این کتاب دعوت می کنیم.

والله ولی التوفیق و هوالهادی الکریم

اداره میثاق ایثار

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

قرآن؛ این مشعل تابنده و فروزان هدایت، آنگاه که در مورد "انسان" به بحث می پردازد؛ چهار نمونۀ "سیرت انسانی" را ترسیم نموده، جلو مخاطب خود قرار می دهد:

مؤمن: کسیکه به خدا ایمان دارد، از پیامبرش اطاعت می کند، به آخرت و بعثت مجدد باور دارد، ایمان به خدا و آخرت و اطاعت از پیامبر باعث شده تا عملش صالح بوده، به شایستگی ها دعوت کند و از زشتی ها مانع شود، مدافع حق و حقیقت بوده، با ظلم و ظالم می جنگد و از مظلوم دفاع می کند. در سیمای جالب و جذاب این الگوی صدق و راستی و مظهر پاکی و پاکدامنی، تمامی صفات کمال انسانی را به نمایش می گذارد و نشان می دهد که اینها هدفمند اند، روح آرام دارند و قلب مطمئن، ایمان شان راسخ و خلل ناپذیر است، همه چیز این هستی را مخلوق خالق واحد و یگانه می خوانند، در حرکت شان بسوی خدای واحد، همه چیز را همسو و همگام با خود می بینند.

کافر: کسیکه نه به خدا ایمان دارد و نه به آخرت و حساب و کتاب آن و

مکافات و مجازات اعمال در آن، با پیامبران و دعوتگران حق و عدالت به مخالفت می پردازد، یا بنده بنده است و یا بنده هوی و هوس خود، در سیمای مذموم و زنندهٔ این مدافع باطل و دشمن حق و حقیقت کسی را به نمایش می گذارد که گناه، عصیان، بدکاری، ظلم، بی عدالتی، تجاوز به حقوق دیگران، انکار از فضایل و مکارم انسانی، رغبت به زشتی ها، هرزگی ها و بیهودگی ها از مشخصات آن است.

مشرک: کسیکه در باورها و عملکردهایش مرتکب "شرک" و "اختلاط" شده، ایمان و کفر را با هم آمیخته است، ادعای ایمان به خدا دارد ولی در "عبادت" و "استعانت" شریکانی برای خدا قرار داده، ادعا می کند که به کتب الهی باور دارد ولی در عمل گاهی از این دین پیروی می کند و گاهی از آن.

منافق: کسیکه دچار تذبذب است، میان دو گروه مؤمن و کافر در حالت تردد و تذبذب قرار دارد، گاهی به این گروه می پیوندد و گاهی به آن دیگر، زمانی به یکی پیام دوستی می فرستد و زمانی به آن دیگر، نه با این صادقانه می ایستد و نه با آن، بنده اغراض خود است، برای نیل به آن گاهی کنار آمدن با این را مفید می یابد و گاهی پیوستن به آن دیگر را، نه از لحاظ فکری و اعتقادی موضع ثابت دارد و نه از ناحیه عملی، نه خط فکری مشخصی را دنبال می کند و نه شخصیت اخلاقی و عملی اش دارای عنصر ثابت و مشخص است.

تصور نکنید که این تقسیم بندی ها مختص به دوره صدر اسلام و زمان نزول قرآن بوده، به گذشته ها تعلق دارد و مصداق عملی آن، تنها در همان دوره و در اثنای نزول قرآن موجود بوده و اکنون وجود خارجی ندارد. حقیقت این است که این نمونه ها همواره وجود خواهند داشت و این دسته بندی ها همواره تکرار خواهد شد، همواره جبهۀ "ایمان" و "کفر" را در برابر یکدیگر خواهید یافت و جبهۀ "شرک" و "نفاق" را در کنار آنها.

قرآن طی آیات مفصل و روشنگر خود، مشخصات و ممیزات هر گروه را بطور دقیق و مشرح ارزیابی نموده و عواملی را که این مشخصات از آن مایه می گیرد، با کمال دقت و روشنی بیان کرده است، آنجا که مقتضیات "ایمان" را یکایک نشاندهی می کند، مشخصات "کفر" و "شرک" و علایم "نفاق" را بیان می کند، مواقف و موضعگیری های هر گروه، در اوضاع و شرائط گوناگون و در برابر قضایای مختلف زندگی را به بررسی می گیرد، نشان می دهد که انگیزه هر یکی در اتخاذ این مواضع چیست و چه اهداف و اغراضی را از این موضعگیری ها مطمح نظر دارد؟ چگونه از عقاید و نظرات شان به دفاع می پردازند، مستمسک شان چیست و استدلال شان چگونه؟ قضاوت شان در باره حوادث خوب و بد، پیروزیها و شکست ها، از چه قرار است؟ چه معیارهایی را بکار می برند؟ به چه کسی به دیده پیروز و کامگار می نگرند و چه کسی را ناکام و نامراد می خوانند؟ قرآن هر چند در باره تمامی این گروها بحثهای

تفصیلی و مشرح دارد، ولی اهتمام بیشتری به معرفی دقیق منافقین مبذول داشته است، به چند دلیل:

- گروه منافق دشمن داخلیست، خطر و ضررش بیش از دشمن بیرونیست. نه تنها سنگر ها را از درون تضعیف و تخریب می کند و باعث سقوط آن به نفع دشمن می شود، بلکه عدم شناسایی دقیق آنان باعث سرایت این بیماری مهلک و خطرناک به دیگران می گردد.
- عملکردهای این گروه؛ چهره ایمان و مؤمنان را نزد مخاطبین دعوت مخدوش و مغشوش ساخته، شکوک و شبهات آنان را برمی انگیزد و پیوستن شان را به صفوف مؤمنان به تعویق می اندازد.
- ظاهر فریبنده این گروه اکثراً مانع آن می شود تا تصمیم مناسب و شایسته ای غرض جلوگیری از خطر آنان اتخاذ گردد. عده ای از مسلمانان خوش باور را با چرب دستی و چرب زبانی می فریبند. به دفاع از خود و مواضع خود وامی دارند، باعث اختلاف می شوند، زعامت نهضت را به مسامحه در برابر آنان و چشم پوشی و اغماض از عملکردهای مضر آنان وادار می سازد.
- اگر معیار های دقیق شناسائی "مؤمن" از "منافق" در میان نباشد، تشخیص مؤمنان مخلص از عناصر ریاکار، فریبکار و فرصت طلب دشوار گردیده، مجال نفوذ فرصت طلبان و تقرب عناصر چرب دست و چرب زبان به حول و حوش قیادت نهضت فراهم می گردد و افراد مخلص و فداکاری که همه چیز شان را در راه هدف وقف نموده اند و جز تحقق

هدف نهضت آرزوی دیگری ندارند، نه در پی حصول جاه و مقام اند و نه در تلاش تقرب به درگاه قیادت و زعامت، آهسته آهسته به عقب رانده خواهند شد، منافقین رفته رفته مواقف حساس را در اجتماع مؤمنان اشغال نموده و سر نوشت نهضت بدست آنان خواهد افتاد. و مسلماً هر گروهی که عناصر "منافق" و "غیرمخلص" به هدف در صفوف آن با عزت و اکرام بسر برند، خواهی نخواهی بسوی تباهی و انحطاط کامل جلو خواهد رفت، مرض نفاق و فرصت طلبی همه گیر خواهد شد و این ذهنیت به همه القاء خواهد شد که برای پیشرفت و ترقی در این صف، اخلاص، صداقت، فداکاری و خودگذری ها هیچگونه نقشی ندارد، فقط با منافقت، دو رنگی و موقع طلبی می توان جلو رفت، امتیازات بدست آورد و به مدارج و مقامات برتر رسید. اگر مرزهایی که با عبور از آن آدمی از دائره ایمان خارج گردیده، در پرتگاه "نفاق" سقوط می کند، بگونه دقیق و کاملاً نمایان نشاندهی نشود و به آنانی که می خواهند با صداقت و اخلاص کامل در خط ایمان جلو بروند و به مقتضیات آن عمل کنند، بطور نمایان و هویدا توضیح نگردد که کدام افکار، کردار و گفتار منافقانه است و خودداری از آن تقاضای ایمان او، احتمال تجاوز از مرزهای "ایمان" و امکان سقوط در پرتگاه "نفاق" بیشتر می شود. چه بسا که انسان بدون قصد انحراف از خط و بدون اراده عصیان از ضوابط ِ خروج از دائره ایمان، بطور ناخودآگاه و با تأثیر پذیری از دیگران به بی راهه و کجراهه می رود، با آنکه تصور می کند از راه راست منحرف نگردیده، تصمیم و

اراده خروج از صف را ندارد و نخواسته از دائرهٔ ایمان خارج شود، ولی بطور ناخود آگاه و در حالیکه افکار و اطوار دیگران او را تحت تاثیر قرار داده، سقوط می نماید و به کاری مبادرت می ورزد که مترادف با خروج از صف و انحراف از خط است. باید معیارها و ملاک های روشن و الگوهایی دقیق ایمان و نفاق را در اختیار او گذاشت تا در روشنائی آن در هر گامی و در هر موقعی خود و افکار و اطوار خود را ارزیابی کند، پرتگاهها را تشخیص دهد و از سقوط دراماں ماند.

قرآن عظیم الشأن عنوانی "المنفقون" سورهٔ مختصری دارد که طی آیات جامع و موجز آن، کلیه عوامل و انگیزه های نفاق و مشخصات دار و دسته منافق، با کمال وضوح بیان گردیده، در واقع این سورهٔ جامع، خلاصهٔ تمامی آیاتیست که در مورد معرفی گروه منافق در قرآن آمده است، در این کتاب، هر آیهٔ این سوره و فقرات مستقل آن را عنوان قرار داده، در روشنائی سائر آیات به تشریح و توضیح آن پرداخته ایم. به این امید که خدای هادی جلت عظمته این کتاب را مایه رهنمایی و هدایت کسانی بگرداند که می خواهند از چشمهٔ زلال قرآن سیراب شوند، در خط ایمان قرار داشته، از سقوط در پرتگاه نفاق و از منافقت و همراهی با منافقین در امان باشند. والله المستعان وهوالهادی الکریم

حکمتیار

۳۰ حمل ۱۳۵۶ هجری شمسی

بسم الله الرحمن الرحیم

المنافقون

معرفی سوره

نام این سوره "المنافقون" است، در مدینه منوره نازل شده و شامل ۱۱ آیه است، به استثنای دو آیهٔ ششم و دهم که به فاسقین و صالحین پایان یافته، بقیهٔ آیات سوره فواصل یکسان داشته و به صیغه های هم آهنگ و هموزن با کاذبون و منافقون پایان یافته و آهنگ خیلی جالب و زیبائی به سوره بخشیده.

این سورهٔ جامع تمامی آیاتی را احتواء می کند که در مجموع قرآن در رابطه به معرفی نفاق و منافقین آمده است. در واقع ۱۱ آیهٔ این سوره ۱۱عنوانی است که شرح و تفصیل آنرا باید در تمامی قرآن جستجو کرد.

آیهٔ اول سوره نشان می دهد که منافقین در پی تقرب به رهبری نهضت بوده، با تأکید تمام ادعا می کنند که از جمله مؤمنان مخلص اند، برای اثبات این ادعا از سوگند های مؤکد و مکرر استمداد می جویند. در حالیکه ادعای ایمان شان کاذبانه است و سوگندهای شان دروغین.

آیهٔ دومی توضیح می دهد که منافقین از سوگندهای مؤکد و مکرر شان به عنوان سپر استفاده می کنند، با آن از عملکردهای منافقانه شان به دفاع می پردازند، مؤمنان را می فریبند، راه نفوذ در صفوف مؤمنان را بروی خود باز می کنند و جایگاه شان را میان مؤمنان مستحکم می سازند، هر عمل زشت و هر موضعگیری منافقانهٔ شانرا با توسل به سوگندها توجیه می کنند، از مؤاخذه و محاسبه می رهند و همین عدم مؤاخذه آنان باعث می شود تا افراد ساده لوح نیز عملکردهای آنان را سرمشق قرار دهند، از این رو منافقین هم خود از راه خدا باز می مانند و هم دیگران را از حرکت در این راه مانع می شوند.

آیهٔ سومی به این خصلت منافقین اشاره دارد که بطور مکرر اظهار ایمان می کنند و کافر می شوند، میان کفر و ایمان در حالت تردد و تذبذب قرار دارند، گاهی راه ایمان را انتخاب می کنند و به مؤمنان می پیوندند و گاهی روش کفر را اختیار نموده به کافران می پیوندند، زمانی به یکی پیام دوستی می فرستد و زمانی به آن دیگر، نه در تعهد خود با این استوار می ماند و نه با آن دیگر صادقانه می ایستد، بنده اغراض خود است. برای نیل به آن گاهی کنار آمدن با این را مفید می یابد و گاهی پیوستن به آن دیگر را، این را نشانهٔ زیرکی و زرنگی خود می شمارد، گمان می کند همه را خواهد فریفت و در هر دو طرف جایگاه شایسته ای برای حود تدارک خواهد دید، در حالیکه این نشانه سفاهت او است، با اس کار ابرو و حیثیتش را نزد همه از دست خواهد داد، هیچ کسی نمی

تواند همه را برای همیش فریب دهد.

در آیهٔ چهارم در رابطه به شناسائی دقیق منافقین این رهنمایی را در جلو خود می یابیم که منافقین دارای ظاهر آراسته و فریبنده اند، با یک نگاه سطحی به ظاهر آراسته آنان حدس خواهی زد که شاید باطن شان نیز خوب باشد، با توجه به ظاهر مرتب، گفتار جالب و اداهای فریبنده شان کسی گمان نمی برد که این ها در پرتگاه نفاق سقوط کرده اند، ذلیل و فرومایه اند، ترسو و جبون اند، از هر صدای بلندی می هراسند و آنرا علیه خود می خوانند، نه در زندگی شان هدف مقدسی دارند و نه خط و موضع ثابت و روشنی. چون چوبهای میان تهی که بدون استناد نمی تواند بر جای خود استوار بماند. این گروه دشمن اصلی صف اسلامی و خطرناکتر از دشمن بیرونی است، به مسلمانان هدایت داده می شود تا در معامله با آنان محتاط بوده، تدابیر لازم برای دفع خطرشان اتخاذ کنند.

در آیهٔ پنجم و ششم می خوانیم که منافقین هدایت ناپذیر اند، اگر به اصلاح دعوت شوند با غرور و تکبر جواب رد می دهند، از آمرزش محروم اند، خداوند غفور حتی در مورد آنان طلب آمرزش پیامبرش را نیز نمی پذیرد.

آیهٔ هفتم توضیح می دهد که یکی دیگر از مشخصات منافقین عدم باور به این حقیقت است که خداوند جل شأنه مفاتح خزانه های رزق را در اختیار دارد و ضامن رزق و روزی بندگانش است، ایشان در مورد مؤمنان مخلص گمان می کنند که اگر مشکلات مادی دامنگیر شان شود و

با محاصره های اقتصادی روبرو شوند، از صف کنار خواهند رفت و از مبارزه دست خواهند کشید.

در آیهٔ هشتم خصلت دیگر منافقین در برخورد با مؤمنان را مشاهده می کنیم؛ مبنی بر این که به آنان به دیده حقارت می نگرند، معیارهائی که در رابطه به عزت و ذلت به کار می برند، معیارهائی نیست که ایمان نشاندهی می کند.

در آیهٔ نهم هرچند خطاب متوجه مؤمنان است و به آنان توصیه شده که اهتمام به مال و اولاد آنان را از یاد خدا غافل نکند، ولی چون بحث در رابطه به نفاق و منافقین است و این توصیه در ضمن این بحث آمده، از آن فهمیده می شود که غفلت از یاد خدا، علاقه افراطی به مال و اولاد، به پیمانه ای که محبت با این ها بر محبت با خدا سنگینی کند، از علایم نفاق و از مشخصات منافقین است.

در آیهٔ دهم نیز توصیه به انفاق فی سبیل الله را می یابیم که نشان می دهد قربانی در راه خدا از مقتضیات ایمان و خودداری از آن مشخصات نفاق و منافقین است.

در آیهٔ یازدهم که تتمهٔ سوره است این ارشاد الهی در برابر ما قرار دارد که ایمان به قضاء و قدر تقاضای ایمان به خدا و عدم باور به آن از علایم نفاق است.

بسم الله الرحمن الرحیم

شهادت کاذبانه

إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ قَالُوا۟ نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ لَكَـٰذِبُونَ ﴿١﴾

المنافقون: ۱

چون منافقین نزد تو آیند، گویند: گواهی می دهیم که تو یقیناً پیامبر خدا هستی، در حالیکه خداوند می داند تو بدون شک فرستادهٔ وی هستی و خداوند گواهی می دهد که منافقین یقیناً دروغگواند.

این آیه که به جنس منافقین اشاره دارد و هر دو گروه "منافق عملی و اعتقادی" را در بر می گیرد، چند مطلب مهمی را در خصوص معرفی آنها در جلو ما می گذارد:

۱ـ با تأکید تمام ادعای ایمان می کنند، ولی ایمان ندارند و دروغ می

گویند. به ملاقات پیامبر علیه السلام می رفتند و در حضور او بدون مقدمه و تمهید و در حالیکه اصلاً ضرورتی به سوگند و اظهار ایمان و گواهی آنها در میان نبود؛ به حقانیت پیامبر و رسالت وی گواهی می دادند و در گواهی شان بدون ضرورت به تأکید و سوگند متوسل می شدند، ولی خداوند جل شأنه گواهی و شهادت آنان را بی اعتبار خوانده و گواهی می دهد که ایشان دروغگو اند. در اینجا به نکته نهایت لطیفی اشاره شده که در ضمن آن یکی از خصوصیات منافقین توضیح گردیده، بدین شرح:

انسان چنان است که هرگاه جرمی را مرتکب شود و یا ارادهٔ اقدام به جرم و گناه را در دل داشته باشد، هرچند موضوع کاملاً مخفی و پنهان بوده و احدی از آن .آگاه نباشد، با وجود آن تصور می کند که دیگران حتماً از قیافه و اطوار او بر آنچه وی در خفا انجام داده و یا در سینه خود پنهان داشته، اطلاع یافته اند، این احساس درونی از فحوای کلام او ظاهر می شود، او خود را در برابر دیگران چنان احساس می نماید که چون انسان مجرمی است و در حضور قاضی ای قرار دارد که فیصلهٔ محکومیتش را صادر می کند و از او می خواهدکه برای تبرئه خود شواهد و اسنادی ارائه کند. از این رو بدون مقدمه و تمهید و در حالیکه وضع چنان نیست که او را برای اقامهٔ دلائل غرض تثبیت برائتش واداشته باشد. حالت روانی و فشار ضمیر و وجدان او را وادار می سازد تا با توسل به سوگندهای مؤکد مخاطبش را به برائت و معصومیت خود متقاعد سازد، اما کسیکه جرم و گناهی نکرده، دستش صاف و دامنش پاک است، به

گناه قریب نرفته و قصد ارتکاب آنرا نداشته، این احساس درونی در برخورد او با دیگران تبارز می کند، چنانچه خود را مجرم نمی شمارد. از دیگران نیز این انتظار را دارد که از پاکدامنی او آگاه بوده و ضرورت اقناع دیگران به برائتش و توسل به سوگندهای مؤکد را نیز کمتر احساس می کند.

منظور منافقین از اظهار این مطلب که "گواهی می دهیم یقیناً تو فرستاده خداوند هستی" اظهار نفس الامرو ایمان به رسالت پیامبر علیه السلام نیست، نگفته اند که به رسالت تو ایمان آوردیم و آماده ایم از هدایات و ارشاداتت اطاعت و پیروی کنیم، گواهی مؤکد منافقین شبیه شهادت کسانی است که درباره آنها در حدیثی از صفوان بن عسال چنین آمده:

ان يهوديين قال احدهما لصاحبه: اذهب بنا الى هذا النبي نساله. قال: لا تقل له نبي، فانه يسمعها تقول له نبي كانت له اربعة اعين. فاتيا النبي صلى الله عليه وسلم فسالاه عن قول الله تعالى: {ولقد اتينا موسى تسع ايات بينات}، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا تشركوا بالله شيئا، ولا تزنوا. ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق، ولا تسرقوا، ولا تسحروا، ولا تمشوا ببريء الى سلطان فيقتله، ولا تاكلوا الربا، ولا تقذفوا محصنة، ولا تفروا من الزحف (شك شعبة) وعليكم اليهود خاصة، الا تعتدوا في السبت. فقبلا يديه ورجليه وقالا: نشهد انك نبي. فقال: فما يمنعكما ان تسلما؟ قالا: ان داود دعا الله ان لا يزال في ذريته نبي، وانا

نخاف ان اسلمنا ان تقتلنا الیهود". هذا حدیث حسن صحیح. رواه الترمذی

یکی از دو نفر یهودی به دیگری گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او بپرسیم، گفت: او را پیامبر مگو، اگر این را بشنود که تو به او پیامبر خطاب می کنی "از فرط حیرت و خوشحالی" دو چشمش چهار خواهد شد، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و از وی درباره این آیه پرسیدند: ولقد اتینا موسی تسع آیات بینات، پیامبر علیه السلام در جواب فرمودند: هیچ چیز را با خداوند شریک نسازید، از دزدی و زنا اجتناب ورزید، نفسی را که خداوند قتلش را حرام شمرده به ناحق قتل مکنید و بیگناهی را نزد صاحب سلطه و قدرت به این منظور مبرید که او را به قتل برساند، از سحر خودداری کنید، سود خوری نکنید، زن پاکدامنی را متهم به "زنا" نسازید، به روز جنگ بقصد فرار رو مگردانید و بر شما ای یهود! بطور خاص لازم است تا در روز شنبه تعدی و تجاوز ننمائید، صفوان رضی الله عنه گفت: پس آن دو نفر دست و پای پیامبر علیه السلام را بوسه نموده، گفتند: گواهی می دهیم که یقیناً تو پیامبری. پیامبر علیه السلام فرمود: پس چه چیزی شما را از متابعتم باز می دارد؛ گفتند: چون داؤد علیه السلام به بارگاه الهی دعا نموده که همیشه در سلسله فرزندان وی نبی و پیامبری باشد، اگر از تو متابعت کنیم می ترسیم که یهودی ها ما را خواهند کشت.

قرآن در همین رابطه، قول مؤمنان صادق و مخلص را این گونه می خواند:

قالوا سمعنا و اطعنا

گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم.

میان این دو شیوه بیان تفاوتیست صریح و روشن، که یکی از ادعای محض و دیگری از تعهد جدی و صادقانه نمایندگی می کند.

قرآن می فرماید که منافقین در ادعای ایمان شان قصد خدعه را دارند:

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ البقره:۸-۹

و از مردم برخی چنان اند که می گوید: ما به خدا و روز آخرت ایمان آورده ایم، در حالیکه مؤمن نیستند، با خدا و مؤمنان خدعه می کنند، ولی فقط خود را می فریبند و درک نمی کنند.

می بینیدکه منافق برای بیان این مطلب که مثل دیگران به خدا و آخرت ایمان دارد لفظ "آمنا: ما ایمان آورده ایم" را بکار گرفته است. فرد واحد آنها "من" می گوید: ما ایمان آورده ایم!!

مثال این شخص به کسی می ماند که بنابر مجبوریت و تقاضای اوضاع و شرائط با گروهی از مجاهدین به جبهه جنگ رفته و وادار به اشتراک در جنگ شده، ولی در اثنای عملیات نظامی، خود را به گوشه ای

کشیده و از جنگ مخفیانه کنار رفته و منتظر نتیجه مانده، در پایان جنگ زمانی که مجاهدان فداکار و مخلص، پیروزمندانه از معرکه برگشته اند او نیز از گوشه عافیت و مخفیگاه مصئون خود بیرون آمده، مخفیانه خود را در صفوف آنها جا زده، در جریان راه و پس از عودت به قرارگاه، هر مجاهدی از کاری که انجام داده به رفقای هم صف و همسنگرش حکایت می کند، یکی‌می گوید: من فلان کار را انجام دادم و دیگری می گوید وظیفه من چنین و چنان بود، او نیز مجبور است چیزی بگوید و از نقش و سهمی که در این معرکه داشت به دیگران حکایت کند و دربارهٔ عملیات نظامی مذکور چیزی بگوید، ولی چون خودش هیچگونه سهمی در آن نداشت، از اینرو بجای اینکه با استعمال کلمهٔ من "ضمیر مفرد متکلم" از فعالیتی که شخصاً انجام داده یاد آور شود، می گوید: ما خوب جنگیدیم، ما کشتیم و ما بستیم، ما پیروز شدیم، ما دشمن را شکست دادیم، غنایم زیادی بدست آوردیم.... ادعای ایمان منافقین شبیه به ادعای این فراری از جنگ است، اینها نیز در کنار دیگران خود را مؤمن می خوانند.

قرآن دراین رابطه می فرماید:

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴿١٤﴾ البقره: ۱۴

و چون با مؤمنان ملاقات کنند می گویند: ما ایمان آورده ایم و چون

بسوی شیاطین خود کنار روند گویند: بی تردید که ما با شما ایم و جز این نیست که ما استهزاء کننده ایم " بر مؤمنان، ایشانرا به استهزاء و تمسخر می گیریم".

در این جا نیز مشاهده می کنید که منافقین در اثنای ملاقات با افراد مؤمن، تنها به لفظ "آمنا: ما ایمان آورده ایم " اکتفاء می کنند و هیچ تأکیدی در میان نیست. اما زمانی که کنار مؤمنان را می گذارند، نزد سردمداران شیطان صفت خود می روند، با تأکید تمام می گویند: ما از شمائیم و همواره با شما خواهیم بود، نسبت به اخلاص ما هر گز شک و تردیدی نداشته باشید. برخورد ما با مؤمنان در واقع چیز دیگری جز تحقیر آنان و تمسخر بر آنان نیست، "انما نحن مستهزءون"، چه خوش باور اند که ما را در کنار خود پذیرفته اند و بر ما اعتماد می کنند و ما را از زمرهٔ خود می شمارند!!

واقعیت امر این است که منافقین نمی توانند در رابطه به ادعای ایمان شان سخنی مؤکد بزبان آرند، از یکطرف حالت روانی و کیفیت باطنی شان مانع آنها می گردد و از طرفی دیگر عملکرد ها و مواقف منافقانه شان نمی گذارد به چنین ادعائی که کذب آن ثابت و واضح است متوسل شوند. و اما معامله آنها با پیشوایان کفر به نحوی دیگر است، آنها در دوسیه اعمال شان شواهدی دارند که می توانند با استناد به آن سردمداران کفر را نسبت به کفر و بی ایمانی خود و اخلاص و صداقت شان به جبهه کفر کاملاً متیقن سازند. از اینرو در قبال آنها لهجه صحبت

شان تغییر نموده و با تأکید توام است. این آیه نشان می دهد که شیوه بیان و طرز گفتار منافقین به نحوی است که از فحوای کلام آنها می توان به خبث باطنی و منافقت شان پی برد، دروغ، تقلب، خدعه و نیرنگ از مشخصات بارز این گروه است.

قرآن در این رابطه در جای دیگر چنین می فرماید:

وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَـٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَـٰهُمْ ۚ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ۚ
وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَـٰلَكُمْ ﴿٣٠﴾ محمد: ۳۰

و اگر می خواستیم حتماً آنانرا به تو نشان می دادیم، پس از سیمای شان آنانرا می شناختی و حتماً از شیوه گفتارشان آنانرا خواهی شناخت و خداوند اعمال "هر یک تانرا" می داند.

آیه اول سورهٔ المنافقون توجه ما را به مطلب دیگری نیز جلب می کند، به شرح ذیل:

در اخیر آیه هر چند گواهی گروه منافق در نفس الامر تأیید گردیده ولی با آنهم منافقین را دروغگو می خواند: چون منافقین نزد تو آیند، گویند: گواهی می دهیم که تو یقیناً پیامبر خدا هستی، در حالیکه خداوند می داند تو بدون شک فرستادهٔ وی هستی و خداوند گواهی می دهد که منافقین یقیناً دروغگواند.

منافقین در گواهی شان صادق نیستند، به رسالت پیامبر باور ندارند، گواهی شان دروغین و برای فریب است، حاضر نیستند از ارشادات

پیامبر علیه السلام اطاعت کنند و او را پیشوا و رهنمای خود بگیرند، هم از این لحاظ دروغگو اند که گواهی شان صادقانه نیست و هم از این لحاظ که به مقتضای این گواهی حاضر به اطاعت نیستند.

گواهی مؤکد شان نه برای آن است که از صمیم قلب بر پیامبر ایمان آورده و او را رهبر و رهنمای خود گرفته اند، بلکه برای آن است تا در زمره عناصر مؤمن محسوب شوند و راه نفوذ در صفوف مؤمنان برای شان باز گردد..پیامبر علیه السلام در رابطه به اینکه یکی از مشخصات منافق دروغگوئی است می فرماید:

عن أبی هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: آية المنافق ثلاث إذا حدث كذب وإذا وعد أخلف وإذا اؤتمن خان و فی رواية مسلم وان صام وصلى وزعم أنه مسلم

ابوهریره روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: علائم منافق سه است: چون سخن گوید، دروغ گوید، اگر وعده کند تخلف ورزد و اگر امین گرفته شود، خیانت کند. و در روایت مسلم این مطلب نیز آمده است که: هر چند روزه بگیرد، نماز بر پا دارد و حتی تصور کند که مسلمان است.

چنانچه توافق و هم آهنگی میان عقیده، قول و عمل از مشخصات مهم ایمان است، تضاد میان عقیده و عمل و تناقض میان گفتار و کردار شاخص عمدهٔ نفاق است. مسلمان واقعی کسیست که عملش مصداق گفتارش بوده، آنچه به زبان می گوید، در عمل صداقتش را نسبت به آن

ثابت می کند، کردار او مصداق زنده چیزیست که به آن ادعای ایمان می کند و به آن معتقد است، در حالیکه منافق نسبت به جیری که به زبان می گوید و ادعای ایمان به آن را دارد، صادق نبوده، عمل وی گفتارش را تکذیب می کند.

سپری از سوگندها

ٱتَّخَذُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ جُنَّةٗ فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّهُمۡ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ۝٢ المنافقون: ۲

سوگندشانرا سپر گرفته اند، پس از راه خدا باز ماندند، یقیناً عملکرد شان زشت است.

اگر این آیه را در ارتباط به آیه قبلی بررسی کنیم متوجه می شویم که کلام مؤکد منافقین مترادف سوگند و قسم شمرده شده و در آیات متعدد قرآن نیز می بینیم که توسل به سوگند را یکی از ویژگی های منافقین خوانده است، آیات مذکور نشان می دهد که منافقین همواره از سوگند های شان به عنوان سپر استفاده می کنند، در جنگ شان با اسلام و مسلمانان آن را چون حربه ای مؤثر به کار می گیرند، از خود و گفته ها و کرده های منافقانه شان با توسل به سوگندهای دروغین دفاع می کنند

و مسلمانان را با آن می فریبند، چنانچه قرآن می فرماید:

يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ ٱلْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلَٰمِهِمْ وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ ۚ وَمَا نَقَمُوٓاْ إِلَّآ أَنْ أَغْنَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ مِن فَضْلِهِۦ ۚ فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ ۖ وَإِن يَتَوَلَّوْاْ يُعَذِّبْهُمُ ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَمَا لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾ التوبه: ۷۴

به خدا سوگند می خورند که "حرفی علیه اسلام و مسلمانان" نگفته اند، در حالیکه یقیناً سخن کفر "آمیز" گفته اند و پس از اسلام شان کافر شده اند. سعی دستیابی به چیزی را کردند که به آن نایل نشدند، انتقادهای عیبجویانه شان برای آن بود که خدا و پیامبرش با فضل خود آنان را نواختند، پس اگر توبه کنند برای شان بهتر باشد و اگر روبرگردانند خداوند با عذاب دردناکی در دنیا و آخرت تعذیب شان کند و هیچ یار ویاوری در زمین نداشته باشند.

يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَحَقُّ أَن يُرْضُوهُ إِن كَانُواْ مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ التوبه: ۶۲

برای تان به نام خدا سوگند یاد می کنند "که منافق نیستیم" تا شما را

راضی کنند، در حالیکه خدا و پیامبرش سزاوارتر است که راضی شان کنند اگر مؤمن اند.

وَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴿٥٦﴾ التوبه: ۵۶

وبه خدا سوگند یاد می کنند که بدون شک از زمرهٔ شمااند، در حالیکه از زمرهٔ شما نیستند، ولی گروه ترسو اند "و بنابر ترس از شما در کنار تان قرار گرفته اند"

آنچه آنها را در صف مسلمانان قرار داده، نه درک و تشخیص است و نه ایمان و عقیده، بلکه ترس و هراس از پیروزی مسلمانان است که آنها را اکراهاً به این سو کشانده است.

باز ماندگان از راه خدا

فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ المنافقون:۲

با توجه به معانی دوگانه "صدوا" این بخش آیه دو معنی جداگانه را افاده می کند: "پس از راه خدا باز ماندند" و "پس از راه خدا مانع شدند". منافقین هم خود از راه خدا باز می مانند و هم دیگران را از راه خدا مانع می شوند. آنها گرچه در ظاهر تظاهر به ایمان می نمایند، از بر تری دین خدا یاد آور می شوند و در مورد رسالت پیامبر اظهار عقیدت می کنند، اما عملاً نشان می دهند که در تمامی ادعا های شان کاذب اند و نسبت به هیچ یکی صادق و مخلص نیستند. این عدم صداقت و اخلاص اگر از یکطرف باعث امتناع آنان از عمل به ارشادات دینی می گردد از طرف دیگر مانع دیگران از قبول اسلام، عمل به هدایات دین و همراهی با مسلمانان می گردد. بیائید بنگریم که قرآن در این رابطه چه می فرماید و منافقین چگونه هم خود از راه خدا باز می مانند و هم دیگران را مانع می شوند.

می دانیم که لازمه طبیعی ایمان به خدا جل شأنه این است که مدعی ایمان، جز در برابر خدای یکتا در برابر هیچ کسی سر اطاعت و بندگی خم نکند، جز پیروی و اطاعت از دین خدا، به هیچ چیزی دیگر التزام نورزد، هیچ قانون، حدود و مقررات دیگری را نپذیرد و هرگز در برابر حکم دیگران به امتثال و اطاعت نپردازد، نیک بختی و سعادتش را تنها در التزام به دین و پیروی از ارشادات الهی جستجو کند، هر چند وصول به این هدف به قیمت زندگی و حیات او امکان پذیر باشد و انحراف و تجاوز از مرز های دین خدا را مرگ و نابودی تلقی نماید، گرچه این انحراف سلطنت همهٔ جهان را برای او میسر گرداند. اما منافق بنده اغراض دنیوی خود است، تنها روشی را صحیح و معقول می خواند و از آن پیروی می کند که اغراض دنیوی اش را تأمین نماید و آرامش و آسایشش را تهدید نکند، فقط زمانی به دین رجوع نموده و نسبت به قضاوتهایش تظاهر به التزام می کند که او را در رسیدن به اهدافش کمک کند. چنانچه قرآن می فرماید:

وَإِذَا دُعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلْحَقُّ يَأْتُوٓا۟ إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾

النور: ۴۹.۴۸

و چون بسوی خدا و پیامبرش دعوت شوند؛ تا میان شان قضاوت کند؛ ناگاه گروهی از آنان اعراض می کنند. و اگر حق برای آنان "و موافق

ادعای شان" باشد، بسویش فرمانبردار و مطیع بیایند.

یعنی موقف آنها در معامله با دین چنان است که اگر احکام و هدایاتش با هوی و هوس آنان موافقت نماید و خواسته های شان را برآورده سازد؛ در آنصورت با کمال خضوع و خشوع به آن گردن نهند و از احکام آن در محدوده ای که به اغراض شان جواب مثبت می گوید و موئید موضع آنان است؛ اطاعت می نمایند، ولی اگر احکام وهدایات دین خدا را در تعارض با اغراض و اهداف خود بیابند و مطامع شان را برآورده نسازد، در آن صورت به مخالفت پرداخته و از امتثال آن رومی گردانند.

از نظر قرآن یکی از تقاضاهای عمده و اساسی ایمان این است که باید غرض حل و فصل تمامی قضایای زندگی، تمامی منازعات، مناقشات و اختلافات، چه در بعد فکری و اعتقادی و چه در رابطه به معاملات روزمره زندگی، به دین رجوع کرد و قضاوتها و فیصله های آنرا قطعی، نهائی و واجب التعمیل خواند، به آن راضی بود و به آن گردن نهاد، کسی که چنین نکند، ادعای ایمانش مردود است و از دیدگاه قرآن منافق، کسی که مناقشات و مشاجراتش را به دین راجع نکرد و به مرجعی دیگر محول کرد، به هر انگیزه ای که باشد؛ چه برای دستیابی به اغراض دنیوی، یا تقرب به حکام و یا ترس از مؤاخذه زمامداران، با این کار از دائره ایمان بیرون رفته و در پرتگاه کفر و نفاق سقوط کرده، ادعای ایمان او واهی و میان تهی است و تصورش از دین ناقص و بی بنیاد. قرآن می فرماید:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

النساء:۶۵

پس نه؛ به پردگارت سوگند، تا تو را در مشاجرات شان حکم نگیرند، سپس از فیصله تو حرجی در سینه های شان نیابند و کاملاً تسلیم نشوند، ایمان نه آورده اند.

یعنی ایمان شان در صورتی پذیرفته می شود که پیامبر علیه السلام را در مشاجرات خویش حکم بگیرند، به فیصله اش راضی و قانع باشند و از آن اطاعت کنند.

همچنان می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

النساء:۶۰

آیا بسوی کسانی ندیدی که گمان می کنند به آنچه بسوی تو نازل گردیده و به آنچه قبل از تو نازل شده ایمان آورده اند؛ در حالی که می خواهند غرض تحاکم نزد طاغوت بروند "قضایای شان را جهت حل و

فصل به حکام سرکش وستمگر راجع می کنند" در حالی که به آنان امر شده که منکرش شوند و شیطان می خواهد که آنان را به گمراهی خیلی بعید از حق گمراه سازد.

این آیهٔ مبارکه نشان می دهد که انکار از طاغوت و عدم مراجعه به آن غرض تحاکم و حل و فصل منازعات یکی از مهمترین و اساسی ترین تقاضای ایمان است که بدون آن ادعای ایمان هیچ ارزشی ندارد و حتی تصور و گمان ایمان به کتب الهی مردود خوانده شده و مدعی این ایمان و گمان را ملعبه دست شیطان خوانده که باعث سقوط او در پرتگاه عمیق گمراهی شده است.

در حقیقت منافق کسیست که بخاطر تأمین منافع مادی اش از تعمیل هدایات دینی اجتناب می ورزد و برای آنکه از خطر نیروهای کفر و حکام ملحد و ستمگر در امان باشد به کرنش تنگین در برابر آنان تن می دهد و گوش به فرمان و دستور آنان می نهد.

آری آنانی که جرأت انکار از طاغوت و بغاوت از زمامداران جابر و ستمگر را ندارند و حاضر نیستند به بهای تحمل دشواریها از هدایات دین خدا پیروی و اطاعت کنند، منافق و گمراه اند، نفاق و فساد در ضمیر شان رخنه کرده و ایمان شان را به نابودی کشانده است. ایمان نه تنها این تقاضا را از مدعی ایمان دارد که از صمیم قلب، بطور کامل و با تمام جوارح خود در برابر دین و دستوراتش منقاد باشد بلکه از او تقاضا می کند تا غایهٔ تمامی مساعی جمیله اش در این خلاصه گردد که چنانچه در

کائنات اوامر تکوینی خداوند جل شأنه بدون کم و کاست نافذ است، میان بندگان خدا در روی زمین؛ احکام تشریعی اش نافذ گردد. مساعی جدی و صمیمانه در جهت تحقق این مأمول گرامی تقاضای مبرم ایمان است، مؤمن مکلف است در جهت تحقق این هدف تمامی امکانات دست داشته اش را بکار انداخته، هم خود تابع دین باشد و هم دیگران را به آن دعوت کند و در راه حاکمیت آن در پهنه اجتماع بشری مساعی مخلصانه بخرچ دهد، با زبانش بسوی این هدف گرامی دعوت کند، با عمل و کردار صالح خود نسبت به آن ابراز صداقت و اخلاص نموده و بقیمت مال و جان در جهت تحقق آن صمیمانه برزمد. قرآن در این رابطه می فرماید:

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلْوِلْدَٰنِ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا مِنْ هَـٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلظَّالِمِ أَهْلُهَا وَٱجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَٱجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱلطَّـٰغُوتِ فَقَـٰتِلُوٓا۟ أَوْلِيَآءَ ٱلشَّيْطَـٰنِ ۖ إِنَّ كَيْدَ ٱلشَّيْطَـٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾ النساء: ٧٥-٧٦

و شما راچه شده که در راه خدا و بخاطر "نجات" مردان، زنان و اطفال

"درمانده و بیچاره ای" نمی جنگید که "با فریاد فریاد" می گویند: خداوندا! ما را از این سرزمینی که اهلش "فرمانروایانش" ظالم و ستمگراند نجات ده و از جانب خود مددگار و حامی ای برای ما مقرر فرما! آنان که مؤمن اند همواره در راه خدا می رزمند و آنان که کفر ورزیده اند در راه طاغوت "شیطان و حکام خودکامه" پیکار می کنند. پس شما "ای مؤمنان" با دوستان و همکاران شیطان بجنگید "و متیقن باشید" که نیرنگ شیطان نهایت ضعیف است.

یعنی شما که مدعی ایمان هستید، مقام و منزلت رفیع خلافت زمین بشما اختصاص یافته، برای اقامه حکومت اسلامی و غلبه دین نجات بخش الهی مأمور گردیده اید و مسئولیت خطیر امر به معروف و نهی از بدی و منکر را بعهده دارید و بدین ترتیب قیادت و رهبری امتها بدوش شما گذاشته شده، پس شما چگونه و بنابر کدام دلیلی در راه خدا و بخاطر ادای وجایب ایمانی تان به جهاد و پیکار دوامدار و خستگی ناپذیر متوسل نمی شوید!! در حالیکه شاهدید و می بینید که مردمان "ستمدیده"، محکوم و مظلوم برای نجات شان، به انتظار حمایه و همکاری شما دست نیاز به درگاه پروردگارشان بلند نموده اند و منتظر فریادرسی اند؟! هیچ دلیلی وجود نداردکه افراد مؤمن با وجود ادعای‌ایمان و با مشاهده وضعیتی که در آن آتش ظلم و ستمگری زبانه می کشد، به مبارزهٔ پیگیرعلیه تجاوز و ستمگری اقدام ننمایند و از ستمکشان درمانده و محکوم دستگیری نکنند. فیصله قاطع الهی این است که برنامهٔ زندگی

افراد مؤمن را مبارزه دوامدار و انقطاع ناپذیر در راه خدا جل شأنه و برای حاکمیت دین خدا تشکیل داده، آنانی که درایمان شان صادق اند؛ به هیچ صورتی در امر ادای این مسئولیت خطیر ایمانی اهمال و غفلت نخواهند ورزید، هرچند حزب شیطان و هواداران گمراه و منحرف طاغوت، تمام نیروها و سایل و ذرائع ناپاک شانرا بکار گرفته، با همهٔ تجهیزات ممکن در برابرافراد مؤمن سد گردیده، نیرنگ ها و دسایس گوناگون براه بیندازند و وحشت و بربریت برپا کنند، اما تمام تجهیزات دشمنان حق، ظاهر فریبنده و مستحکم باطل، نیرنگ ها و دسایس دشمن، کشتن و بستن و اعدام ها و کشتار های دسته جمعی به هیچ صورتی در عزم و اراده راسخ مؤمنان راستین فتور و سستی ایجاد نخواهد کرد، آنان با اطمئنان کامل به نصرت و حمایه پروردگار شان، به امید سعادت اخروی، با نیروهای مجهز باطل به مقابله خواهند پرداخت و عَلَم پرافتخار مبارزه در راه حق را برزمین نخواهند گذاشت. خداوند جل شأنه در مورد آنان می فرماید:

لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ جَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡخَيۡرَٰتُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٨٨﴾

التوبة: ٨٨

لیکن پیامبر و مؤمنانی که با او اند، با جان و مال شان جهاد کرده اند،

برای آنان نیکی هاست و یقیناً آنان رستگار اند.

جای دیگری می فرماید.

إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ ۚ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ وَٱلْقُرْءَانِ ۚ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِ ۚ فَٱسْتَبْشِرُوا۟ بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِى بَايَعْتُم بِهِۦ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١١١﴾ التوبه: ۱۱۱

یقیناً که خداوند از مؤمنان مالها و جانهای شانرا بعوض این خریده است که جنت برای شان باشد، همواره در راه خدا می رزمند، می کشند و کشته می شوند، وعده راستین الهی است در تورات و انجیل و قرآن و چه کسی بیش از خدا بر وعده اش وفادار است؟ پس بر این مبایعه ای که انجام داده اید شادمان باشید و این پیروزی بزرگی است.

و اما منافقین که انگیزه دیگری جز حصول مطامع پست مادی و محرک دیگری جز ارضای کسانی که ماحول شانرا گرفته اند و تصور می کنند که در سرنوشت شان مؤثر اند، ندارند، بناءً نمی توانند دشواریهای دفاع از حق را متحمل شوند، آنها نه تنها از تعقیب مسلسل و پیگیر راه خدا جل شأنه باز می مانند و هرگز امکانات دست داشته شانرا در راه خدا

جل شأنه بکار نمی اندازند، بلکه همواره تلاش می ورزند تا شرایطی فراهم شود که بهانه عدم اشتراک شان در مبارزه برای حاکمیت دین خدا جل شأنه را در اختیار شان بگذارد.

وَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَجَٰهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ ٱسْتَـْٔذَنَكَ أُوْلُواْ ٱلطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُواْ ذَرْنَا نَكُن مَّعَ ٱلْقَٰعِدِينَ ﴿٨٦﴾

التوبه: ۸۶

و چون سوره ای "به این مضمون" نازل کرده شود که بخدا ایمان آرید و با پیامبرش یکجا جهاد کنید، "درآنصورت" توانمندان شان از تو اجازه می طلبند و می گویند: بگذار ما را تا با قاعدین باشیم"باکسانی باشیم که از جنگ بازمانده اند"

مشاهده می کنید که منافقین در حالت استعداد و توانائی از سهمگیری و اشتراک در جهاد و مساعی برای اقامه دین خدا جل شأنه ابا ورزیده و اجازه می خواهند تا به جبهه جنگ فرستاده نشوند!!

خذاوند جل شأنه در باره موضع مؤمنان و منافقان در رابطه به اشتراک در جنگ می فرماید:

لَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾ إِنَّمَا يَسْتَـْٔذِنُكَ

ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَٱرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾ التوبه: ۴۴- ۴۵

کسانی که به خدا و روز آخرت ایمان دارند از تو اجازه آنرا نمی خواهند که از جهاد با مال و جان شان بازمانند و خداوند بر حالت این پرهیزگاران دانا است، تنها کسانی "جهت عدم اشتراک در جهاد" از تو اجازه می طلبند که به خدا و روز آخرت ایمان ندارند و دلهای شان متردد بوده و در شک و تردید شان سرگردان اند.

همچنان می فرماید:

وَلَوْ أَرَادُوا ٱلْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُۥ عُدَّةً وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ ٱقْعُدُوا مَعَ ٱلْقَٰعِدِينَ ﴿٤٦﴾ التوبه: ۴۶

و اگر قصد بیرون رفتن به جهاد را می داشتند، حتماً سامانی برایش مهیا می کردند ولی خداوند بر انگیختن آنانرا ناپسند داشت، پس آنانرا از حرکت بازداشت و به آنها گفته شد: با کسانی بنشینید که بازنشسته اند.

منافقین با وجود استطاعت، از اشتراک در جهاد ابا می ورزند، به بهانه تراشی های منافقانه متوسل می شوند، معاذیر دروغین وکاذبانه عرضه می کنند و آنگاه که سئوال سهمگیری شان در سنگر دفاع از عقیده و ایمان مطرح گردد، خود را به این درو آن در زده، جوازنامه های

ناروا و ناجائز تعبیه می کنند. اما در جهت مقابل این گروه فرومایه و جبون، کتاب خدا از داستان رادمردان والاهمتی حکایت می کند که هرگاه با وجود معاذیر شرعی و معقول از اشتراک در جبههٔ مقابله با دشمنان حق، اکراهاً بازمانده اند و بنابر عدم دسترسی به امکانات ضروری، امکان آنرا بدست نیاورده اند که دوش بدوش هم سنگران شان برزمند، اندوه جانکاهی بر قلب شان سایه افگنده و بر فرصتی که از دست داده اند اشک حسرت می ریزند.

وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّواْ وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ ﴿٩٢﴾ التوبه: ٩٢

و "بهمین ترتیب" بر آنهائی نیز "اعتراضی" نیست که هرگاه نزد تو آمده و درخواست نموده اند تا وسائل سواری برای شان تهیه نمائی ولی تو "به آنها" گفتی: "از وسایل سواری" چیزی را نمی یابم که در زیر پای تان بگذارم، "با شنیدن این حرف" در حالی پریشان و محزون برگشتند که چشمان شان از اشک جاری بود، بنابر این که برای انفاق "در راه خدا" چیزی در اختیار ندارند.

مشاهده می کنید، آنهایی که برای فداکاری درراه اسلام بیتاب بوده، احساسات پاک و مخلصانه آنها را به رفتن وامی‌دارد ولی مجبوریت های

حقیقی و عدم ذرائع و وسائل ضروری مانع آنها می گردد، تحمل حالت بازماندن از جهاد در راه خدا جل شأنه به اندازهٔ بر آنها دشوار و مشکل است و چنان صدمهٔ جبران ناپذیری از چنین حالتی احساس می نمایند که به مجرد احساس این مطلب، بیدرنگ اشک شان جاری گردیده با تأسف می گویند: کاش وسیله ای در اختیار می داشتند تا امکان اشتراک آنها را در پیکار حق علیه باطل میسر می‌ساخت.

باوجودیکه عوائق و موانع در قبال آنها طوری قرار می گیرد و معذرت آنها چنان است که در صورت استدلال و تمسک به آن از ملامت و اعتراض دیگران نجات می یابند، ولی چون جهاد در راه خدا جل شأنه را عامل فلاح و نجات و وسیله تقرب به بارگاه الهی می شمارند؛ بناءً بازماندن از آنرا محرومیت از بزرگترین سعادت تلقی می کنند.

روایت می کنند که ابو طلحه رضی الله عنه در ایام پیری اش سوره التوبه را تلاوت می کرد، چون به این آیه رسید که انفروا خفافاً و ثقالاً "سبکبار و گرانبار بیرون روید و با مال و جان تان در راه خدا جهاد کنید..."، فرزندانش را فراخواند و گفت: خداوند جل شأنه امر فرموده که در حال جوانی و پیری برای جهاد بیرون روید، پس شما ای فرزندانم! مرا مجهز سازید تا در راه خدا جل شأنه جهاد کنم. فرزندانش در جواب گفتند: خداوند جل شأنه بر تو رحم کند، تو در همهٔ غزوات پیامبر علیه السلام شرکت ورزیدی، تا آنکه رحلت فرمودند، با ابوبکر صدیق رضی الله عنه تا زمان وفات وی در جهاد مصروف بودی و با عمر رضی الله عنه

تا آخرین روز زندگیش در راه خدا جهاد کردی، اکنون که ایام پیری ات فرارسیده، بگذار ما به جای تو به جهاد برویم، ابو طلحه رضی الله عنه به شدت انکار نموده، بر رفتنش اصرار ورزید، فرزندانش چاره ای جز این نیافتند که با او توافق نمایند، پس زمینه آنرا فراهم ساختند تا او را در یک کشتی سوار نموده بسوی محاذ جنگ رخصت نمایند. ابو طلحه سفرش را آغاز کرد و در نیمه راه وفات نمود. کشتی حامل جسداو در بحر در حرکت بود، جزیره ای نیافتند تا او را دفن نمایند، تا این که بعد از "۱۹" روز به جزیره ای رسیدند و در حالیکه هیچگونه تغییری در جسد او نمایان نگردیده بود، او را بخاک سپردند. این است همان نقشی که ایمان راسخ و تزلزل ناپذیر در زندگی انسان بازی می کند، سینهٔ که با نور ایمان روشن گردید نه ضعف پیری او را از مبارزه مسلسل در راه خدا جل شأنه باز خواهد داشت و نه غرور جوانی مانع او از ادامه پیکار در راه تحقق حق خواهد شد، نه مجبوریت فقر و تنگدستی جلو او را خواهد گرفت و نه نشهٔ ثروت و غنا او را از بذل مساعی صمیمانه در راه حاکمیت دین خدا جل شأنه منصرف خواهد ساخت، بر عکس عناصر منافق که نه در برابر خدا چنان احساس مسئولیت می کنند که این احساس مسئولیت انگیزه و محرک آنها در جهاد فی سبیل الله گردد و نه آخرت و نعمات موعود اخروی در میزان قضاوت آنها ارزش آنرا دارد که برای حصول آن لحظهٔ از ناز و نعمت موجود منصرف گردند و به امید نتائج اخروی آسایش و راحت موجود شانرا از دست بدهند، آنچه از دیدگاه نفاق

ارزش و اهمیت دارد، صرف تأمین رفاه و آسایش شخصی در زندگی موجود دنیوی است، بناءً منافقین نه تنها در حد عدم سهمگیری در جهاد توقف می کنند، بلکه از موضعگیری های منافقانهٔ شان کاملاً راضی بوده بر آن فخر و مباهات می ورزند. قرآن می فرماید:

رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾ التوبه: ٨٧

بر این راضی اندکه در کنار خوالف "زنان بازمانده از جنگ باشند" بر دلهای شان مهر کوبیده شد، پس نمی فهمند.

منافقین گذشته از این که خود از جهاد اجتناب ورزیده و بر موقف تخلف از مجاهدین راه خدا راضی اند، توأم به آن از اصل جهاد و قبول دشواریها و مشکلات مبارزه در راه خدا جل شأنه اکراه می ورزندو تحمل مصائب و مشکلات را امر بیهوده می خوانند:

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ التوبه: ٨١

تخلف کنندگان برباز نشستن شان بر خلاف پیامبر خدا شادمان شدند و ناپسند داشتند که در راه خدا با مال و جان شان بجنگند و گفتند: در این

[illegible]

[illegible]: ١٧

[illegible] (١٧)

[illegible]

[illegible]: ٨٧

[illegible] (٨٧)

[illegible]

ارزش و اهمیت دارد فقط تأمین رفاه و آسایش شخصی در زندگی موجود دنیوی است، بناءً منافقین نه تنها در حد عدم سهمگیری در جهاد توقف می کنند، بلکه از موضعگیری های منافقانهٔ شان کاملاً راضی بوده بر آن فخر و مباهات می ورزند. قرآن می فرماید:

رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾ التوبه: ٨٧

بر این راضی اندکه در کنار خوالف "زنان بازمانده از جنگ باشند" بر دلهای شان مهر کوبیده شد، پس نمی فهمند.

منافقین گذشته از این که خود از جهاد اجتناب ورزیده و بر موقف تخلف از مجاهدین راه خدا راضی اند، توأم به آن از اصل جهاد و قبول دشواریها و مشکلات مبارزه در راه خدا جل شأنه اکراه می ورزندو تحمل مصائب و مشکلات را امر بیهوده می خوانند:

فَرِحَ ٱلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓاْ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُواْ يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ التوبه: ٨١

تخلف کنندگان برباز نشستن شان بر خلاف پیامبر خدا شادمان شدند و ناپسند داشتند که در راه خدا با مال و جان شان بجنگند و گفتند: در این

[illegible]

١٧

[illegible]

٨٧

[illegible]

ارزش و اهمیت دارد صرفاً تأمین رفاه و آسایش شخصی در زندگی موجود دنیوی است، بناءً منافقین نه تنها در حد عدم سهمگیری در جهاد توقف می کنند، بلکه از موضعگیری های منافقانهٔ شان کاملاً راضی بوده بر آن فخر و مباهات می ورزند. قرآن می فرماید:

رَضُوا۟ بِأَن يَكُونُوا۟ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾

التوبه: ۸۷

بر این راضی اندکه در کنار خوالف "زنان بازمانده از جنگ باشند" بر دلهای شان مهر کوبیده شد، پس نمی فهمند.

منافقین گذشته از این که خود از جهاد اجتناب ورزیده و بر موقف تخلف از مجاهدین راه خدا راضی اند، توأم به آن از اصل جهاد و قبول دشواریها و مشکلات مبارزه در راه خدا جل شأنه اکراه می ورزندو تحمل مصائب و مشکلات را امر بیهوده می خوانند:

فَرِحَ ٱلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓا۟ أَن يُجَٰهِدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُوا۟ لَا تَنفِرُوا۟ فِى ٱلْحَرِّ ۗ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ۚ لَّوْ كَانُوا۟ يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾

التوبه: ۸۱

تخلف کنندگان برباز نشستن شان بر خلاف پیامبر خدا شادمان شدند و ناپسند داشتند که در راه خدا با مال و جان شان بجنگند و گفتند: در این

گرمی و حرارت بیرون نروید "برای جهاد"، بگو: آتش دوزخ شدید تر است " از لحاظ گرمی" کاش می فهمیدند" تا چنین نمی گفتند".

تا این جا بحث ما در باره چگونگی بازماندن منافقین از راه خدا بود، اکنون با ید ببینیم که آنها چگونه مانع سائر افراد از راه خدا می شوند. ممانعت از راه خدا چند صورت دارد:

الف: اینکه عده ای عمداً و چون دشمن علنی و آشکارا با امکاناتی که در اختیار دارند، جلو بسط و گسترش دعوت الی‌الحق را می گیرند و در جهت سرکوبی نهضت اسلامی وسائل و ذرایع دست داشتهٔ شان را بکا ر گرفته، قوا و نیروهای شانرا برای برچیدن بساط اسلام استخدام می کنند، البته این کار را دشمنان صریح اسلام انجام می دهند، اعم از آنهائیکه در موضع دشمنی و عداوت بر ملا قرار گرفته اند و یا آنهائیکه با وجود داشتن کینهٔ عمیق اسلام در دل، چون دوست تبارز می کنند و در قیافهٔ مسلمان علیه اسلام می جنگند. قرآن طی آیات متعدد خویش خصوصیات مختلف این گروه منافق را توضیح می کند، چنانچه می فرماید:

وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ ءَامِنُوا۟ بِٱلَّذِىٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَجْهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكْفُرُوٓا۟ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾

آل عمران:۷۲

روز ایمان بیاورید و در پایانش انکارکنید.تا باشد که آنها برگردند.

منافقین به هدایت سردمداران کافر شان، همواره از این روش منافقانه برای ایجاد روحیه شک و تردید میان مسلمانان استفاده می نمایند.

در جای دیگر می فرماید:

لَوْ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالاً وَلَأَوْضَعُواْ خِلَٰلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ ٱلْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّٰعُونَ لَهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٧﴾

التوبه: ۴۷

و اگر "منافقین" میان شما "برای جهاد" برمی آمدند، برای تان جز فساد چیزی دیگر نمی افزودند و البته در صفوف تان غرض ایجاد آشوب و فتنه می تاختند و میان شما شنوندگانی برای آنها اند "شنوندهٔ سخنان منافقین و یا جواسیسی که بفرمان دشمن در صفوف تان عمل می کنند" و خدا بر حالت این ستمگران داناست.

این آیه چند مطلب خیلی مهمی را در برابر ما می گذارد:

- حضور منافقین در صفوف تان نه تنها به قوت و نیرومندی شما نمی افزاید بلکه باعث ضعف تان و عامل بدنظمی و آشوب در صفوف تان می شود.

گرمی و حرارت بیرون نروید "برای جهاد"، بگو: آتش دوزخ شدید تر است " از لحاظ گرمی" کاش می فهمیدند" تا چنین نمی گفتند".

تا این جا بحث ما در باره چگونگی بازماندن منافقین از راه خدا بود، اکنون با ید ببینیم که آنها چگونه مانع سائر افراد از راه خدا می شوند. ممانعت از راه خدا چند صورت دارد:

الف: اینکه عده ای عمداً و چون دشمن علنی و آشکارا با امکاناتی که در اختیار دارند، جلو بسط و گسترش دعوت الی‌الحق را می گیرند و در جهت سرکوبی نهضت اسلامی وسائل و ذرایع دست داشتهٔ شان را بکار گرفته، قوا و نیروهای شانرا برای برچیدن بساط اسلام استخدام می کنند، البته این کار را دشمنان صریح اسلام انجام می دهند، اعم از آنهائیکه در موضع دشمنی و عداوت بر ملا قرار گرفته اند و یا آنهائیکه با وجود داشتن کینهٔ عمیق اسلام در دل، چون دوست تبارز می کنند و در قیافهٔ مسلمان علیه اسلام می جنگند. قرآن طی آیات متعدد خویش خصوصیات مختلف این گروه منافق را توضیح می کند، چنانچه می فرماید:

وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ ءَامِنُوا۟ بِٱلَّذِىٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَجْهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكْفُرُوٓا۟ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾

آل عمران:۷۲

و دسته ای از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مسلمانان نازل شده است: اول روز ایمان بیاورید و در پایانش انکار کنید. تا باشد که آنها برگردند.

منافقین به هدایت سردمداران کافر شان، همواره از این روش منافقانه برای ایجاد روحیه شک و تردید میان مسلمانان استفاده می نمایند.

در جای دیگر می فرماید:

لَوْ خَرَجُوا فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

﴿٤٧﴾ التوبه: ۴۷

و اگر "منافقین" میان شما "برای جهاد" برمی آمدند، برای تان جز فساد چیزی دیگر نمی افزودند و البته در صفوف تان غرض ایجاد آشوب و فتنه می تاختند و میان شما شنوندگانی برای آنها اند "شنوندهٔ سخنان منافقین و یا جواسیسی که بفرمان دشمن در صفوف تان عمل می کنند" و خدا بر حالت این ستمگران داناست.

این آیه چند مطلب خیلی مهمی را در برابر ما می گذارد:

- حضور منافقین در صفوف تان نه تنها به قوت و نیرومندی شما نمی افزاید بلکه باعث ضعف تان و عامل بدنظمی و آشوب در صفوف تان می شود.

- در میان شما حتماً کسانی یافت خواهند شد که به حرفهای شرانگیز منافقین گوش نهاده و تحت تأثیر تبلیغات شان قرار می گیرند.
- چون جواسیس دشمن عمل نموده، به اسرار تان دست یافته و در اختیار دشمن می گذارند.

و اما صورت دوم مانع شدن از راه خدا این است که منافقین نه تنها با مواقف و موضعگیری های منافقانهٔ شان در عزم و اراده مؤمنان واقعی و داعیان حق خلل و فتور ایجاد می کنند، بلکه مضاف بر آن منافقتهای آنان باعث ایجاد شکوک و شبهات در مخاطبین دعوت می شود، مخاطبین دعوت این ها را مصداق و الگوی اسلام می انگارند، ولی کردار، اعمال، اطوار و اخلاق آنان را مغایر تقاضاهای ایمان می یابند، این دوگانگی در ادعا و کردار و اطوار نه تنها موجب ایجاد شکوک و شبهات در مخاطبین دعوت اسلامی می شود بلکه انزجار و نفرت آنان را علیه اصل دین تحریک نموده و چهره اصلی نهضت اسلامی را مخدوش می سازند و نهضت را در مجموع دراذهان دیگران می کوبند. در حقیقت این انسداد، خطرش به مراتب به حال نهضت اسلامی زیان آورتر و مهلک تر است. زیرا دشمن به هر اندازهٔ که نیرومند و پرتوان باشد، با هیچ وسیلهٔ نمی تواند از پیروزی اسلام جلو گیری کند، هیچ حربه ای جلو بسط و گسترش نهضت اسلامی را نخواهد گرفت، مگر اینکه وضع عملی مسلمانان چهرهٔ اصلی اسلام را وارونه جلوه دهد و در قیافه ای نمایان شود که در واقع وجه عمده و اصیل امتیاز و برتری اش را از دست داده و

در چنان قیافهٔ مسخ شده ای جلوه نماید که روح ایمان درآن سرکوب و منکوب گردیده باشد.

آری دشمنی و عداوتی را که مدعیان غیر مخلص ایمان، در لباس اسلام علیه مسلمانان انجام می‌دهند، هیچ کینه و عداوتی به این پیمانه، بحال نهضت زیان آورتر نیست، درک حقیقت این موضوع به کمی تفصیل نیازمند است. به این شرح:

اکثر مردم چنان اند که نمی توانند امتیاز و برتری عقاید و مکاتب فکری را در مقایسه بایکدیگر، تنها از رهگذر مضمون و محتوی اصلی مکاتب فکری تشخیص دهند، قضاوت آنها دراین زمینه. صرف بر نتائج مشهود و محسوس استوار است، عامهٔ مردم با مشاهدهٔ وضع ظاهری داعیان و علم برداران نهضت های فکری در خصوص اصل دعوت به قضاوت می پردازند و ضرورت آنرا کمتر احساس می نمایند و فرصت آنرا کمتر به دست می آورند که با مطالعه محتوی اصلی دعوت از حقیقت آن مطلع و از مقتضیات آن واقف شوند. اگر مشاهده نمایندکه داعی از حق و حقیقت دفاع می نماید، به مقتضای آن عمل می کند، در زندگی شخصی اش به آن التزام می ورزد، در جهت اقامه آن مساعی صمیمانه و مخلصانه بخرج داده و دشواریهای آنرا تحمل می کند، نسبت به او اعتماد نموده و دعوتش را صادقانه پنداشته و آنرا می پذیرند و بدون تشویش بسوی او میلان نموده، به قیادت و رهبری اش تن می دهند. اما اگر داعی در قول و بیان با الفاظ عریض و طویل دهان پرکن، حق و حقیقت را

عنوان نماید، ولی نه در زندگی شخصی اش مراعات آنرا محترم بشمارد و نه در جهت تحقق آن قبول زحمت نماید، عامهٔ مردم در نتیجه مشاهده تفاوت گفتار و کردار و تناقض قول و عمل، هم درخصوص هدف داعیان و هم در خصوص مضمون دعوت بدگمان گردیده، تصور می نمایند که بنای این دعوت بر فریب و خدعه استوار است و در ورای آن اهداف و مقاصد دیگری مضمر است. بناءً با تمامی وجود، نسبت به چنین داعی و دعوتش مشکوک گردیده و از قبول آن اجتناب می ورزند. قرآن می فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلۡأَحۡبَارِ وَٱلرُّهۡبَانِ لَيَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۗ وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ٣٤ ﴾ التوبه: ۳۴

ای کسانی که ایمان آورده اید، یقیناً بسیاری از دانشمندان و زاهدان اهل کتاب اموال مردم را به ناحق می خورند و از راه خدا باز می دارند.........

چون دانشمندان دینی به عنوان پیشوا و رهبر دین، مال و دارائی دیگران را یا با مکر و فریب و یا با جبر و اکراه غصب می کنند، عامهٔ مردم که از اصل دین واقف نیستند و حقیقت آن را در ساختار شخصیت

عملی مدعیان دیانت جستجو می کنند، با مشاهده وضع شرم آور و ننگین این رهبران و پیشوایان فریبکار و مکار، از دین و دینداری متنفر گردیده، تصور می کنند که دین درواقع حربه ای است که ستم ستمگران و تجاوز و تعدی پیشوایان مکار و دنیا پرست را توجیه نموده، بقای سلطهٔ ظالمانهٔ شانرا تضمین می کند.

منافق در ظاهر و در حد ادعا نشان می دهد که چون هر مسلمانی دیگر به این باور است که به خدا ایمان دارد، خدا را برتر از همه و مالک زمین و آسمان می خواند، خوشنودی و رضای او را برتر از هر هدف و هر مقصودی می شمارد، خدا را می پرستد، جز وی احدی را سزاوار پرستش و عبادت نمی یابد، تنها او جل شأنه را رهنما و هادی خود گرفته است، ولی این ادعا با آنچه منافق انجام می دهد نمی خواند، شخصیت عملی او گواهی می دهد که غیر از رضای خدا جل شأنه اهداف و مقاصد دیگری دارد، به زندگی و منافع آن چنان چسپیده که به هیچ قیمتی و در هیچ شرایطی و برای هیچ هدف مقدسی حاضر نیست آن را از دست دهد، حاضر نیست در راه عقیدهٔ که نسبت به آن اظهار اخلاص و عقیدت می نماید، خطری را تحمل کند که منافع دنیوی اش را تهدید نماید، نه تنها در زندگی عملی اش دین خدا جل شأنه را کامل نمی داند و پیروی و متابعت کامل دین را ضروری نمی شمارد، بلکه به متابعت و پیروی هر شیوه و طریقهٔ که منافع منحط دنیوی اش را تأمین نماید، بدون درنگ مبادرت می ورزد، این تناقض صریح در قول و عمل، دیگران را به این

تشویش و بدگمانی می اندازد تا در مورد دارو دستهٔ که افراد آن دارای این مواصفات اند تصور کنند که این گروه مسلمان نما، در واقع شعار های دلفریب اسلام، دین خدا و عبادت و بندگی خدا جل شأنه را صرف به این منظور عنوان می کنند و در جلو مردم می گذارند که آنان را تخدعه کنند و به دام بیندازند و در راه اهداف شخصی شان که کسب قدرت و تأمین منافع مادی است، استخدام نمایند و با اعتقاد به این مفاهیم در راه تحقق اهداف و مطامع پست آنها آماده هر نوع قربانی شوند و آسایش شان را در پای آسایش آنها ذبح کنند!! این تناقض را فریب و دسیسه تصور نموده و باعث آن می شود که از پیوستن به صف و تعهد با اهداف آن خودداری ورزند.

آیا ممکن است به کسی باور کرد و او را در ادعاهایش صادق خواند و شایستهٔ رفاقت شمرد که ادعایش به گونه ای و عملش مغایر آن، ادعا می کند که: خدا را می پرستم، به این باورم که خدا رب و مالک کائنات بوده، مهربانی و رحمت او بیکران است، ضامن قطعی رزق و روزی تمامی جنبنده گان روی زمین است، تنها خدا جل شأنه شایستهٔ آن است که به رحمتش امیدوار بود و برای رفع حوایج به او رجوع کرد، امید رزق و روزی را از بارگاه وی جل شأنه داشت، زیرا خزانه های رزق و روزی در اختیار او است، فیصله فراخی و تنگی اش را او صادر می کند. خدا جل شأنه بهترین حامی و نصیر و یار و یاور است، آنکه در پناه حمایهٔ اوست هرگز احدی توان تسلط و غلبه بروی را نخواهد یافت، کسی را که وی

عزت بخشد هرگز ذلیل نخواهد شد و هر کی را وی ذلیل سازد عزت دهنده ای برای خود نخواهد یافت، در برابر قدرت قاهره و جبروتی وی هیچ پناه گاه و پناه دهنده ای وجود ندارد. منافق نیز چون هر مسلمانی نسبت به این حقایق تظاهر به اعتقاد و باور می کند ولی اگر به شخصیت عملی اش توجه شود هر بیننده ای درک می کند که این مطالب را صرفاً برای فریب و اغوای دیگران عنوان نموده، او را حریص و طماع می یابند، بخل و تنگ نظری اش را مشاهده می کنند، می بینندکه او نه تنها عزت و ذلت را با معیار های ایمانی نمی سنجد و نه تنها مالک حقیقی عزت و ذلت را صرف خدا جل شأنه نمی داند بلکه برای کسب عزت ظاهری به هر پستی و ذلت تن می دهد، نه تنها حمایهٔ خداوندی را کافی نمی شمارد بلکه برای جلب حمایهٔ ماسوی الله به هر کرنش و تسلیم طلبی مفتضح و رسوا متوسل می شود.

شما را به خدا سوگند! کسی که میان گفتار و کردارش چنین تناقض و اختلاف صریح وحیرت آوری را مشاهده نمائید آیا هرگز نسبت به دعوت او اعتماد خواهید کرد؟ آیا او را دسیسه کار و فریب کار نخواهید خواند؟ و آیا از قبول دعوت او اجتناب نخواهید کرد؟ و آیا تصور نمی کنید که این شخص ما را در جهت تحقق اغراض و مطامع شخصی اش بکار می گیرد و سعی می ورزد تا ما در راه همکاری و معاونت با او از توجه به وسائل و ذرائع رزق و روزی خویش منصرف گردیده و به امید عزت موهوم و به انتظار حمایت و نصرت خیالی، دربرابر دشمنان شخصی

او به عداوت و دشمنی بپردازیم، به این ترتیب است که منافقین جلو بسط و گسترش دین خدا را سد می کنند.

گذشته از همه منافقین و عناصرمذبذب با موضعگیری در صفوف مسلمانان به سائر افراد وانمود می کنند که آنان نسبت به پروردگاری ایمان دارند که معتقدند وی جل شأنه بر همه چیز قادر بوده، معبود خیالی نه بلکه فعال مختار است، تقدیر و سرنوشت همهٔ اشیا و پدیده ها را مقدر فرموده و چنانچه همهٔ موجودات هستی مملوک آن پروردگار با عظمت است همه محکوم فرمان و تابع اذن وی اند، او مالک مرگ و زندگی است، می میراند و زندگی و حیات می بخشد و هرچه اراده کند انجام می‌دهد، تا او نخواهد هیچ چیزی در جهان واقع نخواهدشد و هیچ حادثهٔ بدون اذن و اراده وی صورت نمی پذیرد. اوست آن ذات مقتدری که پیروزی و غلبه می بخشد و با شکست و ناکامی روبرو می سازد..... منافق گرچه در ظاهر به حقانیت این مطالب گواهی می دهد، ولی چون مسئله از حد ادعای لفظی تجاوز کند، دیگران می بینند که او نه تنها سرنوشتش را صرف دراختیار خدا جل شأنه نمی داند و در عمل نسبت به این که خداوند جل شأنه مالک یگانهٔ سرنوشت هاست مطمئن نیست، بلکه موجودیست نها یت ترسو و جبون،که از هر حادثه ای دور و نزدیک، لرزه مرگ بر اندامش مستولی‌گردیده، برای نجات از خشم اربابان زور و قدرت ننگینترین اعمال را مرتکب می شود، از مرگ می هراسد و برای نجات از آن بهر اقدام ناجائز و ناروا توسل می جوید، چگونگی بر خورد

او با دشمن ثابت می کند که قضاوت او در مورد حقیقت پیروزی و شکست و عوامل آن، همان قضاوت و بررسی عناصر بی ایمان است. هر کی این تناقض آشکارا و هویدا را در دو نمای جداگانهٔ شخصیت کسی مشاهده کند، بطور مسلم در خصوص او و همقطارانش شک خواهد کرد! وقتی ادعای او را به یک شکل و زندگی عملی اش را به نحوی دیگر مشاهده نماید، نه تنها از قبول دعوت او و از انتخاب راه و روش او به شدت اجتناب خواهد ورزید بلکه کار او را صرف دسیسه و توطئه تلقی خواهد کرد.

این بود یک رخ مسئله و اما جهت دیگر آن:

هرگاه انسان حقیقتی را باور کند و نسبت به چیزی صمیمانه معتقد گردد و قلباً حقانیت آنرا بپذیرد و نسبت به حقانیت آن مطمئن شود، در آن صورت خواهی نخواهی و بطور آگاهانه و نا آگاهانه از آن دفاع نموده، هر مفکوره، نظریه، تحلیل و طرز فکری که در مخالفت با معتقدات او اقامه شود به شدت آنرا رد می کند، طرحها، برنامه ها، نقشه ها، پلان ها و پروژه هائی که بر مبنای تحلیل ها و بررسی های او که از ایمان وعقیده اش مایه گرفته، استوار نباشد، با آن کنار نمی آید، توافق نمی کند، تحقق آنرا مضر و خطرناک دانسته، خواهی نخواهی با مواقف و موضعگیری های خود به مخالفت آن می پردازد و جلو تحقق و تطبیق آنرا می گیرد. عقاید، تصورات و قضاوت های دستهٔ منافق با مسلمانان مخلص و باایمان تفاوت عمیق دارد، این اختلاف فکری درکلیه مواقف و

موضعگیری های عملی شان نمایان می گردد و در تمامی حوادث مخالف یک دیگر قرار می گیرند، در مورد اصل حوادث، در بارهٔ شیوهٔ برخورد با آن و در خصوص اهداف و نتائج آن، هردو دسته دارای مواضع مشخص و جدا گانه ایست که به طور کلی باهم اختلاف دارد. مواقف و موضعگیری هایی که در پرتو ایمان و در روشنائی عقیده به حمایت و نصرت الهی و بر مبنای توکل و اعتماد بر وی جل شأنه صورت می گیرد، هرگز از زاویه دید نفاق و بی ایمانی قابل تفسیر نیست، اقداماتی را که مجاهدین با ایمان و متوکل، فداکاری و خود گذری و ادای وجائب ایمانی می دانند، از نظر گروه منافق و بی ایمان، خودکشی و هلاکت محسوب می گردد، قرآن عظیم الشأن در این رابطه می فرماید:

ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدْ جَمَعُوا۟ لَكُمْ فَٱخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَـٰنًا وَقَالُوا۟ حَسْبُنَا ٱللَّهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾

آل عمران:۱۷۳

کسانی که مردم به آنان گفتند: یقیناً علیه شما افواج زیادی از مردم اجتماع نموده اند، پس از آنان بترسید،"باشنیدن این سخن" ایمان شان بیشتر تقویه گردیده "در جواب" گفتند: برای ما خدا کافیست و او بهترین کارساز است.

مشاهده می کنید که عناصر ضعیف الایمان و منافق، بنابر این که در

مورد شرائط برخورد و مقابله با دشمن تحلیل جداگانه ای دارند و عوامل پیروزی و غلبه را از زاویهٔ خاصی بررسی می کنند، بناءً مسلمانان را از مقابله با دشمن نیرومند و قوی باز می دارند و آنان را از کثرت عدد و عدهٔ دشمن می ترسانند، ولی مؤمنان واقعی که در تحلیل ها وبر رسی های شان بر حمایه و نصرت خداوندی اتکاء می ورزند، نه تنها از ظاهر نیرومند دشمن نمی هراسند بلکه باتوجه به عظمت پروردگار کارساز شان با اطمینان کامل و با عزم راسخ و تزلزل ناپذیر می گویند: برای ما خدا کافیست و وی بهترین کارساز است!! می دانیم که نهضت های فکری مانند هر پدیده ای از هیچ آغاز می شود، از ضعف به قوت و نیرومندی و از حالت بی تجربه گی و خامی به سوی پختگی و کمال جلو می روند،گاهی باوجود ضعف و ناتوانی در قبال دشمن نیرومند قرار می گیرند و گاهی با وجود عدم تجارب و پختگی لازم مسئولیت بزرگی بدوش شان گذاشته می شود، در چنین شرایطی جز این که با وسائل ممکن، در قبال دشمن شان اقدام نمایند، چارهٔ دیگری برای تأمین بقاء و موجودیت شان متصور نیست، باید مقاومت کنند و به دلیل عدم توازن قوا و امکانات از مبارزه دست نکشند و عقب نشینی نکنند. گذشته از این در راه دعوت اسلامی خواهی نخواهی مراحلی پیش می آید که در آن داعی حق، چارهٔ دیگری جز این نمی داشته باشد که همه اعتمادش را نسبت به عالم اسباب قطع نموده، محض با اعتماد و توکل بر خدا جل شأنه با موانع و مشکلات مقابله نموده و با اعتماد کامل به حمایه و نصرت خداوندی،

مطمئنانه و مصممانه بسوی هدف گام بردارد، در چنین حالاتی عناصر منافق و ضعیف الایمان، برای آینده و مستقبل شان، در تشویش و اضطراب جانکاه فرو می روند و قبل از برداشتن گامی به سوی هدف برای حفاظت جان، مال و رزق و روزی خویش در جستجوی ضمانت های ثابت و مطمئن به تپ وتلاش می پردازند و تا از ناحیهٔ آینده شان اطمینان کامل حاصل نکنند، هرگز قدمی به جلو نمی گذارند، چنین مردمی بطور مسلم دراین مراحل دشوار هیچ کاری را از پیش نخواهند برد، آری درچنین فرصت ها، اشخاص بی مایه و ضعیف العقیده نه تنهاقدرت جلو رفتن را از دست می دهند و در پرتگاه یأس و نا امیدی سقوط می کنند، بلکه اقدام و تحرک دیگران را نیز هلاکت و نابودی تصور نموده، مانع آن می گردند.

در حقیقت چنین مراحل دشوار و حساس از برکت اراده و تصمیم آهنین و شکست ناپذیر کسانی تغییر می کند و دگرگون می شود که سر به کف می ایستند و در مقابله با هر خطری آمادهٔ پیکار می شوند، با فدا کاریها و خود گذریهای مردان فداکار و سربکف است که بالآخره روزگاری پیش خواهد آمد که کلمه حق بلند گردیده و در قبال آن پرچم کفر و بی دینی پائین می آید، قرآن توصیه می کند که در صورت مقابله با چنین حالات دشوار و حساس، نباید فکر جان و مال و تشویش وسائل رزق و روزی مانع افراد مؤمن از تعقیب مداوم و مسلسل هدف گردد، بلکه باید با اعتماد به حمایه و نصرت الهی، با ثبات و استقامت تمام جلو

رفته و مطئمن باشند که خداوند جل شأنه از ذرائع غیبی اش آنان را یاری خواهد کرد، چنانچه می فرماید:

وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمْرِهِۦ ۚ قَدْ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَىْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾ الطلاق: ۲-۳

و هرکی از خدا بترسد "تقوی پیشه کند"، برای او مخلصی "راه نجاتی" پدید آرد و به گونه ای روزی اش دهد که گمان آن را نمی برد و هرکی بر خدا توکل کند پس خدا کفایتش کند، یقیناً که خدا بکارش رسیدنی است و یقناً که وی برای هر کاری و هر چیزی اندازه و موعدی تعین کرده است.

زمانی که فقر، گرسنگی و بیم و تشویش تهی دستی و مسکنت در قبال افراد مؤمن موانع ایجا د می کند و نمی گذارد جلو بروند و به تصامیم شان جامه عمل بپوشانند، خداوند جل شأنه خطاب به آنان می فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِنَّمَا ٱلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا۟ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا ۚ وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ

يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

التوبه: ۲۸

ای کسانی که ایمان آورده اید، جزاین نیست که مشرکان پلید اند، پس نباید بعد از امسال به مسجد الحرام نزدیک شوند و اگر از فقر می ترسید، پس اگر خدا بخواهد بزودی شما را توانگر خواهد ساخت. یقیناً که خدا دانای با حکمت است.

یعنی باید نسبت به حمایه خداوندی اعتماد داشته و تصمیم تانرا مبنی بر نگذاشتن عناصر مشرک در حوالی مسجد الحرام تطبیق کنید و تشویش تهی دستی و فقر باید مانع شما از اجرای تصمیم تان نگردد.

در جای دیگری خطاب به آنانی که به ترک وطن و هجرت در راه خدا مجبور می گردند و آینده مجهول هجرت مایۀ تشویش آنان است، می فرماید:

وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ﴿٤١﴾ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾

النحل: ۴۱-۴۲

آنانی که برای خدا دیار شانرا پس از آن ترک گفتند که مورد ستم قرار گرفتند، حتماً آنانرا در جایگاه شایسته ای در دنیا متمکن خواهیم ساخت

و یقیناً که پاداش اخروی "شان" بزرگتر "از این" است، کاش می دانستند، "آنها" کسانی "اند" که صبر نموده و بر پروردگار شان توکل می نمایند.

موقف مسلمانان با ایمان در حالات دشوار چنان است که گرچه در وضع کاملاً مظلومانه و مورد ظلم و تشدد ستمگران قرار می گیرند ولی با وجود آن بر موقف ثابت و شرافتمندانه ایمان شان پافشاری می ورزند، در صورتیکه به هجرت مجبور گردند. هرچند آینده هجرت برای شان کاملاً مبهم و مجهول باشد و وسائل و ذرایع تأمین معیشت شانرا نیز از دست بدهند اما با همهٔ اینها، نسبت به پروردگارشان توکل نموده، اراده وعزم شان سستی و فتور نمی پذیرد و بر وعده های الهی اعتماد می نما یند، چنانچه قرآن می فرماید:

وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا ٱللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾ العنکبوت: ۶۰

و چه بسا جانورانی که حامل رزق شان نیستند، خدا به آنها روزی می‌دهد و به شمانیز و خدا شنوندهٔ داناست.

ما هر روز شاهد این حقیقت هستیم که ملیونها نوع جاندار، در حالیکه بعضی ها بمراتب نسبت به انسان به رزق و روزی بیشتر نیازمند اند، اما نه ذخیره ای دارند و نه وسایل و ذرایع تولید رزق و روزی در اختیار شان، خداوند جل شأنه هر کدا م آنها را مطابق ضرورت و احتیاج

شان در تمامی فصل ها روزی می‌دهد. قرآن آن عده خداپرستان مجاهدی راکه در ادامه مبارزه با مشکل رزق و روزی روبرو می شوند، به این حقیقت مشهود متوجه ساخته اطمینان می‌دهد که خداوند جل شأنه قادر است با وجودیکه وسایل و ذرایع روزی در اختیار تان نباشد رزق و روزی تانرا تأمین کند.

پیامبر علیه السلام در تأیید این مضمون می فرماید: خداوند جل شأنه معاونت با سه شخص را بعهده گرفته:

۱ـ برد ه ای که برای آزادی اش تصمیم بگیرد که با مالک خود مکاتبه نماید.

۲ـ کسیکه جهت استعفاف از گناه اراده نکاح کند.

۳ـ مجاهدیکه در راه خدا به جهاد بپردازد.

مؤمنان مخلص در پرتوچنین باور و اعتقادی، در اثنای مواجه شدن با دشواریها، با اطمئنان به نصرت و تأیید الهی ثابت و استوار می مانند، دودلی و تذبذب را کنار گذاشته به مقابله حوادث می روند، تصمیم شان از باور به وعده ها و بشارت های الهی مایه می گیرد، هرچند در بررسی و قضاوت خود نتوانند از نتیجه قطعی اقدامی که به حکم ایمان انجام می دهند، اطمئنان کامل داشته باشند، ولی نسبت به وعده های خداوند اعتماد نموده، در مقابله با دشواریها و مصائب نه عقب نشینی می کنند و نه در پرتگاه یأس و نا امیدی سقوط می کنند.

و اما عناصر منافق که در بررسی ها و تحلیل های شان صرف جهات

مشهود و محسوس قضایا را در نظر گرفته و باتوجه به آن تصمیم می گیرند و مسائل غیبی چون وعده های نصرت و معاونت خداوندی. ... اصلاً از نظر آنها مسایلی نیستند که در اثنای اتخاذ تصمیم بر آن اتکاء شود. از این رو، آنها در مراحل حساس نه تنها سعی در راه اقامه حق و مقابله با نیروهای مسلط نیرومند باطل را امری بیهوده، غیر ضروری و احمقانه تلقی می نمایند، بلکه مساعی ناروا و ناجائز بخرج می‌دهند تا جرم نابخشودنی ای را که با عدم دفاع از اسلام و مسلمانان مرتکب می شوند به نحوی از انحاء درست ثابت کنند و آنهایی را که در راه اقامه حق، مشکلات و مصائب را متحمل گردیده و با دشواریها روبرو شده اند، سفیه و بی خرد می خوانند. اگر مؤمنان مخلص و مجاهدان راستین و مصمم راه خدا در مقابله با دشمن با شکست و ناکامی موقتی مواجه شوند، در آنصورت عناصر منافق با وجود جرمیکه خود در برابر حق مرتکب شده اند و رزمندگان خداپرست را در معرکه پیکار میان حق و باطل تنها گذاشته اند، با غرور و مستی می گویند: بلأخره ثابت گردید که ما حق بجانب بودیم، آیا ما همیشه نمی گفتیم که مقابله با دشمن نیرومند با وجود قلت وسائل و امکانات درست نبوده، تحرک در شرائط خطرناک و حساس "از نظر منافقین " جز تلفات بی مورد نتیجه ای بار نمی آورد و شریعت امر نمی کند که ما قصداً و عمداً در چنین تهلکه ای قرار گیریم، هرگز شریعت بخود کشی و تهلکه امر نفرموده، ما می توانیم با استفاده از شرائطی که حکام باغی و سرکش برای ادا ی حد اقل واجبات دینی

مساعد می سازد، مسئولیت های خود را ادا کنیم، بگذارید شرائط خود بخود تغییر نماید، لازم است در شرائط حساس موجود با اتخاذ سیاست انعطاف پذیر و سازشکارانه هم از خشم زمامداران زورگو و ستمگر درامان باشیم و هم به اصطلاح حد اقل وجایب اسلامی و ایمانی خود را ادا نمائیم. .....

این است تحلیل و منطق منافقانه عناصر ضعیف الایمان و منافق، زمانی که نهضت اسلامی با شرائط دشوار و نامساعد مواجه گردد، قرآن در این رابطه می فرماید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُواْ كَمَآ ءَامَنَ ٱلنَّاسُ قَالُوٓاْ أَنُؤْمِنُ كَمَآ ءَامَنَ ٱلسُّفَهَآءُ ۗ أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلسُّفَهَآءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

البقره: ۱۳

و چون به آنان گفته شود: همانگونه ایمان بیاورید که این مردم ایمان آورده اند! گویند: آیا مثل ایمان آوردن این بی خردان ایمان بیاوریم؟ آگاه باش که در حقیقت آنان خود بی خرداند ولی نمی دانند.

از نظر گروه منافق، آن عده مسلمانان مخلص و فداکار کاملاً بی وقوف و نادان اند که در راه اسلام تکالیف و دشواریها را به جان پذیرفته اند و دراین راه با مصائب و مشکلات جانکاه روبرو شده اند.

در حقیقت مواجه شدن با مصائب و دشواریها از دیدگاه عناصر

منافقت در برخود با دشمن

هر گاه کار نهضت اسلامی بمرحلهٔ اتخاذ تصمیم غرض مقابله با دشمن برسد، در این مرحله نیز منافقین مواقفی دارند که جلو نهضت را سد می کنند و در برابر آن موانع ایجاد می نمایند.

بنابر اینکه نهضت اسلامی پیام آور انقلاب عمیق اجتماعی بوده و برنامه ایجاد تحول بنیادی در روابط و مناسبات اجتماعی نتیجهٔ پیروزی و غلبه اش سرکوبی کامل باطل، امحای قطعی ظلم و تجاوز و نابودی مطلق فساد و بدکاری می باشد، بناءً بخواهیم یا نخواهیم نیروهای گوناگون باطل برای سرکوبی نهضت اسلامی دست بدست یکدیگر داده، امکانات وسیع شانرا برای برچیدن بساط آن بکار می گیرند، جبهه ای ائتلافی می سازند و جنگ احزاب برپا می کنند، برای هر نهضتی که پیروزی اش باعث سرنگونی کاخ تسلط ناروا و ناجائز ستمگران است، هرگز شیوه و طریقه ای یافت نمی شود که تحقق پیروزی اش را میسرسازد بدون آنکه در عمل با نیروهای باطل به مقابله بپردازد. در صورتیکه دشمنان سوگند خورده نهضت اسلامی عاقبت پیروزی اسلام و نتیجهٔ نهائی غلبه آنرا درک می نمایند، بطور مسلم باید برای سرکوبی نهضت اسلامی تمام وسایل و ذرائع ناپاک شانرا بکار برده، از زندانهای سیاه و هولناک و از اعدام ها و کشتار های سفاکانه استفاده کنند، سرگذشت پر افتخار نهضت های رهائی بخش الهی، در هر مقطع تاریخ با صراحت گواهی می دهد که

نهضت های اسلامی تا آنجا که هویت اصیل شانرا حفظ کرده اند و براستی در راه حاکمیت کامل دین خدا و در پرتو هدایات نجاتبخش آن بمبارزه پرداخته اند، دشمنان حق هرگز در برابر تحرکات و مبارزات شان ساکت و بی تفاوت نمانده است، اگر دیدید که دشمن در برابر چنین نهضتی راه مداهنت و مسامحت در پیش گرفته، این مداهنت دشمن را نه نشانه غفلت و بی اعتنائی دشمن بشمارید و نه نتیجه زرنگی و هوشمندی رهبری این گروه، بلکه آن را نتیجه انحراف چنین گروهی از مسیر اصلی بخوانید، اگر پیامبر علیه السلام با جنگ احزاب مواجه گردیده و اگر بقیۀ پیام آوران الهی با چنین جنگی روبرو شده اند، هر کی در خط آنان حرکت کند خواهی نخواهی به چنین جنگی از سوی جبهه ائتلافی نیروهای شر و فساد روبرو خواهد شد. این حقیقت مسلم تاریخی یکی از آن دلایلی است که توضیح می دهد، چرا نهضت های اسلامی بدون تحمل دشواریها و مقابله عملی با نیروهای باطل به پیروزی قطعی و مطمئن نرسیده اند؟ قرآن طی آیات بینات خویش داستانهای گویا و زندۀ جلو آدمی قرار می‌دهد که در لابلای آن با کمال وضاحت مشاهده می کنیم که دشمنان حق و حکام و زمامداران جابر و ستمگر، نه تنها نگذاشته اند دامنه دعوت حق بسط و توسعه بیابد، بلکه از همان ابتدایی ترین مراحل آغاز دعوت، نیروهای شانرا علیه صفوف حق پرستان بسیج کرده اند و برای ریشه کن ساختن جنبش خدا پرستان به ظلم و ستمگری و وحشت و بر بریت توسل جسته اند، پیروان مخلص و صمیمی پیامبر گرامی خدا

بمجرد قبول دعوت حق، زندگی تلخ و دشواری را آغاز کرده اند و از همان لحظه ایکه با اخلاص کامل در صف مؤمنان قرار گرفته اند، مرحله جدید و کاملاً متمایز از سابق را آغاز کرده اند، از قوم و وطن به هجرت مجبورشده اند، مال و ثروت شان به یغما و چپاول برده شده و مورد ظلم و تعدی جانفرسا قرار گرفته اند. قرآن اسم هیچ پیامبری را عنوان نمی کند مگر اینکه زندگی او و پیروان مخلص و صمیمی اش را در جریان ابتلاءات و مصائبی بررسی می کند که در ادامهٔ دعوت حق با آن روبرو شده اند، مظالم و ستمگری های دشمنان حق را علیه آنها حساب نموده و ددمنشی و عداوت زورمندان و اربابان قدرت را برضد آنان بیان می کند:

أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ۝٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٣ العنکبوت: ٢-٣

آیا مردم پنداشته اند که "به مجرد آنکه" بگویند ایمان آورده ایم، گذاشته شوند و امتحان نشوند، "در حالیکه" یقیناً ما آنانی را که قبل از ایشان بودند، آزمایش کردیم، پس یقیناً خداوند متمایز سازد کسانی را که راست گفتند و متمایز کند دروغگویان را.

این آیه به صراحت نشان می دهد که: اگر در راه ایمان با ابتلاءات روبرو شدی و صبر کردی؛ صادقی و نسبت به ایمان و خطی که انتخاب

کرده ای مطمئن باش، ولی اگر باوجود ادعای ایمان با دشواریها مواجه نشدی و یا صبر نکردی، دروغگویی و نسبت به ایمان و خط حرکت خود مشوش باش و در آن تجدید نظر کن.

وَمَآ أَرْسَلْنَا فِى قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَآ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٣٤﴾

سبا: ۳۴

و به هیچ قریهٔ "هیچ" بیم دهنده ای یا پیامبری را نفرستاده ایم مگر "اینکه" مترفین آن "صاحبان قدرت و ناز و نعمت آن" گفتند: ما به آنچه شما با آن فرستاده شده اید کافریم.

از تقابل لفظی زورمندان با مؤمنان به این الفاظ یاد آوری می کند.

قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا بِٱلَّذِىٓ ءَامَنتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٧٦﴾

الاعراف: ۷۶

کسانی که سرکشی و استکبار ورزیده اند "به مؤمنان" گفتند: نسبت به آنچه شما به آن ایمان آورده اید کافریم.

موقف درباریان فرعون را در قبال موسی علیه السلام و پیروان مؤمنش چنین توضیح می کند:

وَقَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُۥ لِيُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ ۚ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَآءَهُمْ وَنَسْتَحْىِۦ

نِسَآءَهُمۡ وَإِنَّا فَوۡقَهُمۡ قَٰهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ الاعراف: ١٢٧

و اشراف قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را می گذاری تا در زمین فساد برپا کنند و "بندگی" تو و معبودانت را ترک کنند، "فرعون " گفت: فرزندان شانرا خواهیم کشت و دختران شانرا زنده خواهیم گذاشت و ما برایشان مسلطیم.

بطور عام موقف عناصر کافر را در برابر پیامبران علیهم السلام چنین بیان می کند:

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِرُسُلِهِمۡ لَنُخۡرِجَنَّكُم مِّنۡ أَرۡضِنَآ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَاۖ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ رَبُّهُمۡ لَنُهۡلِكَنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٣﴾

ابراهیم: ١٣

و کافران به پیامبرانشان گفتند: یا حتماً شما را از سرزمین خود اخراج می نمائیم ویا به دین ما بر می گردید، پس "خداوند" به آنها وحی کرد که ستمگران را حتماً هلاک خواهیم کرد.

قرآن در رابطه به موضعگیری عناصر باغی و سرکش در قبال پیامبران علیهم السلام می فرماید: (زمانی که پیامبرگرامی خدا شعیب علیه السلام فرمود:

وَإِن كَانَ طَآئِفَةٞ مِّنكُمۡ ءَامَنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُرۡسِلۡتُ بِهِۦ وَطَآئِفَةٞ لَّمۡ

يُؤْمِنُوا۟ فَٱصْبِرُوا۟ حَتَّىٰ يَحْكُمَ ٱللَّهُ بَيْنَنَا ۚ وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿٨٧﴾ الاعراف:۸۷

و اگر گروهی از شما بر آنچه من با آن فرستاده شده ام، ایمان آورده اند و گروه دیگر ایمان نمی آورد، پس صبر کنید تا آنکه خدا میان ما فیصله کند و او بهترین حکم کنندگان است.)

پاسخ اشراف و صنادید قومش این بود:

قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ لَنُخْرِجَنَّكَ يَٰشُعَيْبُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَا ۚ قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَٰرِهِينَ ﴿٨٨﴾ الاعراف: ۸۸

اشراف سرکش قومش گفتند: ای شعیب! ترا و کسانی را که با تو ایمان آورده اند، حتماً از قریه خود بیرون می رانیم و یا اینکه حتماً دوباره به دین ما باز گردید. گفت: "آیا دوباره برگردیم" هرچند از آن متنفریم؟

شعیب علیه السلام به آنها توصیه می کند که بهتر است بگذارند تا خداوند جل شأنه خود میان ما فیصله کند، ولی کفار به شدت اصرار می ورزند که یا از دین منصرف شوندو در غیر آن بداند که حتماً او را از سرزمین خود اخراج می کنیم.....

بدین ترتیب مشاهده می کنید که یکی از خصوصیات ثابت و یکی از

صفات امتیازی نهضت اسلامی بر این پایه استوار گردیده که هرگز حامیان نیرومند باطل، موجودیتش را تحمل نکرده و در قبال آن سیاست نرم و مبنی بر انعطاف و سازش اختیار نخواهند کرد. هرگاه دشمنان حق، عناصر سرکش و باغی و زور گویان و ستمگران بی عاطفه و بیرحم، موجودیت نهضت معینی را تحمل نموده، جلو بسط وگسترشش را نگیرند، چنین نهضتی، گرچه بنام دین تبارز نماید ولی یا اساساً نهضت دینی نیست ویا از اصل دین انحراف نموده و اصالت دینی اش را از دست داده وبی راهه رفته است.

افراد با ایمان این حقیقت را در پرتو ایمان خود بخوبی درک می کنند، نفرت و انزجار عمیقی که مؤمنان و هواداران حق علیه حامیان باطل در سینه می پرورانند، به ذات خود امکان سازش میان حق و باطل را محال و ناممکن می سازد و تشکیل دو محاذ آشتی ناپذیر و متخاصم علیه یکدیگر، لازمهٔ طبیعی این احساس درونی است. ولی منافقین بنابر خبث باطنی شان، علی الرغم تقاضای ایمان، تصور می کنند که نهضت اسلامی می تواند در طریق کارش شیوهٔ اختیار نماید که از برخورد عملی با دشمن در امان بوده، با حفظ هویت اسلامی اش با دشمن به توافق برسد و موجودیتش را حفظ کند! برمبنای همین تصور شیطانی است که منافقین از اتخاذ تصمیم جدی در برابر دشمن جلوگیری می نمایند.

گذشته از این گروه منافق قلباً به این نتیجه قطعی نرسیده اندکه در راه حاکمیت دین خدا جل شأنه ناگزیر با دشمنان حق پیکار نمایند و اصلاً

تصمیم آنرا ندارند که در راه اقامهٔ کامل دین دشواریها و مصائب مقابله با دشمن را تحمل کنند. بناءً از اتخاذ تصامیمی که بر مبنای مقابلهٔ عملی بادشمن استواربوده، تعمیل آن به قربانی و فداکاری نیازمند باشد، به سختی منزجر اند و هرگز نمی خواهند که نهضت اسلامی روشی را اختیار کند که خواهان قربانی بوده و برمبنای آن منافقین فرومایه به مقابله با دشمن و تحمل مشکلات و مصائب وادار شوند، از این رو ضعیف ترین دلیلی که بتواند موقف منافقانهٔ آنان را توجیه نماید و دیگران را از اتخاذ تصمیم جدی علیه دشمن باز دارد، آن را مستمسک خود گرفته، با کمال جدیت بر آن استناد نموده، سعی می ورزند دیگران نیز به آن تمسک جسته و همگام و همراه منافقین شوند. چنانچه قرآن می فرماید:

وَإِذَا جَآءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ ٱلْأَمْنِ أَوِ ٱلْخَوْفِ أَذَاعُوا۟ بِهِۦ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُو۟لِى ٱلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنۢبِطُونَهُۥ مِنْهُمْ ۗ وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ لَٱتَّبَعْتُمُ ٱلشَّيْطَٰنَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٣﴾

النساء:۸۳

و چون سخن اطمئنان بخش یا خوفناکی به آنان برسد آنرا پخش می نمایند، حالانکه اگر آن را به پیامبر و یا مسئولان امور شان راجع می نمودند، یقیناً اهل استنباط شان "مصلحت آنرا" درمی یافتند و اگر فضل

خداوند"شامل حال تان " نمی بود، جز عدهٔ قلیلی همه از شیطان پیروی می کردید.

قرآن در این آیه خود لقب شیطان را به منافقین داده و اشاعه پراگنی ها را کار همین شیاطین خوانده است، اولیاء و دوستان شیطان بطور آگاهانه وناآگاهانه افواهاتی را میان مسلمانان اشاعه می دهند که براساس آن یا روحیهٔ جبن، بی همتی، ترس و رعب میان مؤمنان ایجاد گردد و یا خلاف ایجاب شرائط به امید توقعات بیجا و نادرست و یا اتکاء به توهمات فریبنده از آمادگی علیه دشمن و مقابله با آن غافل گردیده، زمینه ها و شرائط مساعد را از دست بدهند.

بسیار اتفاق می‌افتد که دشمن بطور عمدی، افواه بی بنیاد و مبالغه آمیزی را در بارهٔ خطر بزرگی که گویا متوجه نهضت اسلامی است، پخش می نماید، تا همه را پریشانی و اضطراب فرا گرفته و همت و جرأت مسلمانان را تضعیف کند و گاهی دشمن زیرک و حساس، غرض تحمیق و اغفال مسلمانان سخنان اطمئنان بخش و امیدوار کننده ای پخش می کند تا همه به خواب غفلت فرو رفته و از اغفال آنان در موقع مناسب استفاده اعظمی بنماید، منافقین و آنهائی که در خصوص سرنوشت نهضت اسلامی احساس ذمه واری و مسئولیت نمی کنند، این افواهات بی بنیاد را به نفع دشمن اشاعه می دهند و برای شان اهمیتی ندارد که اشاعه این افواهات چه عواقبی را بار آورده و چه نتائج ناگواری بر آن مرتب می گردد، صرف جهت تثبیت موقف منافقانهٔ خویش چنین افواهات دور از

حقیقت را دلیل قرار داده به اشاعهٔ وسیع آن مبادرت می ورزند.

طی آیه مذکور به کسانی که دارای چنین موقف شنیع اند، لقب شیطان داده شده، گویا آنها را شیطان استخدام نموده، به نفع حزب شیطان در تعجیز گروه مؤمن همت گماشته اند.

قرآن در جای دیگری در مورد کسانی که افراد مؤمن را از کثرت و قوت دشمن می ترساند و از این ناحیه مؤمنان را با تشویش و پریشانی روبرو می‌سازند، می فرماید:

إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٧٥﴾ آل عمران: ۱۷۵

جز این نیست که او شیطانی است که دوستانش را می ترساند، پس از آنان نترسید و از من بترسید اگر "براستی" مؤمنید.

بنگرید، آنهائی که بخواهند در اراده و عزم مجاهدان مؤمن تزلزل و فتور ایجاد نموده، آنان را از کثرت، قوت و نیرومندی دشمن بترساند، قرآن با چه صیغه ای از آنان نام می برد و چه عنوان موزونی برای شان انتخاب نموده، "او شیطانی است که می خواهد دوستانش را بترساند". یعنی لقب شیطان سزاوار کسانی است غرض ایجاد روحیه ترس و جبن در صفوف رزمندگان مخلص و با ایمان تلاش می ورزند.

اینها عملکردهای عناصر منافق در مرحلهٔ اتخاذ تصمیم تصادم با

دشمن است، که در تمامی آنها، اهداف و مقاصد شخصی و اغراض و مطامع منحط دنیوی انگیزه و محرک گروه منافق است، در حالیکه وجیبهٔ ایمانیافراد مؤمن در اثنای اتخاذ تصمیم ""طاعة و قول معروف"" است، یعنی آنها مکلف اند که یا باید نظریات معقول و مفید ارائه کنند که حقانیت آن ثابت و واضح بوده، مبتنی بر تمایلات، اغراض و مطامع شخصی نبوده، بلکه خالصة لوجه الله و صرف برای اعلای کلمةالله باشد. باید از اعطای مشوره های مفید و ارائه پلانها و پروگرام های موفق دریغ نورزیده، در حد فهم و بصیرت خود، با توجه به احکام و هدایات اسلامی و با بررسی درست اوضاع و شرائط، پیشنهادات و نظریاتی به رهبری نهضت اسلامی تقدیم نمایند که آنها را در امر رهبری بهتر جنبش یاری کنند و یا در غیر آن کاملاً ساکت بوده، منتظر فرمان و دستورباشند و اطاعت کنند.

منافقین در مرحله میان تصمیم و عمل

اگر اکثریت اعضای نهضت اسلامی بر نظر و تصمیمی مشخص اتفاق نمایند و یا رهبری نهضت تصمیم معینی اتخاذ کند، در قبال آن، فرد فرد نهضت، خواه با این تصمیم نظر موافق داشته اند و یا بر خلاف آن رأی داده اند، مکلف اند تا نظریات شخصی شانرا کنار بگذارند و از نظر عمومی و فیصله رسمی با تمام قوا دفاع نموده، برای تعمیل آن از بذل

مساعی صمیمانه دریغ نورزند.

منافقین در این مرحله نیز بر خلاف تقاضای ایمان، مواقفی دارند که بحال نهضت اسلامی نهایت زیان آور بوده و موجبات تشویش و اضطراب مسلمانان را فراهم می سازد، آنها نه تنها از تصامیم عمومی و قرارهای رسمی نهضت دفاع و پشتیبانی نمی نمایند، بلکه در جهت مخالف آن به تبلیغات و پروپاگندهای ناروا پرداخته و در برابر تعمیل آن با سرسختی مانع می شوند. گرچه این دستۀ بی موقف، در حقیقت در نتیجۀ عدم ایمان راسخ و بنابر عدم انگیزه ها و محرکات ایمانی، از هر کار عملی، چه دعوت بسوی اسلام باشد، چه دفاع از نهضت و چه مقابله با دشمن طفره می روند و از اشتراک عمل با مسلمانان امتناع می ورزند، اما برای آنکه مواقف ناجائز و ناروای شان را درست و معقول جلوه دهند، به اعتراضات منافقانه توسل می جویند، می گویند: امکانات بطور درست محاسبه نگردیده، اوضاع دشمن، قوا و نیروهایش بررسی نشده، توازن قوا موجود نیست، فرصت مساعدت نمی کند، پلان و نقشۀ کار نادرست است...با این اعترا ضات غرض آلود می کوشند تا روحیۀ مجاهدین مؤمن و مصمم را بکوبند و آنها را از تعقیب مصممانه و جدی هدف مانع شوند و یا علی‌الاقل بحیث دلائل تخلف عملی خویش و برای توجیه جرم عدم اشتراک شان در عملیۀ اجرای تصامیم به آن توسل می جویند.

قرآن در این زمینه مثال های زنده و آموزندۀ را در اختیار مؤمنان مخلص قرار می دهد، تا از یکطرف مسیر خود را در پرتو آن تشخیص

دهند و از جانب دیگر با احتیاط متوجه باشند که در پرتگاه نفاق سقوط نکنند. در یکی از این موارد موضعگیری منافقین در احد را در برابر ما قرار می دهد، قبل از اینکه حادثهٔ احد به میان آید به پیامبرعلیه السلام اطلاع رسید که قریش با تجهیزات کافی، در حدود سه هزار سرباز مسلح و مجهز، جهت گرفتن انتقام کشته های جنگ بدر، تصمیم حمله بر مدینه را دارند، پیامبرعلیه السلام اصحاب و یارانش را برای استشاره، به یک اجتماع عام فراخواند، زمانی که مسئله چگونگی مقابله با قریش مطرح بحث قرار گرفت، نظریات گوناگون ارائه گردید، جوانان و آنهائی که در جنگ بدر سهم نگرفته بودند، برخی را سینه ها از جذبهٔ جهاد در راه خدا لبریز بود و عده ای را در سینه ها شوق رسیدن بمقام شهادت و برخی نیز دفاع در داخل مدینه را مایه ننگ می پنداشتند و خواهان تصادم با دشمن در خارج از مدینه و در میدان هموار مصاف بودند، این ها پیشنهاد نمودند که باید در بیرون مدینه با قریش به مقابله بپردازند، در این میان گروه منافق و در رأس همه عبدالله ابن ابی، نظری مشابه به نظر پیامبر علیه السلام ارائه کرد و از نظریهٔ جنگ با قریش از داخل مدینه پشتیبانی نمود، هرچند نظر منافقین در ظاهر مشابه به رأی پیامبر علیه السلام بود، ولی منظور شان در دفاع و طرفداری از این نظر جز مصئونیت شخصی چیز دیگری نبود و بطور مسلم با هدف طرفداران صادق و مخلص نظریه پیامبر گرامی عمیقاً تفاوت داشت.

پیامبر علیه السلام با توجه به اینکه اکثریت از نظریهٔ مقابله با دشمن

در خارج از مدینه جانبداری نمودند، از رأی صائب خود منصرف گردیده، برای مقابله با قریش در خارج از مدینه آمادگی گرفتند و هدایت دادند تا همه آماده شوند. در اثنای حرکت از مدینه، منافقین نیز بطور کاملاً فریبکارانه، با مسلمانان یکجا از مدینه خارج شدند، ولی در خارج از مدینه، عبدالله ابن ابی بعد از تحریکات زیادی که در صفوف مسلمانان براه انداخت، با سه صد نفر از طرفداران منافقش، تصمیم گرفت تا در نیمه راه، صف مسلمانان را ترک گفته، دوباره به مدینه برگردد، آنها بهانه تراشی می نمودند که اصولا نظر مؤفق و درست این است که از داخل مدینه با قریش مقابله نمائیم و ما حاضر نیستیم نظر جوانان احساساتی و بی تجربه را قبول کنیم و خود و دیگران را به تهلکه بیندازیم!! ما هزار نفر و قریش سه هزار، امکانات ما محدود و آنها مجهز و مسلح، پس این برخورد، جنگ نیست بلکه خود کشی و تهلکه است، اگر مامی دانستیم که در این تصمیم دقت و درایت بکار رفته و تدبیر و سنجش درستی صورت گرفته حتماً از آن حمایت نموده و در جنگ شرکت می کردیم، ولی با چشم سر مشاهده می کنی که این جنگ به قیمت نابودی مسلمانان تمام می شود، مقابله با لشکر مسلح و مجهز سه هزار نفری چگونه با هزار نفر بدون امکانات کافی امکان پذیر است؟! با این سخنان آراسته و ظاهر فریب، صف مسلمانان را گذاشته عقب نشینی نمودند و دوباره به مدینه برگشتند. هر چند اقدام منافقانه آنان بر روحیهٔ دو طائفه بنوسلمه و بنوحارثه تأثیر منفی گذاشته و باعث آن شد تا ایشان نیز قصد بی همتی

نموده و عقب نشینی کنند، ولی در نتیجه مساعی مخلصانه عده ای از اصحاب جلیل القدر از تصمیم شان منصرف گردیده و صف مسلمانان را ترک نگفتند و خدا پرستان مجاهد را در این معرکهٔ سرنوشت ساز تنها نگذاشتند.

گرچه پیامبر علیه السلام و عدهٔ زیادی از یاران صاحب نظر او "رضوان الله علیهم اجمعین " طرفدار آن بودند که از داخل مدینه علیه قریش بجنگند، ولی بنابر پافشاری جوانانی که از سعادت اشتراک در جنگ بدر محروم گردیده و از جذبهٔ جهاد سرشار بودند، تصمیم گرفته شد که در خارج از مدینه با لشکر مجهز قریش مواجه شوند، خداوند جل شأنه پیشنهاد و اجتهاد این گروه مخلص را گرچه برخلاف رأی پیامبر علیه السلام بود، نه جرم و گناه می خواند و نه عامل شکست و ناکامی و نه آنان را به دلیل اقامه این رأی و پافشاری برجنگ در خارج از مدینه سرزنش می کند و پیامبر علیه السلام نیز شخصاً رأی آنان را که از جذبه و احساس ایمان نشأت نموده بود می پذیرد، به احترام احساسات ایمانی آنان از رأی خود منصرف می شود و فرمان آمادگی برای جنگ در خارج از مدینه را صادر می کند و خداوند جل شأنه در پایان معرکه و در ضمن اشاره به عوامل شکست در این جنگ از یکطرف اختلافات در صف، نافرمانی از رهبر، دنیا پرستی و بزدلی را عامل شکست و ناکامی می شمارد و از طرف دیگر آنهائی را محکوم می کند که با طرح بهانه های منافقانه از جنگ اجتناب ورزیده اند و با توجه به قدرت و نیروی دشمن،

جبن و بزدلی بر آنها مستولی گردید. چنانچه فرموده:

وَمَآ أَصَٰبَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَلِيَعۡلَمَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١٦٦﴾ وَلِيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُواْۚ وَقِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ قَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوِ ٱدۡفَعُواْۖ قَالُواْ لَوۡ نَعۡلَمُ قِتَالٗا لَّٱتَّبَعۡنَٰكُمۡۗ هُمۡ لِلۡكُفۡرِ يَوۡمَئِذٍ أَقۡرَبُ مِنۡهُمۡ لِلۡإِيمَٰنِۚ يَقُولُونَ بِأَفۡوَٰهِهِم مَّا لَيۡسَ فِي قُلُوبِهِمۡۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يَكۡتُمُونَ ﴿١٦٧﴾ آل عمران: ۱۶۶- ۱۶۷

و آنچه روز تلاقی دو گروه بشما رسید پس به اذن خدا بود و برای این بود که مؤمنان را متمایز کند و برای آن بود تا آنهایی را افشاء کند که منافقت کردند و چون به آنها گفته شد که بیائید در راه خدا برزمید و یا "کم از کم از مدینه" دفاع نمائید! گفتند: اگر ما قتال را "به خیر و مصحلت مسلمانان" می دانستیم حتماً از شما متابعت می کردیم، آنها "منافقین" دراین روز "در فرصتی که این کلمات را برزبان می راندند" از اسلام بحدی دور قرار داشتند که به کفر خیلی نزدیک بودند، آنها چیزی را که در دل شان نبود با دهن شان می گفتند و خداوند داناتر است بر آنچه پنهان می کنند.

مشاهده می کنید که قرآن عظیم الشأن چنین کاری را منافقت، خروج از دائره ایمان و نزدیک شدن به کفر می خواند، یعنی از نظر قرآن

کسانی در زمره منافقین گرفته می شوند که از تصمیم عمومی نهضت مخالفت نموده، از تعمیل آن خود داری ورزند، بر نظریات منافقانهٔ خود پافشاری نموده، تصمیم نهائی مورد تأیید اکثریت را نامعقول و نادرست می خوانند، با تبصره ها و اقدامات منافقانه شان باعث ایجاد اختلافات میان مسلمانان و موجب شکست آنان در برابر دشمن می شوند.

قرآن در مورد دو طائفه ای که تحت تأثیر اقدامات منافقین قرار گرفتند می فرماید:

إِذْ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَا ۗ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾ آل عمران: ۱۲۲

زمانی که دو طائفه شما تصمیم گرفتندکه بزدلی کنند، در حالیکه خداوند ولی و کار ساز شان بود و در حالیکه مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.

یعنی در حالیکه خداوند مقتدر و توانا ولی و کارساز آنها بود چه جایی برای ترس و جبن باقی می ماند، شایستهٔ مؤمنان واقعی این است که نسبت به پروردگار شان توکل نمایند.

از اینجا می توانید تشخیص دهید که اگر در معیارهای الهی بی همتی موقت دو طائفهٔ بنو سلمه و بنو حارثه سزاوار سرزنش است، هر چند به حکم این بی همتی، عمل خلافی را انجام نداده اند، نه از جنگ عقب نشینی کردند و نه پیامبر علیه السلام و یارانش را تنها گذاشتند، آیا

عمل منافقانهٔ عبدالله بن ابی و طرفداران منافق او در معیارهای الهی تا کدام حد، محکوم، مبغوض و ناپسند خواهد بود؟!

نمونه دیگر آن جنگ تبوک است، زمانی که مسلمانان تحت قیادت قائد محبوب شان پیامبر صلی الله علیه وسلم، بمنظور مقابله با سپاه مجهز روم و برای غزوهٔ که بنام تبوک شهرت یافت آمادگی می گرفتند، عناصر منافق در این اثنا نیز نه تنها تصمیم مقابله با رومیان را به دلیل عدم توازن قوا، کاملاً نامعقول و نادرست می خواندند بلکه تمام اقدامات مقدماتی مسلمانان در جهت تهیهٔ وسائل لازمی برای این جنگ را به استهزاء می گرفتند، با تمسخر و استهزاء می گفتند: واه، واه، اینها می خواهند قلعه های مستحکم روم و شام را فتح کنند!! اینها تصور می کنند رومیان نیز مانند اعراب در برابر آنها مغلوب گردیده، شکست خواهند خورد!! پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از حرکت جانب رومیان، به یارانش هدایت فرمود که هرکس در حد توان و استطاعتش در تجهیز لشکر، چه از ناحیه مالی و چه از لحاظ اسلحه و وسائل حمل و نقل سهم بگیرد. منافقین نه تنها با وجود ثروت های سرشارشان از انفاق مال در راه خدا امتناع ورزیده و از سهمگیری در تجهیز لشکر خودداری نمودند، بلکه سعی می ورزیدند دیگران را نیز از این کار مانع شوند، آنها باوری به این نداشتند که از جنگ با رومیان نتیجه ای مثبت عاید مسلمانان خواهد شد، از این رو یا کاملاً از سهمگیری در جنگ و تجهیز لشکر اجتناب ورزیدند و یا اگر بطور ریاکارانه و مزورانه و اکراهاً سهم ناچیزی گرفتند چنان

وانمود می کردند که اخلاص شان نسبت به آنچه پرداخته اند به مراتب بیشتر است و این رقم ناچیز با بزرگی خیالی آنها از یکطرف و با اخلاص موهومی آنها از جانب دیگری برابر نیست، همین سه انگیزه و تصور منافقانه: ۱ـ کار بی نیتجه است و بر انفاق هیچگونه اثری مرتب نیست. ۲ـ آنچه انجام داده اند ریا کارانه و مزورانه بود. ۳ـ و ادعای اخلاص موهومی و احساس برتری نسبت به دیگران. ... آنان را بر این وامیداشت تا از یک سو مسلمانان مخلص و با ایمانی را که مطابق اخلاص و صداقت شان، با پرداخت اعانه های بزرگ و کافی سهم فعال می گرفتند، از جانب این منافقین مورد الزام و تهمت قرار گرفته و کمک های سرشار و هنگفت آنان به ریاکاری و خود نمائی حمل می گردید و اما اگر از جملهٔ مؤمنان بی بضاعت و نادار، کسی با اعانهٔ رقم ناچیزی که از مزد کار روز مره اش به مشکل ذخیره نموده، با انفاق آن در تجهیز لشکر سهیم می شد، عناصر منافق با فریادهای تمسخر آمیز می گفتند که مسلمانان می خواهند با جمع آوری این اعانه های ناچیز به فتح قلعه های روم بروند.
قرآن در این رابطه می فرماید:

ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِى ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ التوبه:۷۹

کسانی که بر آنعده مؤمنانی عیب گیری می کنند که در دادن صدقات رغبت می‌ورزند "زیاد انفاق می کنند" و بر کسانی که نمی یابند "چیزی را " مگر "نتیجهٔ" مشقت "روزمرهٔ" شان را پس بر آنان استهزاء می کنند، خداوند جل شأنه بر آنها استهزاء کرده و برای شان عذابیست دردناک.

حقیقت این است که هرگاه مسلمانان برای پیکار و مقابله با دشمنان بظاهر مجهز و نیرومند، ارادهٔ مصاف می کنند و در این پیکار برحمایهٔ الهی و معاونت پروردگار ولی و نصیر شان توکل می نمایند، منافقین و عناصر ضعیف العقیده مواقف جرأتمندانهٔ این مجاهدان با ایمان را یا به غرور و تکبر بی مورد حمل می کنند و یا خبط، اشتباه و غلطی تعبیر می نمایند.

زمانی که مسلمانان مهاجر و بی بضاعت و ناتوان با امکانات محدود و ناچیز شان تصمیم گرفتند تا نخستین معرکه شان را باسرداران مغرور و مجهز قریش داشته باشند، قرآن از مواقف منافقین در رابطه به این تصمیم جرأتمندانه چنین یاد آور می شود:

إِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَـٰٓؤُلَآءِ دِينُهُمْ ۗ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

الانفال: ۴۹

و آنگاه که مناقین و کسانی که در دل های شان بیماری "نفاق" بود، می گفتند: این "مؤمنان" را دین شان فریفته است، ولی "حقیقت این است

که" هرکی بر خدا توکل نماید، پس یقیناً خدا غالب با حکمت است.

منافقین و آنهائی که هوی و هوس و مرض دنیا پرستی ضمیر شان را آلوده ساخته، در تشخیص و قضاوت شان روی معیارهای غیر اسلامی تکیه می کنند، کسیکه قلباً مؤمن نیست و ایمان به خدا جل شأنه در دلش استقرار نیافته و بر دل و دماغش تصورات، عقاید و افکار انحرافی سایه افگنده، معیارها و موازینی که او در بررسی حوادث و قضایا بکار می برد غیر از آن چیزی می باشد که ایمان تقاضای آن را دارد. بدیهی است که مافی الضمیرانسان در تحلیل ها، بررسی ها، نتیجه گیری ها و قضاوت هایش تبارز می نماید، آنهائی که عقاید، افکار و اندیشه های شان غیر دینی بوده و افکار و عقاید شان از دنیاپرستی و ماده پرستی مایه می گیرد، حتماً در تحلیل ها و بررسی های شان بر جهات مادی قضایا بیشتر ترکیز نموده، فقط از همین زاویه به ارزیابی قضایا می پردازند، مسایلی چون اعتماد به نصرت الهی، توکل واعتماد بر خدا، تصرف الهی در حوادث، توفیق و هدایت الهی، رضا و خشنودی خداوند جل جلاله و. . نه از نظر آنها مسایلی اند که مبنا و متکای تصمیم باشند و نه ارزش آنرا دارند که بحیث ثمره و نتیجهٔ کار پذیرفته شوند. از این رو به مجرد مشاهدهٔ این وضع که عدهٔ قلیل مسلمانان بی سر و سامان، با وجود قلت وسائل و تجهیزات شان، با نیروهای مجهز و پرتوان دشمن به مقابله می پردازند، به همدیگر می گویند:احساسات بی مورد دینی این عدهٔ احساساتی و بی تدبیر را کاملاً اغوا و گمراه کرده، در این معرکه نابودی

و تباهی شان قطعی و بلا تردید است، افسوس به حال این مردم عاقبت نیندیش، بی تجربه و احساساتی که با وجود مشاهدهٔ نتائج هلاکتبار این مصاف و با وجود تشخیص عواقب خطرناک این معرکه، دیده و دانسته بسوی مرگ می شتابند!

آری آنچه در مقیاس ایمان به توکل و اعتماد تعبیر می گردد، در محاسبه و میزان نفاق، خبط و غرور تلقی می شود. در مراحلی که نهضت اسلامی با دشواریها و مشکلات جانفرسا روبرو نگردیده و شرائطی بمیان نیامده که در جهت تعقیب و ادامهٔ نهضت سؤال تحمل مصائب مطرح باشد در آن صورت عناصر منافق با چرب دستی و چرب زبانی ادعا می نمایند که نسبت به نهضت و مصالح آن شدیداً مخلص و وفادار اند و با مهارت و چیره دستی به اخلاص و صمیمیت تبارز می نمایند و اما زمانی که شرائط آرام دگرگون شود و دیگر وفاداری به نهضت تحمل دشواریها را در برداشته باشد و مخصوصاً در شرائطی که دشمن با نیروهایش جلو ادامهٔ نهضت را سد کند و مسلمانان برای تأمین موجودیت و بقای نهضت ناگزیر به اتخاذ تصمیم مقابله عملی با دشمن شوند، در این فرصت، بنیان ارتباط و علائق منافقین با نهضت به سختی متزلزل گردیده، نظریاتی اقامه می نمایندکه انگیزه اش تأمین مصئونیت شخصی بوده، از جبن، ترس، بزدلی و بی همتی مایه می گیرد. ولی ظاهر آراسته و فریبنده دارند، در چهره دلسوز به نهضت تبارز نموده، پافشاری می ورزند که مسلمانان باید از مقابله و درگیری با دشمن نیرومند تا آن گاه خود داری ورزند که

توازن قوا "البته با معیارهای آنها" بمیان نیامده و از نتایج قطعی درگیری کاملاً اطمئنان نیافته ایم!! در صورتیکه حقیقت مسئله نه آنچنان است که این منافقین به ظاهر دلسوز و دور اندیش ادعا می کنند، بلکه عکس آن است، برای هیچ نهضتی در هیچ فرصتی شرائط آن میسر نمی گردد که همواره با قوای مساوی و متوازن با دشمن به جنگ آن برود و دشمن نیز هیچ گاهی فرصت آن را نخواهد داد که با وجود غلبه و تسلطش تسامح بخرچ داده، بگذارد دشمنانی چنان نیرومندی در برابرش قدعلم کند که بعد از تبارز عملی، امکان سرکوبی آن برایش میسر نباشد.

مواقف منافقین را در هر صف اسلامی همواره چنان خواهید یافت که در اثنای اتخاذ تصمیم درگیری با دشمن موانع ایجاد نموده، از مقابلهٔ عملی با دشمن مانع می شوند، سازش با دشمن، تن دادن به شرایط دشمن و انتظار برای آینده مجهول را سفارش می دهند، ولی اگر با وجود مخالفتهای آنان و به دلیل حمایت اکثریت از این رأی چنین تصمیمی، اتخاذ گردد، نه تنها هیچگونه مسئولیتی در برابر آن احساس نمی کنند، بلکه تلاش می ورزند تا عوامل شکست آن را فراهم سازند و بدینترتیب حقانیت رأی منافقانه شان را ثابت نمایند!! مشاهده خواهید کرد که در اثنای جنگ همهٔ هم و غم شان تأمین مصئونیت شخصی بوده، چگونگی سرنوشت نهضت و موضوع پیروزی آن، هیچ ارزشی برای شان ندارد. در چنین فرصتی که زمینهٔ امتحان و آزمایش عملی جلو می آید و محک و معیار حساسی گذاشته می شود تا خبث باطنی آنها را بر ملا سازد، ماهیت

عقاید کثیف و فاسد آنها و حقیقت باطن ناپاک و آلودهٔ این گروه بی ایمان هویدا می گردد. قرآن می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوٓاْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ ٱلنَّاسَ كَخَشْيَةِ ٱللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً ۚ وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا ٱلْقِتَالَ لَوْلَآ أَخَّرْتَنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ ۗ قُلْ مَتَٰعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ وَٱلْءَاخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾ النساء: ۷۷

آیا به کسانی ملتفت نشده ای که به ایشان گفته شد: دست های تان را باز دارید "از توسل به جنگ و مطالبه آن" و نماز برپا دارید و زکات بدهید، ولی چون جنگ بر آنان فرض گردید، ناگاه گروهی از آنان از مردم به پیمانه ترس از خدا می ترسیدند و حتی بیشتر از آن و می گفتند: ای پروردگار ما! چرا جنگ را بر ما فرض کردی؟ چرا تا زمان هر چند قریب دیگر به ما فرصت ندادی؟ بگو: متاع دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگاری نماید بهتر است و به اندازه رشته باریکی مورد ستم قرار نخواهید گرفت.

یعنی در مورد بر پاداشتن نماز، ادای زکات و تجاوز نکردن به حقوق دیگران جواب رد نمی دهند، اما چون فرصت جهاد فرا رسد و

شرائطی فراهم گردد که صفوف رزمندگان حق، در آن مقطع، ناگزیر به پیکار عملی باشند و برای ادای وجائب ایمانی شان، با استفاده از امکاناتی که در اختیار دارند و با توجه به نیرو و توانائی شان، در جهت اقامهٔ حق، به اقدام عملی مبادرت می ورزند، در این اثنا لرزه مرگ بر اندام منافقین مستولی گردیده، نیرو و توانائی جلو رفتن را از دست می دهند و نه تنها تعلق و ارتباط با حزب خدا و سوگند ها و تعهدات مؤکد شانرا فراموش می کنند بلکه سعی می ورزند دیگران نیز در این فرصت روابط شانرا با رزمندگان مؤمن و مخلص قطع نموده، آنها را در محاذ مقابله با نیروهای باطل تنها بگذارند.

منافقین در اثناء اقدامات عملی

به ندرت اتفاق می افتد که عناصر منافق در فعالیتهای فکری و جهادی نهضت مخصوصاً در اقداماتی که خطر تلفات و قربانی و سؤال مرگ و زندگی در میان باشد، اشتراک نمایند. مگر در صورتهایی که در محاسبه ها و بررسی های شان پیروزی و غلبهٔ مسلمانان حتمی باشد، بدون باور کامل به پیروزی مسلمانان هرگز در صفوف آنان به مقابله دشمن نخواهند رفت. در این اثنا نیز مواقفی اتخاذ می نمایند که منجر به شکست و ناکامی مسلمانان می گردد و عوامل تشتت و پراگندگی را در صفوف عناصر با ایمان فراهم می سازد. قرآن در این رابطه می فرماید:

لَوۡ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمۡ إِلَّا خَبَالاً وَلَأَوۡضَعُواْ خِلَٰلَكُمۡ يَبۡغُونَكُمُ ٱلۡفِتۡنَةَ وَفِيكُمۡ سَمَّٰعُونَ لَهُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ

التوبه: ۴۷

و اگر "منافقین" در میان شما "برای جهاد" برمی آمدند، برای تان جز فساد چیزی دیگر نمی افزودند و البته در صفوف تان غرض ایجاد آشوب و فتنه می تاختند و میان شما شنوندگانی برای آنها اند "شنوندۀ سخنان منافقین و یا جواسیسی که بفرمان دشمن در صفوف تان عمل می کنند" و خدا بر حالت این ستمگران داناست.

از یکطرف سعی می ورزند تا در صفوف مسلمانان فتنه و آشوب برپاکنند و بدنظمی و پراگندگی ایجاد نمایند و از جانب دیگر بنابر اینکه با دشمنان روابط و علائق مخفی قایم نموده اند، بطور آگاهانه و ناآگاهانه اسرار مسلمانان را در اختیار دشمن می گذارند و گذشته از این چون تنها به مصئونیت شخصی می اندیشند و در هر لحظه تپ و تلاش می ورزند تا کاری کنند که از خطرات احتمالی مصئون باشند، هر چند به بهای تخلیه سنگر به نفع دشمن باشد، در اثنای درگیری با مشاهدۀ کوچک ترین احتمال خطر پا به فرار می گذارند و بدین ترتیب از یک سو روحیه مبارزین را تضعیف می نمایند و از سوی دیگر به دشمن روحیه می دهند و علیه مبارزین تشجیع می کنند.

پیامبر صلی‌الله علیه وسلم فرموده اند: این سه گناه چنان عظیم است که هیچ نیکی ای توأم با آن مفید نخواهد بود: شرک، حق تلفی والدین و فرار از میدان جنگ.

در واقع فرار از معرکه مترادف با ارتکاب چندین جرم است:

الف: فراری از میدان جنگ در مورد تقدیرالهی شک نموده و با وجود آن که خداوند جل شأنه مکرراً می فرماید که لحظهٔ مرگ ثابت و تغییر ناپذیر است، مرگ آدمی پس و پیش نمی شود و زمان آن تغیر نمی کند، فراری از جنگ در حقیقت در مورد لحظهٔ ثابت مرگ خود شک نموده و گمان کرده است که شاید با ماندن در میدان جنگ به مرگ محکوم شود و با فرار از آن نجات یابد و ادامه زندگی اش را تضمین کند.

ب: او اصابت مصیبت و ضرر و زیان را در اختیار ماسوی الله دانسته، در صورتیکه خداوند جل شأنه می فرماید:

به هیچکسی هیچ مصیبتی نمی رسد مگر به اذن و اراده خداوند.

ج: به مقام والای شهادت به دیدهٔ حقارت نگریسته، دنیا را بر آخرت ترجیح داده و نسبت به نعمات موعود اخروی زندگی‌نا چیز دنیوی را مقدم شمرده است.

د: منافع شخصی اش را بر مصالح علیای اسلام و مسلمانان ترجیح داده است.

هـ: و بالآخره در صفوف مسلمانان باعث بی نظمی، پراگندگی و شکست شده و در تشجیع دشمن و پیروزی اش بر مسلمانان کمک کرده است.

قرآن در این رابطه می فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحۡفٗا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ ۝١٥ وَمَن يُوَلِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفٗا لِّقِتَالٍ أَوۡ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٖ فَقَدۡ بَآءَ بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ۝١٦ الانفال: ۱۵-۱۶

ای‌کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با لشکر کفار مواجه شوید به آنها پشت مکنید"عقب نیشنی ننمائید" و کسیکه در چنین روزی از دشمن رومی تابد"فرار می کند"، مگر به قصد رجوع به جنگ "از گوشهٔ دیگر" و یا به قصد یکجا شدن با دستهٔ دیگری، پس به خشم الهی بازگشت نموده و جایگاه او جهنم است، که بدترین جای بازگشت است.

کسیکه در چنین فرصت حساس و سرنوشت ساز، مؤمنان مخلص را تنها گذاشته، پابفرار می گذارد، در پرتگاه جهنم و خشم الهی سقوط می کند.

قرآن عظیم الشأن و جائب افراد مؤمن را در اثنای مقابله با دشمن حسب ذیل توضیح می دهد:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمۡ فِئَةٗ فَٱثۡبُتُواْ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ

كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾ وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا
تَنَـٰزَعُوا۟ فَتَفْشَلُوا۟ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۖ وَٱصْبِرُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ
ٱلصَّـٰبِرِينَ ﴿٤٦﴾ وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ خَرَجُوا۟ مِن دِيَـٰرِهِم بَطَرًا
وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ
مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾ الانفال: ۴۵- ۴۷

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون با گروهی "در جنگ" روبرو شوید، پس ثابت قدم بوده و خدا را به کثرت یاد کنید، امید است کامیاب شوید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با یکدیگر به نزاع نپردازید ورنه بزدل خواهید شد و شأن و شوکت تان از میان خواهد رفت و شکیبا باشید که یقیناً خداوند با صابران است. و مانند کسانی نباشید که از خانه های شان با سرکشی و خود نمایی به مردم، بیرون آمده و از راه خدا باز می دارند و خداوند بر آنچه می کنند احاطه کرده است.

در این آیات از جانبی وجائب افراد مؤمن در قبال دشمن با وضوح تمام بیان گردیده و از جانب دیگر عوامل پیروزی در جنگ بطور نمایان حساب گردیده، بشرح ذیل:

۱ـ خدا را به کثرت یاد کنید، کمک، نصرت، توفیق، هدایت، حمایت و عنایت جل شأنه را آرزو نموده، متوجه باشید که شیطان توکل و

اعتمادتان را نسبت به خداوند جل شأنه از میان نبرد.

۲ـ آنگاه که بادشمن مواجه شوید، ثبات و استقامت داشته عزم و ارادهٔ تان متزلزل نگردد.

۳ـ خدا جل شأنه را اطاعت کنید و فرامین و هدایاتش را به کار ببندید.

۴ـ تسلیم فرمان پیامبرش باشید و از هدایات رهبر و قائد خویش سر پیچی ننمائید.

۵ـ از نزاع و اختلاف اجتناب ورزیده، نگذارید نزاع و اختلاف نیرو وقدرت شما را تضعیف نموده، شما را از هم متلاشی سازد.

۶ـ صابر و شکیبا بوده، ثبات و استقامت تان را از دست ندهید، در برابر مصائب پیکار، شکستهای موقتی، زخمها و تلفات نه جزع و فزع کنید و نه شکوه و اعتراض و متیقن باشید که خداوند جل شأنه با توفیق و نصرت خویش مردان شکیبا و با ثبات را یاری می کند.

۷ـ چون کسانی نباشید که سرکش و عاصی اند، جنگ شان از سرکشی و عصیان مایه گرفته، برای بقای ظلم و تجاوز به پیکار ناروا متوسل می شوند، شما باید برعکس این ها برای اقامهٔ حق و عدالت بجنگید و عدل و انصاف را همواره و در مقابله با دوست و دشمن مراعات کنید.

۸ـ از خود نمایی ها اجتناب ورزید، زیرا اینکار شما را به گناه وامیدارد و ثواب اعمالتان را ضایع می کند.

۹ـ و بالآخره مانندکسانی نباشید که نیروهای شان را در جهت مخالفت با دین خدا جل شأنه به کار انداخته اند، بر عکس هدف و مقصود شما در

جریان مبارزه، جز اعلاء کلمهٔ خدا و حاکمیت دین وی جل شأنه چیزی دیگری نباشد.

این آیات متبرکه نشان می دهد که پیروزی در جنگ و غلبه بر دشمن مرهون مراعات هدایات و دساتیر نه گانهٔ فوق است، فقط با مراعات دقیق این رهنمودهاست که وعدهٔ ثابت الهی مبنی بر پیروزی و غلبهٔ مسلمانان علیه نیروهای کفر تحقق می یابد.

قرآن کریم طی داستانهای آموزنده اش کارنامه های شخصیتهای بزرگی را در جلو مخاطب خود می گذارد که در پرتو آن وجائب و مسئولیت های ایمانی افراد مؤمن در سنگر مقابله با دشمن، بطور نمایان توضیح می گردد، به خلاصهٔ دو داستان آن در این رابطه توجه کنید:

ابراهیم علیه السلام پیامبر برگزیده خدا در میان امتی برسالت مبعوث گردید که بتها را بخدایی گرفته بودند، قدرت سیاسی این ملت بت پرست، در اختیار حکام و زمامدران ظالم و مستبدی قرار داشت که ملت را به اسارت و بردگی کشانده و به عبادت و بندگی خود مجبور می کرد، بتهای شان یا مجسمه های زمامداران بود و یا شخصیتهای مورد حمایت رژیم و در خدمت آن، یعنی هم زمامداران زنده شان را می پرستیدند و هم مجسمه های زمامداران مرده شان را!!

ا براهیم علیه السلام رسالت نجات و آزادی این ملت محکوم و مظلوم را بعهده داشت، باید آنها را از اسارت و بندگی اربابان زور و قدرت نجات داده، به پرستش معبود یگانه که جز او جل شأنه احدی

مستحق پرستش نیست، دعوت و هدایت می کرد، او سلسلهٔ دعوتش را با تدبیر و متانت کامل آغاز کرد، با استفاده از هر فرصتی آنان را بسوی خدای یکتا فراخواند، دلایل محکمی در برابرشان قرار داد، عواقب بد شرک، ستمگری و ستم پذیری را توضیح داد، در این راه مساعی جمیله اش را بنحوی که شایستهٔ شأن و عظمت پیامبر اولوالعزم است، ادامه داد، اما با وجود مساعی فراوانی‌که در این راه بکار برد، از خوف دستگاه نمرودی کسی حاضر نگردید که دعوت این پیامبر گرامی را بپذیرد و به ندای مرشدانه اش لبیک بگوید، نه خانواده و اقارب نزدیکش او را در این جهت یاری کرد و نه قوم و ملت هدایات نجات بخش رهبر گرامی شان را بکار گرفت، ولی با وجود مشاهدهٔ پافشاری لجوجانهٔ قوم جاهل و ستم زده اش بر ادامه وضع موجود و رضایت بر آن، از تعقیب مصممانهٔ دعوت و مبارزه اش منصرف نگردید، نه عقب نشینی کرد و نه راه سازش و سکوت را در پیش گرفت، نه امکاناتی در اختیار داشت که بتواند بنای دیکتاتوری نمرود را سرنگون سازد و نه قدرتی را مالک بود که با اعمال آن همه مردم را از این محکومیت دردناک و این حالت مفتضح و رسوا نجات می بخشید. باید تدبیری بکار می برد تا این ملت محکوم، عبادت و پرستش بت ها و بندگی و کرنش در برابر حکام و زمامداران عاصی و سرکش را ترک می گفت. بالآخره به این نتیجه رسید تا در قدم اول اعتبار و ارزش موهومی و خیالی بتها را از میان بردارد. در جهت محکوم نمودن پرستش ماسوی الله، تبلیغات مدلل و مستند براه انداخت و بی

ارزش بودن بتها و حماقت پرستش بت ها را توضیح می کرد. اما متوجه شد که از یک طرف شرک و بت پرستی به پیمانه ای در ضمیر این ملت گمراه و جهل زده ریشه دوانده و به نحوی بر دل و دماغ شان سایه افگنده که با تبلیغ مجرد و پند و موعظه نمی توان آنان را از پرستش بتها بازداشت و به پرستش خدای یگانه آماده کرد و از طرف دیگر وحشت و بربریت نظام نمرودی به پیمانۀ مردم را مرعوب ساخته بود که حاضر نبودند به حرفی علیه نظام گوش فرادهند، بر وضعیت اعتراض نمایند و یا با چنین اعتراضی توافق کنند، به خیال شان خطور نمی کرد که روزی این نظام سرنگون خواهد شد، هیچ دلیلی قادر نبود آنان را متقاعد سازد که ممکن است روزی بنای ستمگرانۀ حکومت نمرود سرنگون گردد. گمان شان این بود که حاکم حاکم آفریده شده و همواره حاکم خواهد بود و محکوم محکوم آفریده شده و همیشه محکوم خواهد ماند، هر سعی و تلاشی برای دگرگونی این وضع تلاش بی حاصل است!!

دوستان ابراهیم علیه السلام او را از ادامۀ تبلیغاتش تخویف می نمودند و عواقب آن را وخیم می خواندند، ولی او در جواب شان می فرماید:

وَلَآ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّى شَيْـًٔا ۗ وَسِعَ رَبِّى كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَآ

أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ عَلَيْكُمْ سُلْطَٰنًا ۚ فَأَىُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِٱلْأَمْنِ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾ الانعام: ۸۰-۸۱

من از آنچه "با خدا" شریک ساخته اید نمی هراسم، مگر "می‌ترسم" از این که پروردگارم چیزی را "برایم" اراده کند و پروردگار من علماً بر همه چیز احاطه کرده، آیا پند نمی پذیرید؟ و چگونه از کسی بترسم که او را شریک مقرر می کنید، در حالیکه شما از این بیمی ندارید که با خدا چیزی را شریک ساخته اید که هیچگونه دلیلی بر آن نازل نکرده، پس کدام یکی از این دو گروه سزاوار تر اند به "احساس" امن؟ "بگویید" اگر می دانید.

ابراهیم علیه السلام با توجه به عدم نتیجه دعوت و تبلیغ، در جستجوی چارهٔ دیگری افتاد، خواست عملاً به مردم ثابت کند که نه ترس از مواخذه نمرود سزاوار آن است که از قبول حق و دفاع از آن منصرف شد و نه بتها سزاوار آن اند که سرپرستش و نیایش در برابر آنها خم کرد.

او تنها بود، نه کسی حاضر بود او را در مبارزه اش یاری کند و نه وسائل و امکانات لازم در اختیار داشت، با وجود این همه کاست ها و کمبودها تصمیم گرفت تا آنچه را که مایهٔ اصلی انحراف این ملت گمراه

گردیده و عوامل ذلت و محکومیت آنان را فراهم ساخته با نیروی بازوی خود از میان بردارد. فیصله کرد تا تمامی این بتهایی را که مردم به خدایی گرفته اند فرو ریزد، تبری تهیه کرد، در یکی از روزهایی که مردم بیرون از شهر به عیدگاه رفته بودند، به بتخانهٔ شهر داخل گردید، بتها را یکی پی دیگری شکست و سرنگون ساخت، وقتی به بزرگترین بت رسید، تبرش را برگردنش آویخت و در حالی که در بتخانه جز همین بت مجسمهٔ دیگری باقی نمانده بود از آنجا خارج گردید. بزرگترین بت را شاید برای این منظور به حال خود گذاشته بود که چون مردم به خانهٔ خدایان خیالی شان برگردند و ببینند که سایر بتها نتوانستند از خود دفاع کنند و پارچه پارچه شده اند و اما بزرگترین آنها بدتر از همه مسخره شده و اکنون اتهام شکستن بتها به او راجع است، ولی بیچاره نمی تواند این اتهام را رد کند.

مردم شهر وقتی از عیدگاه بر گشتند، باید قبل از ورود بخانه های شان به معبد می رفتند و احترامی به خدایان شان بجا می آوردند، ولی همینکه وارد معبد می شوند تمامی بتها را سرنگون می یابند، با حیرت و اضطراب به همدیگر می نگرند و می پرسند: چه کسی این جنایت بزرگ را مرتکب شده؟ باید بزودی دستگیر و در محضر همه چنان مجازات شود که مایه عبرت برای همه باشد، چون می دانستند که در شهر شان تنها کسی که بر بتها می تازد و آنها را تحقیر می نماید و از پرستش و عبادت آنها منع می کند، جوانی است که او را ابراهیم می نامند، مردمی

خشمگین که خدایان ساختگی شان فرو ریخته بود تصمیم گرفتند تا ابراهیم علیه السلام را در محضر عام احضار کنند و در بارهٔ ماجرای سرنگونی بتها از او تحقیق نمایند، بدین ترتیب خداوند جل شأنه زمینه آنرا فراهم ساخت تا ابراهیم بت شکن علیه السلام در برابر همهٔ مردم مجال صحبت علیه بت پرستی را بدست آورده و به ایشان بگوید که این بتها سزاوار آن نیستند که به پرستش گرفته شوند، آنچه قادر به دفاع از خود نیست، چگونه دیگری را حمایت خواهد کرد و ضرری را از او دفع خواهد نمود؟! با احضار ابراهیم علیه السلام و قرار گرفتنش روبروی همهٔ بت پرستانی که نسبت به خدایان و معبودان شان نه تنها هتک حرمت صورت گرفته بلکه با تبر شکسته شده و بر زمین فرو ریخته اند، از او می پرسند: آی ابراهیم! آیا تو این کار را در حق آلهه و معبودان ما انجام داده ای؟ ابراهیم علیه السلام در حالی که بسوی بت بزرگ که تبر در گردنش آویخته شده اشاره می کند، می فرماید: چنان معلوم می شود که این کار را باید این بت بزرگ کرده باشد، از او بپرسید اگر قادر است پاسخی بگوید! بت پرستها نخست با سرافگندگی و دیده هایی از شرم فرو افتاده ساکت ماندند و چیزی برای گفتن نداشتند، ولی پس از مکث کوتاهی با لجاجت گفتند: تو می دانی که اینها نمی توانند چیزی بگویند! با شنیدن این جواب ابراهیم علیه السلام فرمود:

آیا جز خدای یکتا به عبادت چیزی می پردازید که نه بر منفعتی قادر اند و نه ضرر و زیانی از آنها متصور است؟ بدا به حال شما و آنچه به

عبادت آن پرداخته اید!! قوم او در حالی که هیچ دلیلی برای دفاع از خود نداشتند با خشونت گفتند: آی مردم! برای دفاع از خدایان تان آماده شوید، این باغی از دین اجداد و نیاکان تان را به آتش بیفگنید.

اما سیدنا ابراهیم علیه السلام ایمانی داشت راسخ، به سنگینی و بزرگی کوه عظیمی، معتقد بود که جز پروردگار یکتا احدی مالک مرگ و زندگی و متصرف سود و زیان نیست، او که با پشتوانهٔ ایمان محکم و با اتکاء و اتکال بر پروردگار قدیر در برابر دستگاه نمرود و مخالفت ملت شرک زده و جهل زده اش قیام کرده بود، به مجرد درک این حقیقت که مسئولیت ایمانی اش تقاضای مقابله با این وضعیت را از او دارد، اهمیتی به این نداد که تنها است و یار و یاوری ندارد، اعتنائی به این نکرد که وسایل و امکانات لازم در اختیار ندارد، به حکم ایمانش قیام کرد و اولین و شدیدترین ضربه اش را بر مهمترین مرکز دشمن وارد کرد، بر جایی که آن را مایه اصلی فساد و انحراف شناخته بود، بت خانه، معبدی در خدمت دستگاه نمرودی، مایه جهل و حامی ظلم و موجب بقای بیداد و ستم..آری او با چنین ایمان تزلزل ناپذیر و عزم آهنین هرگز از مرگ و کشته شدن باکی نداشت، خدای غیور نیز نه تنها اورا در سخترین شرایط بطور معجزه آسا نجات داد، بلکه لقب جد ملت مسلمان را به او عنایت کرد و با مقام با عظمت خلیل الله مفتخرش کرد.

داستان دیگر ما داستان قوم مؤمن بنی‌اسرائیل در قبال فرعون است: موسی علیه السلام فرستادهٔ خدا بسوی بنی اسرائیل بود که رسالت

نجات این قوم مظلوم از چنگال بی رحم فرعون، را به عهده داشت، فرعون و قومش را به ایمان به خدای واحد دعوت کرد، از او خواست تا از آزار و اذیت بنی اسرائیل دست بردارد و آنان را از بردگی و اسارت آزاد کند، اما فرعون که مفهوم و معنای ایمان به خدای یکتا را به خوبی درک می کرد و آن را با ادامه سلطهٔ جابرانه اش در تضاد می یافت و قبول دین موسی علیه السلام را مترادف با برچیده شدن نظام حاکم بر مصر می دید و عواقب بسط و گسترش این نهضت را وخیم و خطرناک می شمرد، نه تنها از قبول دعوت موسی علیه السلام به شدت انکار ورزید بلکه برای سرکوبی کامل این نهضت تمامی وسائل و امکاناتش را به کار گرفته، به دسایس و توطئه های گوناگون متوسل شد، به کشتن و بستن پیروان موسی علیه السلام مبادرت ورزید، ولی هیچ دست آوردی نداشت، متوجه شد که تشدد و خشونت او نتایج معکوس تحویل داده، بر شمار پیروان موسی علیه السلام افزوده است، با این روش نمی تواند این نهضت الهی را سرکوب کند، باید شیوه های دیگری را بیازماید، اتهاماتی گوناگون نسبت به موسی علیه السلام وارد کرد، گفت: او خواهان اقتدار است، باعث فساد و بی امنیتی در جامعه است، به دینی دعوت می کند که با دین آباء و اجداد ما مغایرت دارد، ما او را بزرگ کردیم ولی پاس این احسان را فراموش کرد و چون دید این اتهامات نیز جایی را نگرفت، ادعا کرد که موسی یک جادوگر است، شبیه جادوگرانی که در مصر تعدادشان کم نیست، در هر چند گامی یکی از آنان را می یابید که دکانی باز کرده با

شعبده بازی های شان مردم را مصروف نگهداشته پول دریافت می کنند، برای اثبات این اتهام خواست اجتماع بزرگی دائر کند که در آن موسی علیه السلام با جادوگران قوم فرعون مسابقه نماید، قصدش این بود تا عامۀ مردم را تحمیق نموده، به ایشان وانمود کند که دعوت موسی علیه السلام را چیزی بیش از مشغلۀ جادوگران نپندارند، موسی علیه السلام برای اثبات حقانیت دعوتش و بخاطر ابطال آنچه فرعون مدعی آن بود، به این پیشنهاد پاسخ مثبت داد، میعادی برای مسابقه مقرر گردید، در آن روز اجتماع بزرگی دایر شد، فرعون به امید اینکه بتواند موسی علیه السلام را به عنوا ن ساحر ناکام و ناموفق ثابت کند، جادوگران ماهری را از هرگوشه و کنار کشورش برای این مسابقه فراخواند و به ایشان گفت اگر در مسابقه پیروز شدید نه تنها پاداش شایسته برای تان خواهم داد بلکه در زمره درباریان مقرب بارگاه گرفته خواهید شد و به مردم گفت: اگر موسی در برابر جادوگران ما شکست خورد چرا در عوض او از جادوگران ورزیده قوم خود پیروی نکنیم؟! مسابقه آغاز شد، جادوگران خادم فرعون صحنه مهیب و رعب آوری را به نمایش گذاشتند که نه تنها باعث ایجاد وحشت و بیم میان تماشاگران شد بلکه نزدیک بود موسی علیه السلام را نیز ترس و بیم فراگیرد، ولی عنایت الهی به سراغش رسید و به او وحی شد که عصای دستش را بر زمین بیندازد، تا سحر سحره خنثی گردد.،جادوگران دیدند که جادوی آنها بی اثر گردید، فهمیدند که مقابله آنان با یک ساحر نه بلکه با یک پیامبر است، به

حقانیت موسی علیه السلام از صمیم قلب ایمان آوردند، توطئه فرعون نتیجه معکوس و به زیان خودش تحویل داد، سحره فرعون که پیشوایان مذهبی قوم او بودند به موسی علیه السلام پیوستند، مردم شاهد پیروزی موسی علیه السلام و شکست فرعون و لشکرش و منتظر عکس العمل فرعون بودند، فرعون که در دسیسه خود به دام افتاده بود، رو به جادوگران نموده و می گوید: همهٔ تان همکاران موسی اید، او زعیم و رهبر شما است، با این صحنه سازی های تان خواستید مردم را اغوا کنید، کسانی را که ایمان آوردند به عذاب شدید تهدید نموده گفت:

لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٢٤﴾ الاعراف: ۱۲۴

دستهاو پاهای تان را بخلاف یکدیگر قطع خواهم کرد و سپس همهٔ تان را بر دا ر خواهم کشید.

بیائید ببینیم پاسخ کسانی که سینه های شان با نور هدایت و ایمان روشن گردیده و به موسی علیه السلام ایمان آورده اند، در برابر این تهدید چیست؟ قرآن پاسخ آنان را چنین می خواند:

قَالُوا۟ لَا ضَيْرَ ۖ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ الشعراء: ۵۰

گفتند: باکی ندارد، اگر کشته شویم بسوی پروردگار خود بر می گردیم. آنچه تو بخاطرش از ما ا نتقام می کشی جز این نیست که ما پروردگار

خویش را شناخته ایم و به او ایمان آورده ایم.

دست نیایش بسوی پروردگار شان بلند نموده گفتند پروردگارا! بر ما صبر نازل کن و ما را از دنیا چنان ببر که فرمانبردار تو باشیم.

آری! آنها دیگر از کشته شدن در راه خدا باکی نداشتند. از نیروی فرعون واخطار و تهدیداو هیچگونه هراسی به خود راه ندادند. با کمال مردانگی و جرأت جواب دادند. به مجرد ایمان معتقد می شوند که سرنوشت آنها در دست فرعون نیست، مالک و متصرف مرگ و زندگی آنها فرعون نمی باشد. به بارگاه خداوندی به نیاز و نیایش می پردازند که خداوندا! اگر ارادهٔ تو به مرگ ما تعلق گرفته پس ما را با ایمان و در حالیکه بندگان فرمانبردار توباشیم از دنیا ببر. در این فرصت بیم شان از مرگ نه بلکه از این بود که مبادا تزلزلی در ایمان شان ایجاد شود و در برابر شکنجه و تعذیب دشمن صبر و شکیبایی شان را از دست دهند. این است تغیری که ایمان در شخصیت آنان ایجاد کرد و چنین است تقاضای ایمان به پروردگار یکتا، مالک مرگ و زندگی. قصد قرآن از بیان این داستان همین است که به ما بیاموزد تا در اثنای مواجه شدن به اخطارها و تهدیدهای دشمن، چون همکیشان سلف خود صابر و شکیبا بوده و از مرگ بیمی نداشته باشیم.

آیا این داستان برای هر مبارز مؤمن مایهٔ پند و عبرت نیست؟ آیا برای بیان تفاوت عمیق میان باورها و نتایج آن و موضعگیری افراد مؤمن و غیر مؤمن در برابر تهدیدها و تخویفها این داستان کفایت نمی کند؟

این داستان آموزنده عده ای را در دو چهره ای قبل از ایمان و بعد از ایمان به نمایش می گذارد، عده ای که قبل از ایمان در خدمت فرعون اند، غرض دفاع از دین فرعون و بخاطر حمایت از او از خانه های شان بیرون آمده اند، برای مقابله با موسی علیه السلام آمادگی گرفته اند، از فرعون در برابر این مقابله طالب مزد اند، بنده و برده فرعون اند، حامی و پشتیبان ظالم اند، از باطل دفاع نموده به مقابله حق می روند، به دستور فرعون جمع شده اند و در برابر او سر اطاعت و تسلیم فرو آورده اند، ولی چند لحظه بعدتر که ضمیر شان به نورایمان روشن گردید، پرتو ایمان سایه سیاه شرک و کفر را از دل و دماغ شان زدود، انقلاب عظیمی در شخصیت شان پدیدار شد، در برابر همان فرعون با متانت، جسارت و دلاوری تام به پا خاسته، از تهدیدهای فرعون هیچگونه تشویشی بخود راه نداده، بر ایمان خود استوار می مانند و در دفاع از آن به هر قربانی و تحمل هر شکنجه و تعذیب آماده می شوند، چه چیزی باعث شد تا سحره ذلیل دیروز مبارزان سربلند و جسوری شدند که در سنگر دفاع از دین به تحمل بدترین سزاها آماده اند؟ قرآن با ذکر این داستانها به گروه مؤمن می آموزد که اگر در جریان مبارزه با صورتهای شبیه این روبرو شوند و حوادث مشابه را استقبال کنند، باید موقف و تقاضای ایمان شان را شناخته باشند و بدانند که در این صورتها اتخاذ کدام موضعگیری رضای الهی را در پی خواهد داشت.

اما این صورتها برای منافقین هیچگونه توجیه و تفسیری ندارد. از

دیدگاه منافقین محکومترین شیوهٔ برخورد با دشمن شیوه کسی است که با وجود مشاهده نیرومندی دشمن و برتری های تسلیحاتی اش به درگیری و برخورد با چنین دشمنی دعوت کند، بر عدم سازش با دشمن پافشاری ورزد، هیچگونه انعطاف و عقب نشینی را نپذیرد، بر دفاع از هدف اصرار ورزد و در برابر دشمن ثابت قدم و استوار بایستد. سفاهت و جهالت بیشتر از این در مخیلهٔ منافق نمی گنجد که کسی در راه دفاع از هدف و در جهت رسیدن به آن هر ضرر و خطری را بپذیرد و قصداً و عمداً و دیده و دانسته به استقبال مرگ برود.

از دیدگاه قرآن یکی از علایم نفاق این است که در شرایط دشوار از صف کنار رفته و عقب نشینی اش را با این استدلال توجیه می کند که می گوید: چرا در چنین وضعیت خطرناک سیاستی اتخاذ نکنیم که از تهدید دشمن در امان بوده و زندگی افراد نهضت را به مخاطره نیندازیم؟ چرا به فرارسیدن شرایط مناسبتر انتظار نکشیم؟ در حالی که این سنت الهی و طبیعت هر نهضت اسلامی است که در مسیر حرکت بسوی هدف و در خم و پیچ راه بسوی پیروزی حتماً با ابتلاءات روبرو خواهند شد، فقط زمانی می توانند شایستگی تأیید و نصرت الهی را کسب نمایند که در جریان چنین ابتلاءات سند موفقیت شان را بدست آورند، تا در جریان عبور از این مراحل اخلاص و صداقت شان را به نمایش نگذارند و پامردی و راد مردی شان را عملاً ثابت نکنند هرگز شاهد پیروزی را به آغوش نخواهندکشید و مورد تأیید و نصرت الهی قرار نخواهند گرفت. قرآن در

این رابطه با الفاظ قاطع و تأویل ناپذیر خود می فرماید:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلِكُم ۖ مَّسَّتْهُمُ ٱلْبَأْسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلْزِلُوا۟ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصْرُ ٱللَّهِ ۗ أَلَآ إِنَّ نَصْرَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٢١٤﴾

البقره: ۲۱۴

آیا پنداشته اید که وارد بهشت خواهید شد، در حالیکه "تا هنوز" "سختیهایی" شبیه امت های قبل از شما به سراغ تان نرسیده است، به آنها سختیها و رنجها رسید و "با مشکلات و مصائب" چنان جنبانیده شدند که حتی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند گفتند: نصرت خداوندی چه زمانی فرا می رسد؟:آگاه باشید که نصرت الهی نزدیک است.

قرآ نکریم در جایی دیگری به تأیید این مضمون می فرماید:

أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓا۟ أَن يَقُولُوٓا۟ ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا۟ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَـٰذِبِينَ ﴿٣﴾

العنکبوت: ۲ـ ۳

آیا مردم پنداشته اند که با گفتن این سخن که ایمان آورده ایم، گذاشته

می شوند و امتحان نمی شوند، در حالیکه یقیناً کسانی را که قبل از ایشان بودند، آزمایش کردیم، پس یقیناً که خداوند کسانی را"طی این ابتلاءات" متمایز می سازد که راست گفتند و متمایز می کند دروغگویان را.

منافق در مرحله نتیجه گیری

هر اقدام عملی یا شکست و ناکامی را در پی دارد و یا پی‌روزی و موفقیت را به ارمغان می آورد، گروه منافق در هر دو صورت مذکور مواقفی دارند که برای نهضت اسلامی عواقب خطر ناکی را باعث می شوند، مخصوصاً اگر نهضت بطور موقت و مقطعی با شکست و ناکامی روبرو گردد و تلفات و قربانیها را متحمل شود، در این حالت خطری که از ناحیهٔ موضعگیری های عناصر منافق متوجه آیندهٔ نهضت اسلامی می گردد، نهایت مهلک و تباه کن است. گروه منافق بنابر اینکه از انگیزهٔ ایمان به خدا و محرک اخلاص به هدف محروم اند، این عدم ایمان و اخلاص در تمامی عملکردهای آنان به وضوح مشاهده می شود، در هیچ کار نهضت آنان را پر تحرک و نشیط نخواهید یافت، نه حرفهای شان نشاط آور و شورانگیز است، نه تحرکات شان توأم با نشاط و ولوله، همواره آنان را کسل و در اخیر صف خواهید یافت، با هر تصمیمی که خواهان شور، شغف، تحرک و نشاط باشد به مخالفت می پردازند، همواره مواقفی اختیار می کنند که از تحرک حزب خدا مانع شوند. و اگر با وجود مخالفتهای آنان گام تندی به جلو گذاشته شود و اقدام سریعی صورت

گیرد و این اقدام نتایج مطلوب و مطابق انتظار منافقین تحویل ندهد و یا نهضت با مشکلات و دشواری های طبیعی روبرو گردد، فرصت دلخواه برای تبلیغات منافقین فراهم می گردد، تبر شان دسته می یابد، شکست ها، تلفات و قربانیها همه گویا حیثیت اسناد و شواهدی را کسب می کندکه منافقین فرومایه از آنها بحیث دلائل قاطع برای اثبات حقانیت موقف شان استفاده می نمایند و بااستناد به آن سعی می ورزند تا بدیگران ثابت نمایند که موضعگیری شان در مخالفت با سیاستهای حزب حق بجانب بوده و تشخیص شان درست و موقف شان در رابطه به مقابله با وضعیت و عدم درگیری با دشمن و خودداری از وارد شدن در جنگ دقیق و واقعبینانه بوده است!! اما اعضای مخلص نهضت که از درگیری با دشمن و اقدامات عملی در مبارزه حمایت نموده و بطور مجدانه، صمیمانه و مخلصانه در آن سهم گرفته اند، گویا به خطا رفته اند، مرتکب اشتباه شده اند و تصمیم نادرست آنها نهضت را با حوادث ناگواری مواجه ساخته است!! با این تبلیغات زهرآلود اعتماد افراد نهضت را نسبت به مراکز رهبری از بین می برند و روحیه یأس و نا امیدی را از یکطرف و مشکل نزاع و اختلاف را از طرف دیگری در صفوف اعضای حزب بوجود آورده، بدبینی ها و بی اعتمادی ها را باعث می شوند.

می دانیم که هرنهضت فکری در بدو امر از عده ای محدود افراد مخلصی تشکیل می یابد که نسبت به هدف تعهد و اخلاص صمیمانه و عمیق داشته و برای تحقق آن به فداکاریها و خودگذریها آماده گی دارند،

این ها آغازگران هر نهضت فکری بوده هر مبارزه ای به همت چنین افرادی آغاز می گردد، این ها حیثیت ستون فقرات هر نهضت و نیروی محرک هر مبارزه می باشند، اما رفته، رفته افرادی دیگری نیز به نهضت می پیوندند و آهسته، آهسته در صفوف آن رشد می کنند که نه علاقهٔ عمیق و مستحکمی با اهداف نهضت دارند و نه فهم درستی از افکار و نظریات آن، نه از اخلاص و صداقت لازم برخوردار اند و نه آمادهٔ قربانی و فداکاری در راه تحقق اهداف نهضت و نه حاضر اند در راه دفاع از آن دشواری ها و ناملایمات را تحمل کنند. در شرائط آرام که تعهد با نهضت نه توأم با خطرات است و نه مستلزم مقابله با مشکلات و موانع و نه خواهان قربانی و فداکاری، در چنین شرایطی طرفداران جدی و غیر جدی و متعهدین مخلص و غیرمخلص نهضت می توانند در کنار هم و دوش بدوش یکدیگر، جلو بروند، مواقف یکسان داشته باشند و تمیز آنان از همدیگر دشوار باشد. اما زمانی که اوضاع دگرگون گردیده، بساط شرائط آرام برچیده شود و شکست ها و تلفات رونما گردد، در این صورت کسانی که با مشاهدهٔ وضع رو به سامان نهضت به صفوف آن پیوسته اند، آینده روشن نهضت و طمع رسیدن به اهداف زودرس انگیزه تعهد شان بوده، با مشاهده موانع و دشواری ها در برابر نهضت، توان جلو رفتن را از دست می دهند، در تعهدات شان تجدید نظر نموده راههای عقب نشینی و بریدن از نهضت را جستجو می کنند. قرآن چه خوب می فرماید:

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ ۖ فَإِنْ أَصَابَهُۥ خَيْرٌ ٱطْمَأَنَّ
بِهِۦ ۖ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةَ ۚ
ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴿١١﴾ الحج: ۱۱

و برخی از مردم چنان اند که خدا را در کناره ای می پرستند، پس اگر فائده ای به او برسد بر آن مطمئن شود و اگر مصیبتی به او برسد بر رویش بر گردد "رویش را از بندگی خدا می تابد"، دنیا و آخرتش زیانمند شد و ا ین تباهی آشکار است.

این آیه مبارکه به گروهی اشاره دارد که منافق، مذبذب و مضطرب العقیده اند، هر چند به اسلام رو آورده اند و به صفوف مسلمانان پیوسته اند، ولی توأم با این شرط که به منافع شخصی شان صدمه ای نرسد و آسایش و آرامش شان با خطری مواجه نگردد، اگر منافع شخصی و آسایش شان در دائرۀ ایمان تأمین گردد و دین خدا مطالبه قربانی و فداکاری را از آنان نداشته باشد و موانعی در راه تأمین خواهشات نفسانی و هوی و هوس شان ایجاد نکند، در آنصورت از خدا راضی بوده، دین و ایمان نزدشان پسندیده و محبوب و تعهد با نهضت نیز مفید و قابل ستایش است. ولی اگر پای مصائب بمیان آید و در راه خدا جل شأنه با مشکلات و تکالیف روبرو شوند و در تأمین تمناها و آرزوهای شان خلل و وقفه ای ایجاد گردد، در آنصورت نه حقانیت دین نزد شان ارزشی دارد،

نه ایمان به خدا و نه امید فلاح و پاداش اخروی، هیچ یکی مایهٔ اطمئنان شان نمی گردد. در چنین فرصتی به هر آستانه ای سراطاعت و بندگی خم می نماید تا اسباب نجات شان را از این مصیبت تأمین کند و به خواسته های شان جواب بگوید.

قرآن حالت منافقین را در اثنایی که خطری نهضت را تهدید کند به گونه عجیبی ترسیم نموده می فرماید: آنان را چنان خواهی یافت که از ترس و رعب بیهوشی مرگ بر آنها طاری گردیده، چشم های شان خیره و دست و پای شان می لرزد، ولی زمانی که حالت خوف برداشته شود و نهضت به پیروزی و غلبه دست یابد، به خودستائی و خودنمائی پرداخته، با تمام توان خود تلاش می ورزندتا همهٔ افتخارات پیروزی و موفقیت را بخود نسبت دهند. چنانچه می فرماید:

قَدْ يَعْلَمُ ٱللَّهُ ٱلْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَٱلْقَآئِلِينَ لِإِخْوَٰنِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا ۖ وَلَا يَأْتُونَ ٱلْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ ۖ فَإِذَا جَآءَ ٱلْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَٱلَّذِى يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ ۖ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلْخَيْرِ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا۟ فَأَحْبَطَ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى

اَللّٰهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾ الاحزاب: ١٩

يقيناً كه خداوند معوقين "مانعين جهاد" تان و آناني را مي شناسد كه به برادران شان گفتند: بسوى ما بشتابيد! در حاليكه خود در جنگ شركت نمى كنند مگر اندكى، بخيل بر "پيروزى ها و موفقيتهاى" شما و چون "حالت" خوف پيش آيد، ايشان را چنان بيابى كه بسويت در حالى مى نگرند كه چشم هاى شان مى چرخد، چون كسى كه از سختى مرگ بيهوش كرده شود. و چون ترس "ازميان" برود با زبانهاى تند و تيز با شما مواجه مى شوند، در حاليكه حريص مال اند، اينها ايمان نياورده اند و خداوند تلاشهاى شان را بهدر داد و چنين كارى بر خدا آسان است.

آنان چنان كم ظرف و فرومايه اند كه اگر به اقتدار دست يابند، به غلبه، دولت و عزت نايل شوند و مشاهده كنند كه روزگارشان روبراه است، مست و مغرور مى شوند، خدا را فراموش مى كنند، دستيابى به نعمات را نتيجه سعى و تلاش و زرنگى خود مى پندارند، نه از خداجل شأنه باكى بخود راه مىدهند و نه از مردم حياء مىكنند، به خيال شان خطور نمى كند كه اين غلبه و اقتدار از سوى خداست، يا عنايت الهى است و يا وسيله اى براى آزمايش انسان. ولى اگر اقبال و بخت شان دگرگون گردد و با دشوارى ها روبرو شوند، همت و شهامت شان را از دست مى دهند و ترس و يأس چنان آنان را فرا مى گيرد كه براى نجات از مصيبتها از ارتكاب هيچگونه عمل ذلت آور و ننگ آورى خوددارى

نمی ورزند!!

وَإِذَآ أَذَقۡنَا ٱلنَّاسَ رَحۡمَةٗ فَرِحُواْ بِهَاۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ إِذَا هُمۡ يَقۡنَطُونَ ﴿٣٦﴾ الروم: ۳۶

و چون بخشایش و رحمتی به مردم بچشانیم، به آن خرسند شوند، ولی اگر بخاطر آنچه قبلاً انجام داده اند، مصیبتی به آنان برسد، ناگاه مأیوس شوند..

اما کسانی که باکمال خلوص بخدا جل شأنه ایمان آورده اند و وی جل شأنه را مالک و متصرف خوب و بد زندگی خود می خوانند، هرگز به چنین فرومایگی و کم ظرفی سقوط نمی کنند. قرآن می فرماید:

إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ﴿١﴾ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ﴿٢﴾ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ﴿٣﴾ النصر ۱ـ۳

آنگاه که نصرت الهی بیاید و فتح وگشایش. و مردم را بنگری که فوج فوج در دین خدا داخل می شوند پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از وی آمرزش بخواه، بی‌گمان که اوست زیاد برگردنده ای به رحمت و بخشایش.

مؤمنان که مالک حقیقی هستی و پدیده هایش و متصرف یگانهٔ

چگونگی حوادث و رخدادهایش را تنها خداوند مقتدر اعلی می دانند و متیقن اند که تغییرات و تحولات در جهان هستی، ناشی از ارادهٔ خدای متعال است، بناءً اگر به نعمتی از نعمت های الهی دست یابند، احساس سپاسگذاری و امتنان در برابر پروردگار منعم در قلب شان مایه می گیرد، دست یافتن به نعمتی از نعمت های الهی را نتیجهٔ مساعی و تلاش و ثمرهٔ تدبیر و زیرکی خود نمی خوانند، بلکه به عنوان عطیه، فضل و عنایت خداوندی تلقی نموده و با چنین احساسی در آن تصرف می کنند و با انابت کامل بسوی پروردگار منعم شان متوجه می شوند، اما افراد ضعیف الایمان و عناصر منافق که در حوادث و قضایای جهان و در عواقب و نتائج آن ارادهٔ ماسوی الله را عامل و اثرگذار یگانه و اصلی می پندارند، همینکه به نعمتی از نعمت های الهی دست یابند آن را ثمره تلاش خود و نتیجه تدبیر، دانش، زیرکی و زرنگی خود خوانده، مغرور می شود و به ستایش خود و استعدادهایش می پردازد و می‌گوید: آنچه بدست آورده ام نتیجه درایت شخصی‌ام می باشد، هرگز در برابر آن سپاس کسی را بجا نمی آورم و در چگونگی تصرف در آن هیچگونه حد و مرزی را برسمیت نمی‌شناسم!!

قرآن در رابطه به جواب قارون به قومش به همین خصلت اشاره نموده می فرماید:

إِذْ قَالَ لَهُۥ قَوْمُهُۥ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾ وَٱبْتَغِ

فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ
ٱلدُّنۡيَاۖ وَأَحۡسِن كَمَآ أَحۡسَنَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ وَلَا تَبۡغِ ٱلۡفَسَادَ فِي
ٱلۡأَرۡضِۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٧٧ قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ
عِلۡمٍ عِندِيٓۚ أَوَلَمۡ يَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَهۡلَكَ مِن قَبۡلِهِۦ مِنَ
ٱلۡقُرُونِ مَنۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُ قُوَّةٗ وَأَكۡثَرُ جَمۡعٗاۚ وَلَا يُسۡـَٔلُ عَن
ذُنُوبِهِمُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٧٨ القصص: ۷۶-۷۸

آنگاه که قومش به او گفت: مغرور مشو که خداوند مغروران را دوست ندارد و در آنچه خداوند به تو داده است به فکر آخرتت نیز باش و بهره دنیوی ات را نیز فراموش مکن و چنانچه خداوند با تو احسان کرد تو نیز روش احسان "با دیگران را" در پیش گیر و "با استفاده از ثروت و سرمایه ات" در پی ایجاد فساد مباش که خداوند مفسدین را دوست ندارد. گفت جز این نیست که دست آوردهایم نتیجه علم و دانشم است! آیا به این نیندیشید که خداوند قبل از او چه تعدادی از نسلهایی را نابود کرد که نیرومندتر از او و سرمایه دار تر از او بود و مجرمین از "چگونگی و انگیزه های" جرم شان پرسیده نمی شوند.

افراد مؤمن به حوادث و واقعات جهان به عنوان رخدادهای تصادفی

نمی نگرند، بلکه در پرتو ایمان به خدای پروردگار عالم شان معتقدند که در ورای هرحادثه ای تدبیری درکار است و حکمت و مصحلتی مطمح نظر است، حوادث به اراده و اذن خداوند حکیم، مدبر، علیم و خبیر به وقوع می پیوندد و بر هر یکی نتایجی خاص مرتب می گردد و تمام آنچه را که خداوند حکیم جل شأنه از این حوادث ملحوظ فرموده، حق بوده و به هیچ صورتی قابل اعتراض و شکایت نمی باشد. این اعتقاد باعث می شود تا با اطمئنان خاطر به کارش ادامه داده، به امید نتایج دلخواه مطمئنانه به جلو می رود و از مشاهدهٔ دشواریها، مشکلات، شکست ها و ناکامی های موقتی مأیوس نگردیده، از نتیجه و ثمرهٔ کارهایش مطمئن می باشد، زیرا او به عدالت پروردگار عادل و مالک منصف خودکاملاً باور داشته، هیچگونه وسوسه و تشویشی در این مورد بخود راه نمی دهد، گرچه در ظاهر مشاهده نماید که بنابر تشخیص اونتائج کارهایش معکوس است.

خداوندجل شأنه مسئلهٔ سرانجام و عاقبت کارها را حتی از تصرف فرشته ها"که مامور برانجام و تدبیر امور هستی اند" نفی نموده به طور خاص به اراده خود منوط ساخته می فرماید:

وَلِلَّهِ عَـٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ ﴿٤١﴾ الحج: ۴۱

و عاقبت و سرانجام کارها در اختیار خدا است

وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿١٢٦﴾ آل عمران: ۱۲۶

و فتح و پیروزی فقط از جانب خداوند غالب و با حکمت است

مشاهده می کنید که این آیه به صراحت توضیح می دهد که پیروزی و شکست به اراده ذات مقتدری تحقق می یابد که غالب حکیم است، بر هر کاری قادر است و هر حکمش با حکمت و مصلحت توأم است، اگر پیروزی افراد مؤمن را محقق می سازد مصلحتی در آن مضمر است و اگر به گروه بی ایمان موقتاً غلبه ای بخشد، حکمتی در آن نهاده است، پس چرا بر معامله ای که به اراده خدای عزیز حکیم انجام یافته راضی نباشیم و از شکوه و اعتراض خودداری نورزیم. خداوند جل شأنه می فرماید:

إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ ٱلْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُۥ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَآءَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٤٠﴾ وَلِيُمَحِّصَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَيَمْحَقَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿١٤١﴾ آل عمران: ۱۴۱-۱۴۰

و اگر زخمی بشما برسد، قبل از این زخم مشابهی به آن گروه "دشمن تان" رسیده بود، اینها روز هایی اند که ما آن را میان تان به گردش در می آوریم، "برای فواید زیادی" و "از آن جمله این که" تا خدا کسانی را

متمایز سازد که ایمان آورده اند و "بدین ترتیب " عدهٔ از شما را به مقام شهادت نایل سازد و "این در حالیست که" خدا ستمگران را دوست ندارد"تصور نکنید که غلبه آنان نتیجه رعایت و عنایت الهی به حال آنان بود" و تا آنهائی را کاملاً عیار سازد که ایمان آورده اند و تا نابود سازد کافران را.

این آیات در توجیه جنگ احد نازل گردیده که درخصوص نتائج این برخورد و در مورد حکمت ها و مقاصدی که در ین شکست مضمر بوده، به چند مطلب مهم اشاره می نماید:

۱- در خطاب به مؤمنان می فرماید، اگر مصیبتی عائد حال شما گردید، به کافران نیز چنین زیانی قبلاً رسیده بود و شما از خداوندجل شأنه چیزی را انتظار می‌کنید که کفار چنین انتظاری را ندارند، امید به رحمت و بخشایش الهی، ثبات و استقامت شمارا می افزاید، اما کفار که در مصیبت ها مرجع امیدی ندارند بعد از مواجه شدن متواتر با مصائب بالآخره تشخیص می دهند که برای هیچ و پوچ و عبث و بیهوده می جنگند و به تحمل این دشواریها تن داده اند، این احساس درونی، رفته رفته بر دل و دماغ شان چنان سایه می افگند و حواس شان را زیر فشار می گیرد که در مراحل بعدی از مقابله با صفوف خدا پرستان مجاهد منصرف شوند.

۲- در نتیجهٔ تلاقی با این مصیبت ها، تصفیه و تزکیه صفوف صورت می گیرد و دو صف مشخص میان مدعیان ایمان بوجود می‌آید: صف کسانی که بخاطر اهداف مادی و بمنظور حصول اغراض و مطامع دیگری به

صفوف مسلمانان پیوسته بودند، این ها زمانی که ببینند در این مسیر با مشکلات و تکالیف روبرو گردیده اند و به آسانی نمی توانند مقاصد شانرا بدست آورند، کنار رفته و چهره هایشان نمایان می‌گردد و اما در جهت دیگر، عناصر مخلص و صادق که نه به حکم تقاضای شرائط به صف پیوسته اند و نه بخاطر اهداف مادی و اغراض دنیوی، صرفاً ایمان و اخلاص شان آنان را در صف مؤمنان مخلص قرار داده، این ها با وجود مواجه شدن با مشکلات و تکالیف سنگر مبارزه در راه خدا را ترک نگفته و ثبات و استقامت شانرا از دست نمی دهند. این تصفیه و تمیز و این عملیهٔ تشخیص عناصر مخلص از عناصر ناپاک و منافق، که برای آیندهٔ نهضت اسلامی نهایت ارزشمند و ضروری است، نه در شرائط عادی و نورمال امکان پذیر است و نه از طریق دیگری، عناصر فرصت طلب، با استفاده از هر موقع، با چرب دستی و چرب زبانی، با مکر و فریب و با ظاهرسازی های ریاکارانه و فریب کارانه زمینهٔ پیشرفت شانرا در صفوف مسلمانان مساعد می سازند و بالآخره مواقف حساسی را در اجتماع آنان بدست می آورند، عواقب چنین کاری برای هر نهضت فکری به حدی زیان آور است که جبران آن محال و ناممکن است. خداوند حکیم جل شأنه که ولی و کارساز مسلمانان است، هرگز راضی نمی شود که اجتماع مسلمانان یک اجتماع مختلط از پاک و ناپاک و مخلص و منافق بوده، عناصر صادق و مخلص از منافقین فریبکار تمیز نگردند.

سنت الهی در زمینهٔ تصفیه صفوف مؤمنان چنان است که نهضت

اسلامی را در خم و پیچ حوادث آزمایش نموده، با روز های دشوار مواجه می سازد و مراحلی را در قبال هواداران و مدعیان ایمان قرار می دهد که طی آن عناصر فریبکار و موقع طلب از مؤمنان مخلص و صادق تمیز گردیده، صف مؤمنان تصفیه گردد. چنانچه قرآن در این رابطه می فرماید:

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَـٰهَدُوا۟ مِنكُمْ وَيَعْلَمَ ٱلصَّـٰبِرِينَ ﴿١٤٢﴾ آل عمران:۱۴۲

آیا پنداشته اید که وارد بهشت خواهید شد، در حالیکه خداوند تا هنوز مجاهدین تان را متمایز نساخته و افراد شکیبا را متمایز نکرده؟!

۳ـ مواجه شدن با شرائط دشوار، در رشد شخصیت انسان نقش سازنده و مؤثری بازی می‌کند و رشد و پرورش آن قسمتی از شایستگی های انسان را میسر می سازد که در شرائط آرام و بی دغدغه امکان پرورش آن میسر نمی گردد، حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و سلم به این مضمون روایت گردیده:

عن كعب بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المؤمن كمثل الخامة من الزرع تفيئها الرياح تصرعها مرة وتعدلها حتى يأتيه أجله ومثل المنافق مثل الأرزة المجذية التي لا يصيبها شئ حتى يكون انجعافها مرة واحدة

از کعب بن مالک رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: مثال مؤمن چون بته ای نازک است که باد آن را گاهی کج می کند و گاهی راست، تا آن که اجلش فرارسد و مثال منافق چون درختی ثابت است که با مصیبتی مواجه نمی شود مگر این که به یکبارگی ریشه کن می شود.

یعنی مصیبت ها همواره در جهت سازندگی شخصیت مؤمن و عیار کردن هر چه بیشترش تا جائی ادامه می‌دهد که مؤمن با نجات از کوره مصائب از تمامی کاستی ها، خدشه ها و شائبه ها پاک گردد، اما منافق با یک مصیبت کمرش می شکند و ریشه اش قطع می شود.

با توجه به نقش مصیبتها در سازندگی شخصیت انسان مؤمن است که قرآن در توجیه شکست احد و تلفاتی که مسلمانان در این جنگ داشتند می فرماید: و لیمحص الله الذین آمنوا: تا مؤمنان را خوب عیار کند.

۴ـ گذشته از همهٔ از نظر اسلام شهادت در راه خدا بزرگترین مقامیست که بهترین و شایسته ترین افراد مؤمن برای نیل به آن انتخاب می شوند، رسیدن به این مقام بلند باید بلندترین آرزو و تمنای هر مؤمن باشد، جامه ای که بخون شهادت در راه خدا گلگون است سند دخول جنت است، شهادت در راه خدا روزنهٔ است که در آن طرفش جنت قرار دارد، کسانی که در راه خدا کشته می شوند، به روز حشر، با جسد سرخ و گلگون، در برابر پروردگارشان می ایستند و همین جامهٔ گلگون بخون،

سند برائت آنان محسوب می‌گردد.

با همهٔ این عظمتی که مقام شامخ شهادت دارد مسلماً افراد مؤمن آرزوی آنرا می کنند تا افتخار این مقام را حاصل کنند، چنانچه قرآن در حادثهٔ احد از این احساس افراد مؤمن یادآور گردیده می فرماید:

وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ ٱلْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ﴿١٤٣﴾ آل عمران: ۱۴۳

و یقیناً که شما قبل از آنکه مرگ را ملاقا ت نمائید آرزوی آنرا داشتید " تا در راه خدا کشته شوید"، پس "در اثنای جنگ احد" آن را در حالی مشاهده کردید که ناظرش بودید.

در جای دیگری پیروزی و شهادت در راه خدا را بحیث دو هدف عمدهٔ عناصر مؤمن یادآور گردیده می فرماید:

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحْدَى ٱلْحُسْنَيَيْنِ ۖ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِۦٓ أَوْ بِأَيْدِينَا ۖ فَتَرَبَّصُوٓا۟ إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾ التوبه: ۵۲

"به کافران" بگو: در رابطه به ما جز دو نیکی انتظار چیزی دیگر را ندارید "یا شهادت در راه خدا و یا پیروزی و غلبه" و ما در رابطه به شما منتظریم که یا خداوند به عذابی از سوی خود دچار تان کند و یا به دست

ما، پس منتظر باشید که ما نیز یکجا با شما منتظریم.

جهاد در راه خدا رسیدن به این مأمول گرامی را میسر می سازد و اگر جهاد احیاناً با شکستهای موقتی توأم نباشد و فرصتهایی پیش نیاید که زمینهٔ پیروزی کفار و شرائط شکست مسلمانان فراهم گردد، این آرزوی شهادت طلبان تحقق نمی یابد. قرآن یکی از پیآمدهای شکست احد را رسیدن به این مأمول خوانده و می فرماید:

و یتخذمنکم شهداء.: تا عده ای را از میان شما به مقام شهادت نایل کند.

مؤمنان واقعی در رابطه به عواقب امور و شکست و پیروزی، به تمامی این حقائق باور و یقین کامل داشته، هیچگونه شک و تردیدی بخود راه نمی دهند، از ینرو در برابر آن نه در پرتگاه یأس و ناامیدی سقوط می‌کنند و نه غرور و تکبر به آنان دست می دهد و موجب انحراف شان از راه حق می شود.

ولی منافقین در رابطه به تمامی این حقایق شک و تردید دارند، ازینرو بعد از مواجه شدن با شکست و ناکامی "هرچند مواقف و موضعگیریهای منافقانهٔ آنها بذات خود زمینهٔ شکست را فراهم ساخته باشد" زبان اعتراض شان تیزتر گردیده، این و آن را در قضیه محکوم نموده و تبلیغات ناروا و ناجائز علیه کدر رهبری نهضت براه می اندازند و ادعا می کنند که قیادت ناسالم و تدبیر نادرست باعث این تلفات و ضایعات و موجب این شکست بود.

آری؛ به تعقیب هر شکست و در حالی که مسلمانان مصیبت زده و

آسیب رسیده اند و غم و اندوه بر آنها مسلط گردیده، اولین کوشش عناصر بی ایمان و منافق میان مسلمانان هزیمت دیده، همین است که سعی می ورزند تا با استفاده از این وضع، روحیهٔ مسلمانان را کاملاً سرکوب نموده، علاقه به جهاد و توکل بر حمایهٔ خداوندی را در آنها تضعیف نمایند.

علاوه بر این، کسانیکه به مفهوم واقعی کلمه به آخرت ایمان دارند و معتقد اند که نتائج سعی وعمل انسان تنها محدود به زندگی دنیوی نیست، بلکه به ادامهٔ آن حیات جاودانهٔ دیگری درقبال است که سلسلهٔ نتائج اعمال تا آنجا ادامه می یابد، ایمان به این حقیقت باعث می شود تا اگر به نتائج جهادها و تلاشهای شان در زندگی دنیا نایل نشوند و یا بر عکس با نتائج معکوس و خلاف انتظار شان مواجه شوند و در نتیجه تلاش های صادقانه جهادی و اعمال نیک شان با مشکلات و دشواریها روبرو گردند، این معامله نه تنها باعث یأس و ناامیدی شان نگردیده، عزم و اراده شان را سست و متزلزل نمی سازد بلکه با اطمئنان خاطر و با اعتماد براینکه نتائج اعمال نیک و مساعی جمیله شان نزد خداوند شکور و عادل محفوظ است، به جهاد و مبارزه شان ادامه می دهند. ولی کسانی که در ادعای ایمان شان به خدا و آخرت صادق نیستند و به پاداش و پادافرای اعمال از این دیدگاه نمی نگرند، وضعیت شان همواره چنان می باشد که اگر نتائج اعمال به ظاهر پسندیده و نیکوی شانرا در دنیا بدست نیآورند و یا امید نیل به آن را نداشته باشند، در آنصورت هم از اقدام به چنین

عملی اجتناب می ورزند و هم در صورت اقدام و عدم نیل به اهداف و مطامع شان با یأس و نا امیدی روبرو گردیده، خود را ناکام و نامراد شمرده، صبر و استقامت شان را از دست می دهند و به شکوه و شکایت می پردازند. این گروه همینکه از موضعگیری های ناروا و ناجائز شان دستآوردهایی داشته و به برخی از اهداف شان نایل شوند، گمان می کنند که تدبیر درست و موضعگیری معقول فقط همین است. آنها هرگز حاضر نمی شوند استعداد های شانرا در جهتی بکارگیرندکه امید پیروزی و امید بدست آوردن نتائج زودرس آنرا نداشته باشند و به آخرت تعلق بگیرد، آنها هرچه در دنیا انجام می دهند برای رضای نفس و بخاطر تحقق خواهشات نفسانی شان است، خرسندی نفس آنها در حصول منافع و مقاصد دنیوی منحصر می باشد، اگر به این مقاصد دست بیابند خرسند می‌گردند و اگر آنرا از دست بدهند از غم واندوه جان می دهند. اما انسان خداپرست در پی رضای پروردگار خود بوده، جز رضا و خوشنودی خداوند جل شأنه چیزی دیگری را بحیث هدف اساسی و نهائی اش در نظر نمی گیرد، مطمح نظرش از هر تلاشی این است تا مسئولیتهای ایمانی اش را ادا کند و از این طریق رضا و خوشنودی پروردگارش را کسب کند، او اهداف و مقاصد دنیوی را تا این پیمانه به اهمیت نمی گیرد که بر مبنای آن پیروزی و عدم پیروزی اش را محاسبه کند، به مجرد دست یافتن به پیروزی موقتی و یا مواجه شدن با شکست و ناکامی مقطعی به قضاوت نمی نشیند و قرب بارگاه الهی و یا دوری از رحمت خداوندی را

بر مبنای آن ارزیابی نمی کند، معیار پیروزی و شکست در نظر مؤمن، نه کشور کشائی و رسیدن به قدرت و غلبۀ ظاهری است و نه نیل به اهداف و مقاصد شخصی، معیار اصلی نزد او این است که آیا توانسته است مسئولیتهای ایمانی اش را ادا کند، آیا توفیق آن را داشته است که در راه اعلای کلمۀ الله و در جهت حاکمیت دین خدا تمامی استعداد ها و توانمندی های جسم و جانش را بکا و اندازد؟ آیا در انجام وجایب ایمانی اش دقت و احتیاط لازم را بکار گرفته است؟ آیا گناهی را مرتکب نشده و اهمال و غفلتی از او سرنزده؟ هرچند نتیجۀ تلاشهای مخلصانۀ افراد مؤمن در دنیا با هیچ برابر باشد، ولی‌اگر آنها مطابق آنچه پروردگارشان به آنان دستور داده و ایمان شان از آنان تقاضی کرده، عمل نموده و مسئولیت های شان را انجام داده اند، نزد خداوند جل شأنه پیروز و مؤفق اند، قرآن در این رابطه می فرماید:

فَلْيُقَـٰتِلْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يَشْرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا بِٱلْـَٔاخِرَةِ ۚ وَمَن يُقَـٰتِلْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾ النساء: ۷۴

پس در راه خدا کسانی باید برزمند که زندگی دنیا را در عوض آخرت می فروشند و هرکی در راه خدا بجنگد پس کشته شود و یا غالب گردد، زود است که پاداش عظیمی به او بدهیم.

اعمال زشت

إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝٢

المنافقون: ۲

یقیناً بد است آنچه می کردند

این بخش آیه با ارتباط به قسمت های قبلی آن مفاهیم آتی را افاده می‌کند:

- پس آنها خود از راه خدا باز ماندند، یقیناً بداست آنچه می کردند.
- پس دیگران را از راه خدا با زداشتند، یقیناً بدست آنچه می‌کردند.

قبلاً توضیح گردید که منافقین بنابر اعمال بد و کردار و افعال زشت شان، از یکطرف انزجار مخاطبین نهضت را علیه اسلام و مسلمانان تحریک نموده و بدین ترتیب در برابر کسانی که می خواهند به صفوف مسلمانان بپیوندند چون مانع عمل می‌کنند و از سوی دیگر در داخل

اجتماع مسلمانان مواقف ناجائز و ناروایی اتخاذ می نمایند که جلو نهضت اسلامی را از تعقیب مسلسل هدف سد می کنند.

اما باتوجه به قسمت اخیر آیه باید عرض کرد: طبیعت انسانی چنان است که دایماً سعی می ورزد تا محیط و شرائط با افکار و تمایلات وی سازگار و هم آهنگ بوده، چنان مهیا گردد که خواسته هایش را برآورده سازد و مانع تحقق اهداف و مقاصدش نشود، محیطی که با افکار و خواسته های انسان توافق ننماید، برای آدمی قابل تحمل نمی باشد، عناصر منافق بنابراینکه از لحاظ اخلاقی منحط اند، در فساد و بدکاری سقوط کرده اند، التزام به حدود اخلاقی و زندگی در اجتماع مسلمانان با آن همه فضایل و مکارم اخلاق اش برای شان دشوار بوده، سعی می ورزند تا سایر افراد نیز مانند آنها در پرتگاه فساد و بدکاری سقوط کنند، تا انگشت اعتراض تنها بسوی آنها متوجه نباشد. چنانچه قرآن در این رابطه می فرماید:

وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗۖ النساء: ۸۹

دوست دارند که شما نیز همانگونه کافر شوید که ایشان کافر شده اند، تا همه یکسان شوید.

از طرف دیگر، می دانیم که تکرار بدکاری از نفرت و انزجار انسان در برابر بدی و بدکاری می کاهد و آهسته آهسته علاقه به بدکاری و فساد را در نهاد انسان قوت می بخشد و ادامه اعمال بد، علاقه مندی به

نیکی و نیکوکاری را از میان می برد و بالآخره احساس نفرت و انزجار از نیکو کاری در ضمیر آدمی مایه می‌گیرد. از همین سبب است که منافقین بدکار و بدطینت با بدی و بدکاری دلچسپی و علاقه داشته، از نیکی و نیکو کاری منزجر و متنفر اند، در کار بد با سائر بدکاران همکاری و تعاون می نمایند، به تحریک و تحریض بدکاران متوسل می شوند و به مدح و ستایش شان می پردازند، آنها چون خود درپرتگاه بدکاری و فساد اخلاقی سقوط کرده اند، با تمام قوا می کوشند دیگران نیز دراین مرداب آلوده و کثیف فرو روند. اگر شاهد انجام کار پسندیده ای باشند و یا اطلاع اقدام به عمل نیک و شایسته ای به آنان برسد، می رنجند، اگر مشاهده کنند کسی بسوی نیکی ها درحرکت است، تحمل آن بر منافقین دشوار بوده، مساعی ناجائز و ناروا بخرچ می دهند تا جلوش را سد کنند. اگر از جهتی حاضر نیستند امکانات و استعدادهای شان را در راه گسترش نیکی ها و فضایل بکار گیرند، از جانب دیگر همهٔ توانایی و استعدادهای شان را درجهت اشاعه فساد و تبهکاری بکار می گیرند.

انسان بدکار و فاسد، بحکم تمایلات درونی و قضاوت وجدان منکوب شده اش جز اینکه با دسته بدکاران احساس تعاون و همدردی داشته و با نیکوکاران به کینه و عداوت بپردازد، چاره ای دیگری ندارد. شما در هرجا و در هر نقطهٔ جهان و هر مقطع زمان مشاهده خواهید کرد که همواره آنهایی در کنار هم می ایستند و روابط و علایق مؤدت و دوستی برقرار می‌کنند که وجوه مشترک اخلاقی داشته، ساختار روحی و

معنوی شان یکسان و دارای ترکیب مشابه باشد. به همین سبب است که منافقین شریر و مفسد در داخل اجتماع مسلمانان گروهی جداگانه تشکیل می دهند و بعنوان کتله واحد و دسته جداگانه تبارز نموده و مشترکاً با مواقف منافقانه شان سد راه فعالیتهای نهضت گردیده و موانع و مشکلات فراوانی ایجاد می کنند، چنانچه قرآن می فرماید:

ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتُ بَعْضُهُم مِّنۢ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ ۚ نَسُوا۟ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمْ ۗ إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٦٧﴾

التوبه: ۶۷

مردان منافق و زنان منافق بعضی ها از جنس بعضی دیگر اند "همه یکسان و یک گروه اند"، به بدی امر می‌کنند و از نیکی باز می‌دارند و دستهای شانرا "از اقدام بخیر" می بندند. آنها خدا را فراموش کرده اند و خدا آنها را به فراموشی سپرد، یقیناً که منافقان فاسق اند.

قرآن به ما می آموزد که عدم تنفر و انزجار از بدی و بدکاری، صفتیست از صفات نفاق، کسیکه در برابر بدی و فساد حساسیت نداشته و برای برچیدن بساط آن نیروهایش را بکار نگیرد و مانع تعمیم و اشاعه آن نشود، در واقع صفتی از صفات نفاق دراو مایه گرفته.

و اما اینکه اعمال بد انسان چگونه او را از جهاد در راه خدا باز می

دارد، قرآن در این رابطه می فرماید:

إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوْاْ مِنكُمْ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ إِنَّمَا ٱسْتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُواْ ۖ وَلَقَدْ عَفَا ٱللَّهُ عَنْهُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾ آل عمران: ۱۵۵

یقیناً آن عده شما که در روز تلاقی "درگیری" دو گروه رو گردانیدند، جز این نیست که شیطان آنها را بنابر برخی از کارهایی که کرده بودند، به لغزش واداشت و خداوند به ایشان عفو کرد، یقیناً که خداوند بخشنده حلیم است.

یعنی دلیل عقب نشینی و روگردانی آن دسته مردمی که در اثنای برخورد و درگیری شما با دشمن همت شانرا از دست دادند، در واقع چیزی غیر از این نبود که آنها قبل از وقوع این حادثه کارها و اعمالی انجام داده بودند که بموجب آن راه نفوذ شیطان به دل و دماغ شان هموار شده، نکات ضعف واثرات سوئی که اعمال بد در ضمیر شان ایجاد کرده بود، به شیطان این فرصت را داد تا با استفاده از آن پاهای شان را در اثنای برخورد با دشمن سست کند و همت و ثبات شان را تضعیف کند.

می دانیم که هر عمل زشت، اثر سوئی در ضمیر آدمی بجا می گذارد، میلان به عصیان و گناه را رشد می دهد و انگیزه ها و محرکات نیکی و نیکوکاری را ضربه می زند، تکرار گناه و بدکاری، آهسته آهسته

ملکهٔ فضایل و انگیزه نیکی را سرکوب نموده، میلان به بدکاری و فساد را قوت می بخشد و آنگاه که مرحله سرکوبی کامل انگیزه ها و محرکات نیکویی فرا رسد، تمایل به بدی به اوج خود و به مرحله غلبه و استیلای کاملش می رسد، در این فرصت چنانچه مکروب، عضو فاسد و مریض بدن را مورد حمله قرار داده، در آن به نشو و نما می پردازد، ضمیری که گناه و فساد آنرا تا سرحد استیلای تمایلات بدکاری و تا مرحله سرکوبی کامل انگیزه های نیکی آلوده ساخته، آشیانه شیطان می‌گردد. عصیان مکرر و اعمال و کردار گنه آلود، دل و دماغ منافقین را چنان آلوده می سازد که قرارگاه شیطان می گردد، مهار شان در دست شیطان قرار می گیرد و قادر به انجام کاری برخلاف رضای شیطان نمی شوند. باز ماندن از راه خدا برای چنین کسانی کاریست بدیهی و لابدی.

ایمان مذبذب

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾ المنافقون: ۳

این بدان سبب که آنها ایمان آوردند، سپس کافرشدند، پس بر دلهای شان مهرکوبیده شد، بناءً نمی فهمند.

منافقین نه عقیدهٔ ثابت دارند و نه موضع ثابت و روشن، گاهی جهت ایمان را مفید می یابند و به مسلمانان می پیوندند و گاهی کنار کافران را سودمند شمرده با آنان تعهد می کنند، ایمان شان سست و با شک و تردید توأم بوده و در فضای اضطراب و تردد حیران و سرگردان اند.

وَٱرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾ التوبه: ۴۵

و دلهای شان پر از شک و تردید است و بنابرآن در شکوک و شبهات

شان متردد اند.

یعنی نمی توانند در موضع مشخص و ثابتی استوارانه قرار گیرند، گاهی و در مواردی جهت ایمان را ترجیح می دهند و زمانی و در مواردی دیگر بسوی کفر مایل می شوند، ایمان شان چنان سست، متزلزل و بی بنیاد است که با مواجه شدن به کوچک ترین مشکلی رنگ می بازد و عوض می شود، با یک ضربهٔ ناچیز از میان می رود و متلاشی می شود، ایمانی که بنایش سست و لرزان است و با یک طوفان جزئی فرو می ریزد و سرنگون می شود، آنها گاهی پابندی به حدود ایمان و پیروی از رهنمودهایش را مفید تلقی نموده، آن را محترم می شمارند، ولی در مواردی که التزام به این رهنمودها و پابندی به این حدود با منافع و مطامع منحط آنها تصادم کند و آسایش و آرامش شان را تهدید نموده، از آنها مطالبهٔ فداکاری و قربانی بنماید، از قبول آن امتناع می ورزند، این معامله بارها و بارها تکرار می گردد و کارش به آن جا می رسد که مراعات حدود الهی بردوش شان سنگینی نموده، پابندی و التزام به آن را غیر مفید و خلاف عقل کور خود و تقاضاهای هوی و هوس خود شمرده، احترام آنرا انکار نموده و در پرتگاه کفر سقوط می کنند و این همان مرحله ای است که ایمان متزلزل منافق زیر سایه ضخیم کفر و نفاق چنان رنگ باخته که توان تشخیص خوب و بد را از او گرفته است، فهم لایفقهون.

قرآن در این رابطه در جای دیگر می فرماید:

فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡۚ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿٥﴾

الصف: ۵

بنابر آنکه کجروی کردند، خداوند دلهای شان را کج ساخت و خدا هدایت نمی‌کند این بدکاران را

منافقین نیز بنابراینکه مکرراً از التزام به رهنمودها خودداری نموده، عملاً از حدود و مقررات دین خدا انحراف می ورزند، در نتیجه خداوند جل شأنه دلهای شان را مسخ و عقل و فهم شان را منکوب می سازد، آنها مرتکب فسق و فجور می شوند، با وجود ادعای ایمان نه رهنمود های آن را محترم می شمارند و نه حدود آن را مراعات می کنند، از ینرو طبق سنت ثابت و تغییرناپذیرالهی، بر دل و دماغ شان مهر جهالت و نادانی کوبیده می شود و از تشخیص خوب و بد عاجز می گردند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ قَالُوٓاْ إِنَّمَا نَحۡنُ مُصۡلِحُونَ ﴿١١﴾ أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡمُفۡسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشۡعُرُونَ ﴿١٢﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ ءَامِنُواْ كَمَآ ءَامَنَ ٱلنَّاسُ قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ كَمَآ ءَامَنَ ٱلسُّفَهَآءُۗ أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلسُّفَهَآءُ وَلَٰكِن لَّا يَعۡلَمُونَ ﴿١٣﴾

البقره: ۱۱ـ۱۳

و چون به ایشان گفته شود که در زمین تبهکاری و فساد مکنید، گویند:

جز این نیست که ما مصلحینیم، آگاه باش! یقیناً که آنان مفسد اند ولی درک نمی کنند. و چون به آنان گفته شود که چون مؤمنان "دیگر" ایمان بیاورید، گویند: آیا مثل این سفهاء و بی خردان ایمان بیاوریم؟ آگاه باش که ایشان خود بی خرد اند ولی نمی دانند.

مشاهده می کنید که کار منافقین به آن جا می رسد که دیگر قادر نیستند بدانند که در مرداب فساد غرق اند و دامن شان به گناه و فساد آلوده است، بلکه فساد و تبهکاری شانرا خیر و صلاح می پندارند. روابط مخفی با دشمن را چون تلاشی برای آشتی و صلح تلقی نموده، ادعا می کنند که هدف شان خاتمه جنگ و جستجوی راه های حل و زمینه های آشتی و تفاهم میان دو طرف درگیر است، در حالی که همین منافقین و تماسهای مخفی شان با دشمن است که باعث تشجیع و تشویق بیشتر دشمن و باعث ادامه جنگ می شود، همینها اند که این طمع و امیدواری را در صفوف دشمن ایجاد می کنند که شاید تعداد بیشتری کنار مسلمانان را گذاشته به ایشان بپیوندند و در جنگ علیه مسلمانان آنان را یاری دهند.

قرآن در جای دیگری به این حقیت اشاره نموده می فرماید:

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِۦٓ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ كَلَّا ۖ بَلْ ۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ

و دروغ نمی پندارد "قیامت و مکافات و مجازات را" مگر هرستمگر گنهکار، چون آیات ما بروی خوانده شود، گوید: افسانه های پیشینیان است، نه چنین است، بلکه عملکردهای شان دلهای آنانرا زنگ آلود ساخته.

یعنی "تعدی" و "اثم" آنان را به تکذیب یوم الدین واداشته است، از مکافات و مجازات اعمال به این دلیل انکار نمی‌کنند که دلائل کافی و معقول برای اثبات آن ندارند، بلکه تجاوز از حد و اراده تعدی به حقوق دیگران و سقوط در گناه و قصد تکرار آن باعث شده تا از یوم الدین انکار کنند.

این آیه توضیح می‌دهد که فقط "معتد" و "اثیم" از رستاخیز و محاسبه الهی انکار می‌کند. باید بنگریم که چرا تجاوزکار و گنهکار یوم الدین را تکذیب می‌کند؟ چگونه تجاوز و گناه انسانرا به آنجا می‌کشاند که حقیقت مکافات و مجازات اعمال را تکذیب کند؟ عدم باور به رستاخیز برای انسان تجاوزکار و گنهکار انگیزه های روانی دارد، نه دلایل عقلی، او باید به خود تلقین کند که رستاخیز و حساب و کتابی در میان نیست و در برابر عملکردهای زشت خود مجازات نخواهد شد، قیامت برای او پیش آمد خطرناکیست که عواقب وخیمی برای او تحویل می‌دهد، انسان همواره با تلقین های اغفال کننده پیش آمدهای خطرناک

محتمل را نفی می‌کند و با این کار خود را از اضطراب روانی می رهاند.

ظاهر فریبنده

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ ۖ المنافقون: ۴

و چون آنان را بنگری، جثه های شان تو را به تعجب وامیدارد

منافق ظاهر فریبنده دارد، با تمام قوا و توانائیش سعی می ورزد تا با ظاهری جلوه کند که فریبنده و جالب باشد، همهٔ هم و غمش این است که با ظاهر آراسته و جالبش دیگران را بفریبد، اما ظاهر او چنان است که گرچه با یک نظر سطحی جالب و شایسته اعتماد جلوه می‌کند، ولی با کمی دقت و توجه می توان به ماهیت اطوار تصنعی و ظاهر ملمع اش پی برد، نه در سیما و قیافهٔ او جذابیت ایمان را مشاهده خواهید کرد و نه در اطوار و گفتارش کشش صداقت و اخلاص را، با مقایسه میان ظاهر او و تصورات، مقاصد و اغراض وی، به آسانی پی خواهید برد که تا چه پیمانه ای منحط است و تا چه حدی ریاکاری و تصنع را در اطوار مکارانهٔ اش

بکار گرفته، او را چون مجسمه ای خواهی یافت که جالب جلوه می کند و ظاهرش ملمع است ولی از چوب ساخته شده، مرده و بی احساس، که نه تحرکی دارد و نه جذبه و کششی.

منافق در تمامی ابعاد زندگیش، یک ظاهر پرست و ظاهر بین است، قضاوتهایش مبتنی بر ظاهر حوادث و قضایا، از دیدگاه او آنچه دارای ارزش و اهمیت است، شکل ظاهری و نمای خارجی است نه، کلیهٔ مواقف زندگیش و تمام قضاوت ها و بررسی هایش بیانگر این احساس درونیش می باشد، ظاهرش را خوش اخلاق، با عاطفه و مهربان جلوه می دهد، اما اگر در زندگی شخصی اش داخل شوید پی خواهید برد که از نعمت ترحم و عاطفه و از شایستگی های اخلاقی محروم است، ظاهراً معصوم و بی آزار جلوه می کند، ولی در ورای این ظاهر ملمع ضمیر خشن و قلب حسود و سنگ مانندش پنهان است..

یلبسون للناس جلود الضأن من اللین ألسنتهم أحلی من السکر وقلوبهم قلوب الذئاب

برای اغوای مردم ظاهر گوسفند مانندی اختیار می‌کنند و زبان شان شیرینتر از شکر، اما دلهای شان چون دلهای گرگان.

به صداقت و امانت تبارز می‌کنند اما ارادهٔ غدر و خیانت و تصمیم دروغ و کذب در عقب این ظاهر فریبنده پنهان است.

اذا اؤتمن خان

چون امین گرفته شود خیانت می کند.

سخنان جالب

وَإِن يَقُولُواْ تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ

المنافقون: ۴

و اگر سخن گویند به گفتارشان گوش می نهی.

منافق دراثنای سخنرانی نیز مانند جهات دیگر زندگیش توجه بیشتر به شکل ظاهری سخنانش مبذول می دارد، سعی می ورزد تا کلمات و جملاتی برای بیان مطالب خود بکار گیرد و در جریان سخنرانی اش به ترتیبی آنرا بیان دارد که توجه مخاطبش را جلب کند. برای او این مهم نیست که چه می گوید، این مهم است که گفتنی هایش را چگونه ادا کند، از فحوای کلام و شیوهٔ گفتار منافق به وضوح معلوم می‌شود که او تا چه حدی پابند آن است که سخنرانی اش ظاهر آراسته و جذاب داشته و برای مخاطب جالب باشد، هرچند بی محتوی باشد و فایده ای بر آن مرتب نگردد، با دید سطحی سخنان مرتب و منظم او جلب توجه می

نماید، اما با کمی دقت واضح می‌گردد که از اخلاص و صداقت مایه نگرفته، انگیزه های ایمانی ندارد و از احساس پاک قلبی مایه نگرفته است، گرچه به سخنانش شکل و ظاهرفریبنده و جالب بخشیده است، اما با دقت در گفتارش می یابید که از تحرک ایمان و از کشش و جذابیت آن کاملاً محروم و بی بهره است، با وجودیکه سخنان تکلفی منافق ظاهر جذاب بخود گرفته و شنونده را در قدم اول تا حدی تحت تأثیر می گیرد ولی اگر از رهگذر مضمون و محتوی بررسی گردد، منحط، بی مفهوم و بی معنی از آب درمی آید، سخنان او تنها بر پردهٔ گوش اثر می‌گذارد، اما با مشاعر و عواطف انسانی هرگز سروکاری نداشته، توان آنرا ندارد که تا صمیم قلب نفوذ کند.

گذشته از این، منافق در موضعگیری هایی که در اثنای سخنرانی اش اختیار می کند متکی بر عوامل و محرکات بیرونی‌است، او اگر از شجاعت و راد مردی سخنی به میان می آورد، نه بخاطر آن است که مایهٔ جرأت و دلیری در ضمیر او موجود است و نه بدان منظور که دلاوری و جرأت از دیدگاه او صفت شایسته و پسندیده است، بلکه صرف به این دلیل که می بیند تبارز به جرأت و دلیری، بازارش گرم است. اگر از عداوت و کینه با کفر و بی دینی تذکری بعمل می آورد، مایه و انگیزه اصلی این اظهار کینه، در واقع تنفر و انزجار قلبی او با کفر و بیدینی نیست بلکه تقاضای محیط و مقتضای شرائط و زمان چنین کاری را بروی تحمیل نموده، آری اگر منافق به جرأت و دلیری تبارز می نماید، اگر

فداکاری و قربانی را عنوان می کند و اگر از سخاوت و مروت نام می برد و اگر از عاطفه، ترحم، عفو و گذشت یاد آور می شود، در تمامی این حرفها انگیزه های مادی و اغراض دنیوی، مطمح نظرش بوده و با توجه به مطامع پست مادی آنرا عنوان می کند و محرکات درونی ندارد. اگر جلب توجه سائر افراد در میان نباشد، اگر فشار ذهنیت ها مطرح نباشد و اگر مطامع و اغراض مادی درمیان نباشد، هرگز نه از جرأت نامی خواهد برد و نه سخاوت ومروت را عنوان خواهد کرد و نه عاطفه و ترحم را خواهد ستود، زیرا آنها تنها زبان شانرا شیرین ساخته اند، در حالیکه دلهای شان از کینه و نفرت زهر آلود است.

السنتهم احلی من العسل و قلوبهم امر من الصبر.

زبان شان شیرین تر از عسل، ولی دلهای شان تلخ تر از صبر "ماده ایست نهایت تلخ".

اتکاء به غیر

كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ المنافقون: ٤

گویا آنها چوبهایی‌اندکه بر دیواری تکیه داده شده اند

منافق در تمامی مواقفی که در اجتماع مسلمانان اتخاذ می کند، به هر کاری که متوسل می شود و هر سخنی که به زبان می آورد، انگیزه او نه ایمان است و نه عواطف و احساسات درونی او، هیچ حرکت او محرک و انگیزهٔ اعتقادی ندارد، یا تمایلات و اغراض مادی او را به حرکت و قیام وامی دارد و یا فشار ذهنیت ها او را بکار و حرکت مجبور می کند، نه احساسات و مشاعر و نه احساس مسئولیت ها و وجائب ایمانی محرک و انگیزه او است، جهت او را عوامل بیرونی تعین می کند، اوضاع و شرایط او را به رنگ خود درمی آورد، چون کشتی بادی است که با حرکت باد در سمت حرکت آن جلو می رود و با توقف آن از حرکت باز می ماند، تا

زماني که فشار بیرونی موجود است او نیز جبراً و اکراهاً تحرک و جنب و جوش از خود نشان می دهد، ولی بمجردیکه فشار عوامل بیرونی از میان می رود، دیگر به سکوت و خاموشی مرگ بار می گراید. و توقف و رکود اختیار می‌کند. چون شعلهٔ خس و خاشاک که از برکت کبریت مؤقتاً شور و غوغا برپا می کند، ولی بزودی به خاموشی گراییده و چون خاکستر در هوا پراگنده می شود، که دیگر هیچگونه موجودیتی ندارد، گویا او ستونیست که دیواری او را از فروافتیدن باز می دارد و با اتکاء به آن استوار مانده، ولی اگر استناد و متکایش از بین برود، دیگر چیزی در ساختار شخصیتش وجود ندارد که از فروافتیدن بازش دارد، بذات خود نه نیرو و توان آنرا دارد که بدون اتکاء به عوامل و محرکات خارجی قائم و استوار بماند و نه جذبه و احساس آنرا دارد که مایهٔ تحرک و موجب قوام او باشد. منافق در قطار مسلمانان و توأم با آنها مسلمان است، آنگاه که عناصر مؤمن اطرافش را گرفته اند، فشار ذهنیت آنها، تشویق و ترغیب آنها او را با خود به پیش می راند، ولی در خلوت و تنهائی و دور از فشار آنها، موجود راکد، کسل، بی احساس و بی جنب و جوش است، نه احساس مسئولیت می کند و نه با توجه به تقاضاهای ایمان بکاری می پردازد. نه برنامه ای دارد که از ایمان و عقیده برخاسته باشد و نه تصمیم و اراده ای که تعهد و هدفمندی آن را باعث می شود، در تمامی امور از دیگران الهام می گیرد و بر نیروی بیرونی تکیه می کند.

عبدالله بن عباس رضی‌الله عنه در تفسیر سه بخش اول این آیه می

فرماید: سردمدار منافقین مدینه عبدالله بن ابی آدم خوش قیافه، چرب زبان، تنومند و دارای قد و قامت بلند بالائی بود و سائر همراهان منافق او نیز که همه از جملهٔ رؤسا و ثروتمندان مدینه بودند، همین اوصاف را داشتند، چون به مجلس پیامبر صلی الله علیه وسلم حاضر می شدند، با تکبر و غرور به دیوارها تکیه نموده می نشستند و بطور مسلسل و متواتر سخن می‌گفتند، با مشاهدهٔ قیافه و سر و صورت آنها احدی گمان نمی کرد که این معززین از رهگذر کردار و اطوار تا حد نفاق فرومایه و ذلیل اند.

ترس از همه چیز

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ

المنافقون: ٤

هرصدای بلندی را علیه خود می پندارند.

منافق از لحاظ فهم و شعور و از ر هگذر روح و احساس و از ناحیهٔ جذبات ایمانی، چون چوبیست که بر دیواری تکیه نموده و اما در اثنای ترس و خوف چون استوانهٔ سبک، میان تهی و لرزانی است که در مسیر جریان باد قرار گرفته و از هر حرکتی برخود می لرزد. منافق خود را می شناسد که مرض نفاق قلبش را آلوده ساخته، او از تصامیم، اهداف واغراض ناپاک خویش واقف است و می‌داند که پرده رقیق تظاهر و ریاکاری و سپر پوشالی سوگند های کاذبانه نمی تواند برای همیش حقیقتش را از دیگران مستور دارد. از این سبب همواره با بیم و ترس بسر می برد که مبادا پرده اش بدرد و کارش به رسوائی و افتضاح بکشد.

تعبیر قرآن، وضع این دسته فرومایه را چنان ترسیم نموده که گویا همواره با ترس و وحشت به این سو و آن سوی خود می نگرند و از هر حرکت و هر صدایی بر خود می لرزند، گویا هر فریادی آنها را می طلبد تا حقیقت شانرا بازگو کند، هر هنگامه ای را چنان می انگارد که شاید حادثه ای در حال وقوع است که طی آن ماهیت منافقانه اش برملا خواهد شد.

اساساً در مورد حوادث و واقعاتی‌که در دنیا رخ می دهد، بطور عمومی دو نوع تفسیر و توأم با آن دو نوع برخورد با این حوادث وجود دارد؛ یکی تفسیر و برخوردی است که در پرتوایمان و از دیدگاه جهان بینی الهی صورت می‌گیرد، زمانی که انسان از این زاویه به حوادث جهان می نگرد، در ورای آن دست های نامرئی ذات مدبر و حکیمی را احساس می‌کند که از کوچک ترین حادثهٔ زمین تا بزرگترین تحولاتی که در کائنات به ظهور می پیوندد، به اذن و اجازهٔ آن پروردگار مقتدر و با عظمت بوده و حکمت و مصلحتی در آن مضمر می باشد، هیچ حادثهٔ بنابر تصادف، بدون قاعدهٔ منظم و ثابت و بغیر از مصلحت و حکمت صورت نمی گیرد، از افتیدن برگی از شاخهٔ درخت تا بیجا شدن کوهها، از جنبیدن خانهٔ عنکبوت تا زلزله های هولناکی که شهرهای بزرگی را سرنگون می سازد، از مرگ مورچهٔ ضعیف تا از میان رفتن ملت های نیرومند و متمدن، از خاموش شدن چراغی تا تاریک شدن بزرگترین منظومه های شمسی، همه طبق سنن منظم و ثابت الهی و به اذن و اراده

خدای یکتا جل شأنه این مالک مطلق هستی و کائنات انجام می گیرد. انسان مؤمن به این جهان بینی هرگز گمان نمی کند که در رابطه به زندگی و مرگ او، در چگونگی عزت و ذلت وی، در شکست و پیروزیش و بالآخره در تمامی حالات زندگی وی، عاملی از عوامل هستی و عنصری از عناصر کائنات بطور مستقل و بدون اذن و ارادهٔ مالک بلا شریک کائنات اثری بگذارد و در سرنوشت او پدیدهٔ ازپدیده های هستی به اختیار خود نقشی بازی نماید.

صاحب این ایمان و باور نه تنها همواره مطمئن خواهد بود، از هیچ نیرو و هیچ حادثه ای نخواهد هراسید، در قلب او خوف ماسوی‌الله نفوذ نخواهدکرد و جز ترس و بیم از خدای مقتدر و توانا ترسی را نخواهد شناخت و اگر گاهی شیطان او را طوری اغفال نماید که تشویش و اضطرابی او را فرا گیرد، با ذکر نام خداجل شأنه و یاد آوری از عظمت و اقتدار و حکمت پروردگار کائنات، قلبش مطمئن می‌گردد و اضطراب و پریشانی اش از میان میرود، حتی او نه تنها از حوادث نمی هراسد بلکه در پرتواین جهان بینی، کار او بجایی می رسد که از هر حادثه ای امید خیری می برد. الخیرفي ما وقع: خیر و مصلحت در همان چیزیست که واقع شد.

مسلماً که چنین کسی نه گاهی احساس عجز خواهد کرد و نه جز خدای متعال بسوی کسی دیگر دست نیازمندی دراز خواهد کرد و نه به پرستش معبودی دیگر خواهد پرداخت.

این مطلب در روایتی از عبدالله بن عباس رضی الله عنه به این صیفه آمده است:

كنت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما فقال يا غلام إني أعلمك كلمات احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده تجاهك إذا سألت فاسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله واعلم أن الأمة لو اجتمعت على أن ينفعوك بشيء لم ينفعوك إلا بشيء قد كتبه الله لك ولو اجتمعوا على أن يضروك بشيء لم يضروك إلا بشيء قد كتبه الله عليك رفعت الأقلام وجفت الصحف. رواه احمد و الترمذی

روزی عقب پیامبر صلی الله علیه وسلم بودم، که آنان فرمودند: ای جوان! چند کلمه ای می آموزمت؛ محافظ حقوق الهی باش تا خداوند تو را "از تمامی مکاره دنیا و آخرت" حفظ کند، "حقوق" خداوندی را محافظت کن، که در آنصورت "نصرت، رحمت و تأییدش" را روبروی خود خواهی یافت، هرگاه "چیزی" را طلبگار بودی از خدا طلب کن و اگر خواهان استعانت "ازکسی " بودی تنها از خدا استمداد بجو و بدان که اگر تمامی مردم "دنیا" یکجا شوند تا به تو منفعتی برسانند هرگز نفعی به تو نخواهند رسانید، مگر به اندازه ای که خداوند برایت مقدر فرموده و اگر تمامی مردم "دنیا" جمع شوند تابه تو ضرری برسانند، ضرری نخواهند رسانید مگر به اندازهٔ که خداوند علیه تو مقدر فرموده، قلم ها برداشته شده و صحیفه ها خشکیده "قضاء و قد رالهی ثبت شده و تغییر نمی کند".

و اما در جهت مقابل این جهان بینی جامع و علمی، تعبیر دیگری برای حوادث و قضایای جهان قرار دارد که از عدم ایمان به خدا مایه می گیرد، قضاوت این تعبیر و تفسیر در باره جهان و حوادث جهان چنان است که گویا رخدادهای عالم بر مبنای تصادف و چانس و بدون آن که حکمت و مصلحتی در آن مطمح نظر باشد، صورت می گیرد. کسی که از زاویهٔ سیاه و تاریک این جهان بینی، به حوادث و واقعات جهان نظر می کند، چنان می پندارد که حوادث عالم نتیجه تصادم و برخورد تصادفی پدیده های جهان بوده، نه وقوع آنها تابع قاعده معین و خاصی است و نه نتائج آن از قبل تعین شده و متکی بر ضوابط و مقررات مشخصی! در این دیدگاه، شرائط و اوضاع جهان بطور خود مختار و مستقل، بر سرنوشت و سرانجام پدیده ها اثر گذاشته و چگونگی آن را تعیین می کند. کسی که از دیدگاه این جهان بینی به حوادث می نگرد، در اثنای تلاقی با حوادث تصور می‌کند که شاید یک تصادف سرنوشت او را دگرگون سازد، او باید همواره مشوش باشد، از هر حادثه ای احساس خطر نماید، هر جنبشی را خطری برای موجودیت و سلامت خود تلقی کند، هر فریادی را صاعقهٔ نابودی خود بشمارد. از آنجائی که عناصر منافق نه به ربوبیت، الوهیت و مالکیت کامل و مطلق الهی ایمان راسخ دارند و نه خداوند جل شأنه را مالک اعلی و سلطان یگانه کائنات می خوانند و باوری به این حقیقت ندارند که عالم و پدیده های هستی همه مملوک و محکوم ارادهٔ پروردگار توانا و مقتدر اند، از این رو موقف آنان در قبال حوادث به

نحوی است که قرآن با این الفاظ موجز و دقیق آنرا ترسیم و تمثیل نموده:

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ

هرصدای بلندی را علیه خود می پندارند.

آری، هرکی از خدا نترسد همه چیز او را می ترساند.

دشمن اصلی

هُمُ ٱلۡعَدُوُّ فَٱحۡذَرۡهُمۡۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ﴿٤﴾

المنافقون: ۴

همین ها دشمن "اصلی" اند، پس از آنها حذرکن، خدا هلاک شان کند، چگونه فریفته می شوند؟

این بخش آیه به ما می آموزد که منافقین دشمنان اصلی نهضت اسلامی اند، همینها اند که نهضت را از داخل تخریب می کنند و همواره باعث ایجاد مشکلات تباه کنی در صفوف نهضت می شوند. در این هیچ شکی نیست که دشمن داخلی خطرناکتر از دشمن بیرونی است، خطر دشمن مخفی و پنهان به مراتب بیش از دشمن واضح و علنی است، در برابر دشمنان بیرونی و علنی می توان تدابیر لازمی اتخاذ کرد و از خطر آنان خود را در امان داشت، اما از خطر دشمن داخلی به آسانی نمی توان مصئون ماند، جلوش را گرفت و بمقابله اش پرداخت. قرآن می فرماید:

در حقیقت دشمن اصلی و اساسی نهضت اسلامی گروه منافق است. مواقفی که منافقین در صفوف مسلمانان اتخاذ می نمایند برای نهضت اسلامی چنان عواقب خطرناکی را باعث می شوند که هرگز بدست دشمنان بیرونی امکان پذیر نیست، در نتیجه فعالیت های خرابکارانه عناصرمنافق است که نهضت اسلامی امکان مقابله با دشمنان خارجی را از دست می‌دهد و نیروهایش متشتت و پراگنده گردیده، به اختلافات حاد و خطرناک داخلی روبرو می شود. چنانچه قبلاً به آن اشاره شد، منافقین در اثنای انتخاب شیوهٔ برخورد با دشمن، در اثنای اتخاذ تصمیم مقابله با دشمن، در جریان تهیه مقدمات برخورد با دشمن، در خلال درگیری با دشمن، در صورت پیروزی و بالآخره در حالت شکست مؤقتی و... مواقفی اتخاذ می نمایند که خطرش نسبت به خطر دشمنان بیرونی بمراتب مهلک و زیان آورتر است. قرآن به عناصر مؤمن هوشیار باش می‌دهد که در معامله با منافقین، نهایت محتاط بوده، از ناحیه آنان مطئمن نبوده، همواره آنان را تحت نظارت داشته و در هر فرصتی جلو فعالیت های تخریب کارانه شان را بگیرند. باید به این باور باشیم که اگر لازم است انسان از دشمنی ترس و بیمی داشته و از آن بیش از هر دشمن دیگری حذر کند، باید از دشمنان داخلی بترسد و تلاشهای شان را خطرناکتر از هر دشمن دیگر بگیرد، فرد فرد نهضت اسلامی باید متوجه باشد که عناصر منافق مانع حرکت شان در مسیر ایمان نشوند، بر مسلمانان لازم است تا ازگروه منافق برحذر بوده، نگذارند صفوف مسلمانان را از داخل

تخریب کنند. قرآن در این رابطه در آیه دیگری می فرماید:

وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًۢا بَيْنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ مِن قَبْلُ ۚ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَآ إِلَّا ٱلْحُسْنَىٰ ۖ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَـٰذِبُونَ ﴿١٠٧﴾

التوبة: ۱۰۷

و آنان که مسجدی "را بکار" گرفتند، برای زیان "به مؤمنان"، "به نفع" کفر "و کافران". تفرقه "میان مسلمانان" و چون سنگری برای آنان که قبلاً با خدا و پیامبرش جنگیده اند و "با این همه" تأکیداً سوگند می خورند که جز قصد نیک اراده ای نداشته ایم!! و خداوند گواهی می دهد که ایشان دروغگو اند.

مشاهده می کنید که قرآن سنگر منافقین را تا چه پیمانه ای خطرناک خوانده و باعث چه زیانهایی می شمارد!! آن ها سنگری به نام مسجد می سازند، سوگند می خورند که هدف شان نیک است، ولی در حقیقت این مسجد پناه گاه و سنگر دشمنان خدا و رسول است، در خدمت دشمن، به نفع کفر، به زیان مؤمنان و باعث تفرقه میان مسلمانان.

در بخش اخیر آیه چهارم سوره المنافقون اگر از یک سو دعایی برای هلاکت آنان را در جلو خود می یابیم، از سوی دیگر مشاهده می کنیم که حالت منافقین حیرت آور خوانده شده و این بما می آموزد که

برخورد با منافقین چگونه باشد، با توجه به این بخش آیه و با توجه به سنت پیامبر علیه السلام در مقابله با منافقین باید شیوه مقابله با دسته منافق چنان باشد که تا زمانی بر ظاهر آنان اکتفاء نموده، به عنوان مسلمان پذیرفته شوند که در ظاهر ادعای ایمان می نمایند و بطور علنی بدشمنی نپرداخته اند، ولی توأم با آن ذهنیت عمومی مسلمانان باید چنان عیار گردد که عناصر منافق و کردار و گفتار آنان از سوی فرد فرد جامعه به شدت محکوم گردد، باید از لحاظ فکری و فرهنگی به مقابله آنان پرداخت و شرائط فکری و ذهنی مردم را به نحوی عیار کرد که عناصرمنافق خود را در اجتماع مسلمانان مطرود و مردود یافته و از هر دری و از سوی هر کسی رانده شده. منافقین نباید خود را با وجود اعمال و افکار منافقانه شان محترم و معزز احساس کنند، بر فرد فرد جامعهٔ مسلمانان لازم است تا از تکریم و تعظیم منافقین جداً خودداری نمایند و با خشونت با آنان برخورد کنند، تنها به این ترتیب است که از ضرر منافقین در داخل حزب خدا جلوگیری صورت می‌گیرد. اسلام از قتل منافقین بنابر زیانهایی‌که بر این کار مرتب می شود ممانعت می نماید، برای آن که در داخل صفوف مسلمانان سوء ظن ها و بی اعتمادی ها ایجاد نگردد و کسانی که تا هنوز به مسلمانان نه پیوسته اند تصور نکنند که رقابت های سیاسی عامل این قتل ها است و حتی برای آن که دولت های بنام مسلمان، با استناد به این که قتل عناصرمنافق جائز می باشد، رقبای سیاسی و مخالفین خود را بعنوان منافق به قتل نرسانند، حکم قتل

منافقین صادر نگردیده، پیامبر صلی‌الله علیه وسلم در برابر منافقین همین روش را بکار گرفت و حکم قتل آنان را صادر نکرد. چنانچه عمر رضی الله عنه به حضور پیامبر صلی‌الله علیه وسلم پیشنهاد قتل عبدالله ابن ابی، سردار منافقین مدینه را عرض کرد، در جواب فرمودند: یا عمر آیا او را بقتل برسانیم که دیگران بگویند: محمد "صلی الله علیه وسلم" یارانش را به قتل می رساند؟!

استکبار و غرور

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ ٱللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾ المنافقون: ۵

وچون به آنان گفته شود که بیائید تا پیامبر خدا برای تان طلب آمرزش کند، سرهای شان را "بعلامت انکار" تکان می دهند و آنانرا می نگری که با تکبر و غرور رو می گردانند.

یکی دیگر از خصلتهای منافقین این است که اعتراف به گناه و اشتباه را مخالف بزرگمنشی های خیالی و وهمی خود می پندارند، نه تنها به گناه و اشتباه خود اعتراف نمی کنند و در پی جبران آن نمی شوند، بلکه انتقاد سالم و دعوت به اصلاح و تجدید نظر را تعرض به عزت موهومی خود خوانده، از قبول انتقاد سالم ابا ورزیده و اعتراض و انتقاد آنان را به دفاع از جرم شان و تکرار آن وادار می سازد.

قرآن طی این آیات متبرکه وضع آنان را بگونه عجیب و نهایت آموزنده ترسیم نموده می فرماید:

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ ﴿٢٠٥﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِۚ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾ البقره: ۲۰۴ – ۲۰۶

و از مردم عده ای چنان اند که گفتارش در باره زندگانی دنیا تو را به شگفت وامی دارد "آن را جالب و قابل توجه می یابی" و خدا را بر آنچه در سینه دارد گواه می گیرد " بر نیک نیتی خود"، "در حالیکه" در حقیقت او بدترین دشمن است و چون رو برگرداند " و یا اقتدار حاصل کند"، در زمین سعی می ورزد تا در آن فساد و تباهی برپا کند و فصل و نسل "نبات، حیوان و انسان" را نابود سازد، در حالیکه خداوند فساد را دوست ندارد و چون به او گفته شود: از خدا بترس! تکبر او را به گناه وادار سازد، جهنم برای او کافی است که یقیناً بدترین جایگاهیست.

و در مقابل آنان مؤمنان صادق و مخلص را این گونه تعریف می کند:

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ رَءُوفٌۢ بِٱلْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾ البقرة: ٢٠٧

و از مردم عده ای چنان اند که جانش را در راه حصول رضای الهی فدا می کند و خداوند بر چنین بندگانی رؤف و مهربان است.

امتیاز مؤمن گنهگار از مدعی دروغین ایمان مخصوصاً از این زاویه نمایان می گردد که مدعیان کاذب ایمان، نه نسبت به پروردگار شان اخلاصی دارند نه به حزب مسلمانان صادق و وفادار اند و نه به اسلام هیچگونه تعهد و التزام مخلصانه ای دارند، جز منافع منحط شخصی شان به هیچ چیزی دیگر نه اهتمامی دارند و نه ایمانی، باوجود ارتکاب مکرر اعمال گنه آلود، تعهدشکنی ها، بی وفایی ها و خیانت به اسلام و مسلمین، نه توبه می کنند و نه از منافقت های شان دست می کشند، اگر مورد اعتراض و انتقاد قرارگیرند و به اصلاح اشتباهات دعوت شوند، نه تنها به هدف انتقاد و منظور و انگیزه اعتراض کننده اعتنایی نمی کنند بلکه آن را تعرض جدی به شأن خود شمرده، با تلاش های ناروا و ناجائز و با توجیهات کاذبانه و دروغین در صدد دفاع از خود و توجیه عملکردهای خود می برایند، حیله و نیرنگ بکار می برند و به سوگند های مؤکد توسل می جویند، ولی افراد با ایمان بمجردی که عمل خلاف تقاضای ایمان از آنان صادر شود و اشتباهی از آنان سرزند، از خدای غفور

آمرزش خواسته، در پی جبران آن برآمده، با توسل به توجیهات کاذبانه در پی تبرئه خود نبوده، با اعتقاد به این که معامله شان با خدای علیم و خبیری است که از اسرار دل شان و منظور و مقصود شان واقف بوده، بر هرحرکت شان نظارت دارد، بناءً با کمال اخلاص به گناه شان اعتراف می نمایند و اعتراف شان نیز محضاً لفظی و برای اقناع دیگران نبوده، بلکه در واقع از لغزش شان خجل و شرمسار بوده، در پی جبران آن می باشند و در جهت تلافی گناه خویش بیتاب و ساعی به نظر می رسند، از هر سخن و هر اقدام شان ظاهر می گردد که برای ازاله آثار سوء گناه خود، مساعی صمیمانه به خرچ می دهند. تاریخ شکوهمند اسلام در این زمینه نمونه هایی بس ارزنده و آموزنده ای در جلو ما قرار می دهد که در پرتو آن حقیقت نفاق و واقعیت ایمان بطور کاملاً نمایان و واضح ترسیم گردیده. غزوه تبوک که قرآن نیز به آن اشاره می کند، یکی از این موارد است.

در غزوه تبوک، عده ای از مؤمنان مخلص که در جملهٔ آنها صحابی گرامی قدری چون ابولبابه نیز شامل بود، از سهمگیری در این غزوه بازماندند. ابو لبابه کسیست که در بیعت عقبهٔ قبل از هجرت ایمان آورد، در جنگ بدر، احد و غزوات متعدد دیگری شرکت ورزید. از جملهٔ بازماندگان عده ای دیگر نیز به نوبهٔ خویش، سوابق نهایت مخلصانه و صادقانه ای داشتند و در غزوات پیامبر صلی الله علیه وسلم سهم فعالی گرفته بودند، مگر در این غزوه لغزشی از آنها سرزد و نتوانستند در آن شرکت کنند.بعد از آن که پیامبر صلی الله علیه وسلم از غزوهٔ تبوک

برگشت، منافقینی که در این غزوه سهیم نشدند، با تقدیم عذر ها و بهانه های کاذبانه و دروغین، سعی نمودند تا عدم اشتراک شان را موجه جلوه دهند و بدین ترتیب از ملامت مسلمانان نجات بیابند. اما بازماندگان مخلص، بعد از آنکه دانستند گناهی را مرتکب شده اند، با ندامت و پشیمانی سخت مواجه شدند، قبل از آنکه از بازماندگان این غزوه بازپرسی صورت گیرد، ابولبابه رضی الله عنه خود را بر ستونی بست و گفت: تا زمانی که معافی ام اعلان نگردد از خوردن و نوشیدن بطور قطعی پرهیز می کنم، او تصمیمش را عملی کرد و کار بجایی کشید که در نتیجه گرسنگی چند روزه بیهوشی بر او طاری شد. بالآخره مورد عفو قرار گرفت. زمانی که خبر عفو و بخشش به او رسید به پاس این عفو اعلان کرد که بخاطر جبران گناهی که مرتکب شده ام تمامی دارائی ام را در راه خدا وقف کرده ام، ابو لبابه رضی الله عنه گفت: چون مال و دارائی مرا از اشتراک در غزوهٔ تبوک مانع شد، بناءً همهٔ آنرا وقف نموده ام، اما پیامبر صلی الله علیه وسلم تنها یک چهارم آنرا کافی دانست.

این داستان آموزنده کافیست که تفاوت میان دو گروه مخلص و منافق را که مرتکب اشتباه می شوند، درک کنیم، آنانی که در تعهد شان نسبت به اسلام و مسلمانان مخلص اند، ولی اشتباه و لغزشی از آنان سر می زند، از کسانی که نفاق بر دل و دماغ شان سایه افگنده و اساساً نسبت به اسلام و مسلمانان اخلاص و صداقتی ندارند و این نفاق و عدم اخلاص، باعث می شود تا بطور متواتر و مکرر مرتکب عصیان، گناه، عدم شرکت

در جهاد و مخالفت با مسلمانان شوند، تفاوت دارند، یکی را پس از ارتکاب اشتباه نادم و پشیمان و در پی جبران گناه می یابی و دیگری را بی تفاوت و در پی توجیه گناه خود و دفاع از آن.

عدهٔ دیگری از صحابهٔ گرامی قدر چون کعب بن مالک، بلال بن امیه و مرارهٔ بن ربیع نیز باوجود عدم معاذیر شرعی و معقول نتوانستند در غزوه تبوک شرکت کنند، هر سه تن مؤمنان نهایت مخلص و صادقی بودند، در راه پیروزی اسلام قربانیهای زیادی را متقبل شده و بارها اخلاص و صداقت شان را عملاً و طی فداکاریهای بی دریغ ثابت نموده اند، از این جمله دو تن آنان، در غزوهٔ بدر نیز شرکت ورزیده اند و کعب بن مالک گرچه از شرکت در این غزوه محروم گردیده، ولی در تمامی غزوات دیگر، دوش بدوش سائر مسلمانان، مردانه وار جنگیده بود.

زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از غزوهٔ تبوک به مدینه عودت فرمودند، آن عده منافقینی که در این غزوه سهم نگرفتند و تعداد شان تفریباً به ۸۰ نفر می رسید، با توسل به حیله ها و ارائه عذرها و بهانه تراشی های کاذبانه می خواستند مورد ملامت و سرزنش مسلمانان قرار نگیرند، پیامبر صلی الله علیه و سلم معاذیر آنها را گرچه ماهیت کاذبانه و دروغین داشت، ولی بر ظاهر آن اکتفاء نموده، آن را می پذیرفت، وقتی نوبت بازپرسی به این سه تن رسید، صاف و واضح به قصور و کوتاهی خویش اعتراف نموده، بدون آنکه بهانه ای بتراشند و پای عذری را بمیان بکشند، صداقت و راستی را ترجیح داده، به لهجهٔ که از ندامت و پشیمانی

شدید حکایت می کرد، به اشتباه خویش اعتراف کردند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم معامله با هرسه تن را ملتوی گذاشت و فیصله نمود که همهٔ مسلمانان تعلقات شان را با این سه تن قطع نمایند و تا زمانی که حکم الهی در این زمینه نازل نگردیده، مقاطعهٔ عمومی ادامه بیابد.

بهتراست این داستان آموزنده را از خود آنها بشنویم. کعب بن مالک رضی الله عنه داستان عدم سهمگیری در غزوهٔ تبوک و مقاطعهٔ عمومی مسلمانان را با بازماندگان از آن جنگ، این گونه توضیح می دهد:

در اثنای آمادگی برای غزوه تبوک، آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وسلم اعلان کرد: همه برای غزوهٔ تبوک آماده گردیده، مقدمات و لوازم ضروری سفر را تهیه کنند، من در ابتداء اراده کردم که ضروریات سفر خود را تهیه کنم، ولی بعداً تنبلی نموده، با خود گفتم: تاهنوز فرصت زیاد درمیان است، بگذار در روز حرکت لشکر آمادگی خواهم گرفت. رفته رفته زمان حرکت فرا رسید، من تاهنوز آماده نبودم، لحظهٔ که فوج بحرکت آغاز می کرد، من با خود گفتم: باکی ندارد، آنها حرکت کنند، یکی دو روز بعد تر عقب آنها حرکت نموده، با لشکر یکجا خواهم شد، ولی تنبلی و کسالت غلبه نمود، کار بجایی کشید که من از اشتراک در این پیکار محروم گردیدم و افتخار سهمگیری در آن را از دست دادم. تا زمان عودت پیامبر صلی الله علیه وسلم در مدینه بسر می بردم، در این مدت وقتی چهار طرفم رامی نگریستم و می دیدم که جز عناصر منافق و

عده ای از مسلمانان معذور کسی دیگری در مدینه وجود ندارد، با پشیمانی و ندامت شدید رو برو می شدم.

بالآخره پیامبر علیه السلام با عافیت کامل از تبوک برگشتند، بمجرد ورود بمدینه به مسجد نبوی تشریف فرما شدند و حسب معمول دو رکعت نماز اداء نموده، بعد از فراغت از نماز، عنا صر منافق، دسته دسته نزد وی صلی الله علیه وسلم آمده و یکی بعد دیگری معاذیر شانرا در رابطه به دلایل عدم اشتراک در جنگ، حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض می نمودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم هر سخن شانرا بادقت می شنید و معاذیر به ظاهر معقول شانرا قبول فرموده و باطن شانرا بخدا جل شأنه حواله می کرد و می فرمودند: خداوند شما را عفو کند. بالآخره نوبت بازپرسی بمن رسید، من بسوی پیامبر صلی الله علیه وسلم جلو رفته، سلام عرض کردم، پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از جواب سلام بسوی من متوجه گردیده، متبسمانه فرمودند: جلو بیا! در برابر تو چه چیزی مانع شد؟ من عرض کردم: یا رسول الله! بخدا سوگند اگر من جز شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر هرکسی قرار می گرفتم حتماً دلیلی ارائه می کردم که رضامندی اش را حاصل کنم. اقامهٔ عذر و بهانه کار نهایت آسانی است، ولی در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم عقیده ام چنان است که متیقنم اگر اکنون با طرح بهانه و عذری، رضامندی اش را حاصل کنم، خداوند جل شأنه حتماً شرائط آنرا دوباره بوجود خواهد آورد که پیامبرش از من آزرده گردد، اما اگر راست بگویم و در نتیجه اکنون

پیامبر خدا از من ناراض گردد، از بارگاه خداوند ارحم الراحمین امید آن را دارم که مرا عفو نموده، از خطای من درگذرد. حقیقت این است که من هیچگونه دلیلی برای توجیه بازماندنم از جنگ ندارم که تقدیم کنم، من از هر حیثی برای سهمگیری در این پیکار مستعد بودم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حالیکه بمن اشاره می کرد، فرمود: این شخص از جمله کسانیست که راست گفتند و علاوه نمود: برخیز و منتظر باش تا خداوند جل شأنه در این رابطه حکمش را صادر کند. من از جایم برخاستم و در قطار سائر افراد قبیله ام نشستم. آنها همه اطراف مرا گرفتند، بملامت کردنم آغاز نموده گفتند: چرا عذر و بهانه ای ارائه نکردی؟ سرزنش آنها تا آنجا ادامه یافت که گاهی تصمیم می گرفتم دوباره نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم مراجعت نموده، عذری تقدیم کنم، اما چون اطلاع یافتم که دو نفر از بندگان صالح و نیکوکار دیگر، مرارهٔ بن ربیع و بلال بن امیه نیز به حقیقت اعتراف کرده اند و از بهانه تراشی های دروغین اجتناب ورزیده اند. از تصمیم خود مبنی بر تقدیم عذر و بهانه، منصرف شدم.

بعداً پیامبر علیه السلام فرمانی به این مضمون صادر کرد که با این سه تن احدی هیچگونه سخنی نگوید. بعد از صدور این حکم عام، هرچند من از خانه بیرون می رفتم، نمازم را با جماعت ادا نموده، در بازار رفت و آمد می کردم، مگر احدی با من سخن نمی گفت، چنان تصور می کردم که این سرزمین برای من کاملاً بیگانه است و من بیگانهٔ تنها در این

شهرم، گویا همه چیز تغییر نموده و در اینجا احدی از وضع آشفتهٔ من واقف نیست، چون به مسجد جهت ادای نماز می رفتم، حسب معمول به پیامبر صلی الله علیه وسلم سلام عرض می کردم و انتظار می کشیدم تا از اشاره لبان پیامبر صلی الله علیه وسلم جواب سلامم را دریابم، در اثنای ادای نماز متوجه می بودم که پیامبر صلی الله علیه وسلم چگونه بسوی من می نگرد، مگر وضع طوری بود که چون من مصروف ادای نماز می بودم پیامبر صلی الله علیه وسلم بسوی من با نگاه شفقت آمیز متوجه می بود. ولی بمجردیکه من از نماز فارغ می گردیدم، وی صلی الله علیه وسلم نظرش را از من بر می گرفت و بسوی دیگر متوجه می شد.

در جریان مقاطعه عمومی روزی با ترس و وحشت زیاد نزد یار دوران کودکیم، ابوقتاده که در عین زمان بچه کاکایم بود، رفتم، از دیوار باغ ابو قتاده سر بر افراشته او را سلام گفتم، ولی او هیچگونه جوابی بمن نداد. به او گفتم: ای ابو قتاده! تو را بخدا سوگند آیا من خدا و پیامبرش را دوست ندارم؟ او خاموش ماند، من دوباره پرسیدم، ولی او باز هم خاموش ماند، بار سوم چون او را سوگند داده سوالم را تکرار کردم، او در جوابم صرف این قدر گفت: خدا و پیامبرش بهتر می دانند. با شنیدن جواب ابوقتاده اشک از چشمانم جاری گردیده از دیوار پائین آمدم.

در ایام مقاطعه عمومی روزی در حالیکه در بازار راه می رفتم، شخصی از نبطی های روم نامه ای از شاه غسان را بمن سپرد که در پارچه حریر پیچانده شده بود، من نامه را باز نموده، مطالبی به این مضمون در

آن یافتم: ما شنیده ایم که رفیقت در معامله اش با تو ستم نموده، تو شخص ذلیلی نیستی و نه شخصیت تو سزاوار آن است که این گونه ضائع شود. نزد ما بیا که ما قدر و منزلتت را پاس می داریم. من با مطالعهٔ نامه با خود گفتم: این هم ابتلای دیگر الهی!! حال کار من بجایی کشیده که کفار از من توقع آنرا دارند که به دین آنها رو نموده، در پرتگاه کفر سقوط کنم، خط را پاره پاره کرده، بدور افگندم. چهل روز متواتر بدین منوال سپری گردید، که ناگهان شخصی به خانه ام داخل گردیده، دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم را به این مضمون اعلان کرد که: شما بازماندگان از جنگ، باید از زنان تان نیز دوری اختیار نمائید. من عرض کردم: آیا آنها را طلاق بگوئیم؟ جواب داد: نه، تنها از آنها جدا شوید. به خانمم گفتم: بهتر است بخانه اقاربش برود و منتظر فیصله الهی باشد.

روزها یکی پی دیگری بدین گونه سپری می گردید که من از زندگی ام بیزار بودم، بروز پنجاهمین، در وقت نماز صبح، در حالیکه در جای خود نشسته بودم، ناگاه شخصی فریاد بر آورد که مبارک باشد، کعب بن مالک! من با شنیدن این سخن به سجده رفتم و شکر خدا را بجا آوردم و دانستم که خداوند جل شأنه گناه ما را عفو فرموده، به تعقیب این شخص عدهٔ زیاد مردم، گروه گروه، یکی پی دیگری، در حالیکه از همدیگر سبقت می جستند، می آمدند، مبارکباد گفته و علاوه می کردند: بالآخره توبه ات به بارگاه پروردگار تواب پذیرفته شد، من از آنجا بسوی مسجد آمدم، دیدم که چهره مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم از فرط

خوشی می درخشید، سلام عرض نمودم، وی صلی الله علیه وسلم بعد از جواب سلامم فرمود: مبارک باشد، امروز بهترین روز زندگی تو است. من سوال کردم: آیا اعلان عفو از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت گرفته و یا از بارگاه الهی، گفتند: از جانب خداوند جل شأنه و در تأیید آن آیه ذیل را تلاوت فرمودند:

وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾

التوبه: ۱۱۸

و بر آن سه تنی "نیز الزامی نیست" که "از جنگ" بازماندند، حتی که زمین با وجود وسعت و فراخی اش بر آنها تنگ گردید و نفس های شان بر آنها ضیق شد و دانستند که یقیناً "هیچ" پناهگاهی "از مؤاخذه" خدا وجود ندارد، مگر "پناه بردن" بسوی وی، پس از آن توبهٔ شان را پذیرفت، بدون شک که خداوند توبه پذیر مهربان است.

من عرض کردم: در توبه من این نیز شامل است که تمامی دارائی ام را در راه خدا وقف کرده ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: برخی از آن را نگهدار که این برایت بهتر است. مطابق این ارشاد، از مجموع دارائی ام صرف حصه مال غنیمتی را که در جنگ خیبر بمن رسیده بود،

با خود نگهداشتم و متباقی را و قف بیت المال نمودم، چون خداوند جل شأنه بنابر صداقت و راستی مرا عفو کرد، با خدای خود عهد بستم که پس از این در تمامی زندگی ام از صداقت و راستی کار بگیرم و هرگز در هیچ مسئله ای دروغ نگویم، از آن روز تا اکنون، در هیچ موردی دروغ نگفته ام، امیدوارم خداوند جل شأنه در آینده نیز مرا از آن نگهدارد.

این داستان عبرتناک، اگر از یکطرف میان مؤمن گنهکار و منافقی که بنابر خبث باطنی اش بطور متواتر از مقتضای ایمان عدول می کند، خط فاصل می کشد و درس آموزنده ای به مجاهدان مؤمن می دهد، از جانب دیگر مطلب نهایت مهم و حساسی را باز گو می کند و نشان می دهد که مسئله مبارزه میان حق و باطل و قضیه پیکار میان کفر و اسلام تا چه پیمانه ای حساس، اهم و نازک است. یک اشتباه و حتی در یک مورد، چنان جدی گرفته می شود که تمامی گذشته های نیک انسان را به خطر مواجه می سازد، در این قضیه، همکاری و معاونت با کفر و هواداران کفر که حسابش کاملاً جدا و واضح بوده و ایمان آدمی را نفی می کند. حتی آنانی که از بذل مساعی صمیمانه در راه دفاع از اسلام و از تعاون و همدردی با گروه مسلمان، دریغ می ورزند، هرچند این خودداری و دریغ بنابر سوء نیت نباشد، بلکه با وجود حسن نیت صورت گیرد و نه اینکه دوامدار و در طول عمر باشد، بلکه در یک موقع و برای یکبار، چنان گناه نابخشودنی ای محسوب می گردد که عبادت تمام زندگی انسان را با خطر مواجه می کند. حتی رادمردان عالی شأن و بلند مرتبه ای چون

اصحاب پیامبر علیه السلام نیز از این سرزنش و مؤاخذه نجات نمی یابند، با آنکه ایشان در سخت ترین و دشوار ترین روزها و در خطرناکترین جنگها و معرکه ها، چون غزوه احد، بدر، احزاب و حنین شرکت نموده و امتحان فداکاری، اخلاص و صداقت شان را داده اند.

ولی در مقابل این الگوها و نمونه های صدق و اخلاص، منافقینی را می یابیم که با وجود آنکه مرتکب خیانت صریح و نمایان می شوند، به عصیان و جرم و گناه مبادرت می ورزند، در حالیکه وضع جرمی آنان چنان است که همه آن را احساس نموده، قباحت آن را درک می کنند و مؤمنان دردمند و مخلص از روی همدردی و خیرخواهی و بنابر احساس مسئولیت به آنها توصیه می کنندکه باید توبه نموده، از بارگاه الهی برای گناه شان طلب آمرزش کنند، از پیامبر صلی الله علیه وسلم بخواهند تا برای آنها از بارگاه الهی مغفرت و آمرزش بطلبد، ولی کبر، نخوت، خودبزرگ بینی، و غرور پوچ آنان را نمی گذارد توبه کنند و از بارگاه پروردگاری که ادعای ایمان به وی را دارند، طلب آمرزش و مغفرت نمایند.

قرآن عظیم الشأن طی این آیهٔ جامع خود، سیمای منافق را به گونه عجیبی ترسیم نموده، منظرهٔ جالبی را از برخورد منافقین با کسانی که ایشان را به توبه و امتناع از گناه و جبران آن دعوت می کنند، در جلو ما می گذارد، منظره ای که چگونگی نخوت و غرور پوچ منافقین بطور دقیقی در آن به نمایش گذاشته شده، در این صحنهٔ جالب و گویا

مشاهده می کنیم که منافقین با وجود جرم مشهود و گناهی که همه به آن پی برده اند، از اعتراف به گناه، از طلب آمرزش و مغفرت از بارگاه آفریدگاریکه از طپش رگ، رگ، قلب ها در عقب پرده های سینه آگاه است، با غرور و مستی انکار نموده، به علامت انکار از توبه و بی ارزش خواندن آن و عدم احساس ضرورت به طلب آمرزش از بارگاه الهی، سرها را تکان می دهند و به دعوتگران مخلص و ناصحان دلسوز جواب رد می دهند!!

منافق کسیست که نه به اصول و ضوابط التزامی دارد و نه به اهداف و مقاصد نهضت تعهدی، نه تحقق اهداف نهضت مطمح نظرش است و نه سلامت نهضت و پیروزی آن نزد او اهمیت دارد، چون همسفریست که در نیمه راه و بنابر مجبوریتها به کاروان پیوسته، حرکت و توقفش با کاروان انگیزه های بیرونی دارد، نه از باورهایش مایه می گیرد و نه از تصمیمش، می داند که بزودی راهش را از کاروان جدا خواهد کرد و بسوی دیگری خواهد رفت، کاروان، قافله سالار و همسفران ارزشی نزد او ندارند و پس از طی چند منزلی ضرورتی به آنان نخواهد داشت، این احساس استغناء و بی نیازی، در برخورد هایش با افراد مؤمن، به شکل تکبر و غرور تبارز می کند. نه تنها در برابر افراد عادی نهضت اسلامی، از موضع بی نیازی و استغناء برخورد می کند، بلکه در معامله با زعماء، پیشوایان و رهبران نهضت نیز از در تکبر و غرور پیش می آید، وجه عمده این برخورد متکبرانه در واقع این است که به نهضت و اهدافش

تعهدی ندارد و به سرنوشتش اهمیتی نمی دهد، از این رو نه مساعی با ارزش و نقش فعال و مؤثر افراد مؤمن، برای او آنقدر مهم است که احترام و محبت شانرا در قلبش جاگزین سازد و نه عدم سهم گیری فعال در امر پیشبرد سالم نهضت بسوی هدف، نزد او به حیث گناه و جرم محسوب می گردد تا از ارتکاب آن احساس شرمساری و خجالت کند. علاوه بر این، مساعی صمیمانه و فداکاریهای بی دریغ افراد با ایمان در راه تحقق اهداف نهضت و پیروزی حزب اسلامی، در مقیاس نفاق، چون تلاش بی ثمر و بی ارزشی تلقی می شود که بیهوده است و هیچگونه منفعتی برآن مرتب نمی شود. بنابر این با مشاهده فداکاریهای دوامدار و مسلسل افراد مؤمن، تصور حقارت آنها در ضمیر منافق مایه گرفته، این احساس رفته رفته . آنها را علیه افراد مخلص و صادق حزب اسلامی، تا مرحله استکبار و نخوت می کشاند.

گنهگار هدایت ناپذیر

سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ أَسۡتَغۡفَرۡتَ لَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ لَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿٦﴾ المنافقون: ۶

اگر برای شان طلب مغفرت بنمائی یا آمرزش نخواهی، بر آنان یکسان است، خدا هرگز برای شان نمی آمرزد، یقیناً که خدا گروه فاسق را هدایت نمی کند.

از دیدگاه قرآن، نفاق و دورنگی چنان گناه عظیم و نا بخشودنی است که توأم با آن حتی طلب آمرزش پیامبر صلی لله علیه وسلم نیز مؤثر نبوده و نتیجه ای تحویل نمی دهد!! و خداوند غفور هرگز منافق را نمی آمرزد، برای منافقین، در حالت نفاق، نه تنها امکان آمرزش این گناه عظیم میسر نمی گردد، بلکه تا زمانی که اراده نفاق و تصمیم فسق و

فجور را ترک نگفته اند، هرگز بسوی نیکوئی ها و نجات از نفاق هدایت نخواهند شد.

قرآن می فرماید:

ٱسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٨٠﴾ التوبه: ۸۰

برای شان آمرزش بخواه و یا برای شان طلب مغفرت مکن "هر دو صورت یکسان است "، اگر هفتاد بار برای شان مغفرت بخواهی، خدا هرگز آنان را نمی آمرزد، این بدان سبب است که آنها نسبت به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و خدا این گروه فاسق را هدایت نمی کند.

آری منافقین، در ورطه گناهی سقوط کرده اند که نه جرم آنان قابل آمرزش است و نه نجات شان امکان پذیر. سنت الهی در خصوص پذیرش توبه انسان گنهگار چنان است که نخست باید عملکردش را گناه شمرده، از ارتکاب آن نادم باشد و سپس در پی جبران آن برآید. فقط در چنین صورت است که خدای رحمن توبه اش را می پذیرد و گناهش را می آمرزد، سنت الهی در رابطه به هدایت و رهنمائی انسان نیز چنان است که نخست باید مایهٔ حقجویی و عطش پی بردن به حقیقت در ضمیر آدمی بجنبد، این احساس او را به تلاش دست یابی به حقیقت وادارد، در

چنین حالتی است که خداوند کریم توفیقش را شامل حالش کرده و درهای هدایت را برویش می گشاید، قرآن در این رابطه می فرماید:

وَٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِهَا وَءَامَنُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿١٥٣﴾ الاعراف: ۱۵۳

و آنانی که اعمال بد انجام دادند و سپس توبه کردند و ایمان آوردند، بدون شک که پروردگارت پس از این، بخشندهٔ مهربان است.

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦۚ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَنۡ أَنَابَ ﴿٢٧﴾ الرعد: ۲۷

و کافران می گویند: چرا آیه ای از سوی پروردگارش بر او نازل نمی شود. بگو: یقیناً که خداوند هر کی را خواهد گمراه می کند و بسوی خود کسی را هدایت می نماید که انابت کند "بسویش رجوع نماید.

وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٦٩﴾ العنکبوت: ۶۹

و کسانی که در راه ما جهاد کردند حتماً به راه های خویش هدایت شان می کنیم و یقیناً که خداوند حتماً با نیکوکاران است.

اما عناصر منافق که نه به حق و حقیقت باور و اعتقادی دارند، نه

عزم و اراده آن را دارند که دین حق در زندگی فردی و اجتماعی شان حاکم گردد و نه سعی و تلاشی در این جهت بخرچ می دهند، از اینرو هرگز شایستگی آن را بدست نمی آورند که توفیق توبه شامل حال شان گردد، به گناه و عصیان شان متوجه شوند، از آن دست بردارند و از بارگاه الهی طلب آمرزش کنند. و اما در رابطه به مؤمنین گنهکار، آنانی که با اخلاص و صداقت کامل به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، ولی وسوسه شیطان باعث لغزش شان گردیده و مرتکب اشتباهات شده اند، قرآن در مورد آنان می فرماید:

وَءَاخَرُونَ ٱعْتَرَفُوا۟ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا۟ عَمَلًا صَٰلِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠٢﴾ التوبه: ١٠٢

و دیگرانی که بر گناه و قصور خویش اعتراف نموده، عمل نیک را با عمل دیگر که بد است آمیخته اند، امید است خداوند برحمت و مهربانی به آنان توجه کند "و توبه شان را بپذیرد"، یقیناً که خداوند آمرزندهٔ مهربان است.

خداوند جل شأنه به تعقیب آیهٔ مذکور در خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

خُذْ مِنْ أَمْوَٰلِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ۖ إِنَّ

صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾ التوبه: ١٠٣

از اموال شان صدقه ای برگیر و آنانرا باگرفتن این صدقات پاک و تزکیه کن، بر آنان درود بفرست "برای شان دعای رحمت بنما"، یقیناً که دعای تو برای آنان " مایه" تسلی و تسکین است و خداوند شنوندۀ داناست.

قضاوت مادی

هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُوا۟ عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ
يَنفَضُّوا۟ ۗ وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَـٰكِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ لَا
يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾ المنافقون: ٧

آنها کسانی اند که می گویند: بر آنانی که در کنار پیامبر اند، انفاق مکنید تا پراگنده شوند، "در حالیکه" خزانه های آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقین نمی فهمند.

عناصر منافق و ابن الوقت که بنابر تقاضای شرائط و بخاطر حصول اغراض و مطامع پست و فرومایه، به صفوف مسلمانان می پیوندند، در پیوستن شان به صف و تعهد شان به اسلام محرکات و انگیزه های ایمانی نداشته، به حکم عقل و ضمیر شان در این صف قرار نمی گیرند، گمان

می کنند که شاید دیگران نیز با انگیزه های شبیه به ایشان به صف پیوسته اند و در تعهد شان به اسلام و پیوستن شان به این صف انگیزه های مادی دارند و موضعگیری های شان بر عوامل و محرکات مادی استوار است، در بارۀ مؤمنان مخلص نیز تصور می کنند که شاید اهداف و مطامع مادی آنان را به قبول اسلام کشانده، اگر پای منافع مادی در میان نباشد، دیگر نه ادعای ایمان در میان خواهد بود و نه سنگ وفاداری و اخلاص به اسلام را به سینه خواهندکوبید.

گروه منافق و کلیه عناصر بی ایمان، از این عاجز اند که ماهیت انگیزه های ایمانی افراد مؤمن را بخوبی درک کنند، این انگیزه ها، از زاویۀ دید نفاق و بی ایمانی و با معیارهای آن قابل درک و تشخیص نیست، عینک سیاه نفاق همه چیز را به آنان سیاه جلوه می دهد، بر پیشانی هرچهره ای مهر نفاق می کوبد، همانگونه که خود در تمامی موضعگیری های شان اهداف و مطامع مادی مطمح نظرشان است و هرگز در جهتی گام نمی گذارند که از لحاظ مادی سودمند نبوده، منافع مادی آنانرا متضرر سازد و خطری را متوجه اغراض مادی شان سازد، در باره موضعگیری های افراد مؤمن نیز از همین زاویه به قضاوت پرداخته و انگیزه ها و عوامل مادی برای آن جستجو نموده، تصور می کنند که عناصر با ایمان نیز اگر منافع مادی شان باخطر مواجه شود و در قبال شان مشکلات و دشواریها ایجاد شود، صف را ترک خواهند گفت، از مبارزات شان دست خواهند کشید و صفوف متحد و فشردۀ شان متلاشی خواهد

شد!! این سخن که "برآنها انفاق نکنید تا از پهلوی پیامبر پراگنده شوند"، سخن سردمدار نفاق، عبدالله بن ابی است. او با وجودیکه می دید صحابه پیامبر صلی الله عیه وسلم در راه دفاع از اسلام و بخاطر اعلای کلمۀ حق چه تکالیفی نبود که تحمل نکردند و چه قربانی هایی نبود که در این راه تقدیم ننمودند، ولی ضمیر آلوده به نفاق عبدالله بن ابی نمی توانست به حقائقی پی برد که گواه زندۀ ایمان راسخ صحابه بود.

آری؛ صحابۀ گرامی پیامبر صلی الله علیه وسلم بمجرد قبول ایمان، هدف سرزنش ها قرار گرفتند، با خشم و عتاب اقارب و خویشاوندان مواجه شدند، به هجرت از وطن و اقارب مجبور گردیدند، مورد تاخت و تاز بیرحمانۀ دشمنان دین قرار گرفتند، با شکنجه های وحشیانۀ پرچمداران کفر روبرو شدند، اعضای نازک بدن شان با قوغ آتش داغ شد، مال و دارائی شان به تاراج رفت و ... ولی در تمامی این مراحل جانکاه و جانفرسا نه تنها در ایمان و عقیده راسخ و آهنین شان سستی و تزلزلی رخ نداد، بلکه در پیروی از پیشوای گرامی شان در راه تعقیب هدف، مردانه وار به استقبال دشواریها رفتند و در این راه از قربانی سر، مال، جان و زندگی شان دریغ نورزیدند. آیا همۀ این حقائق زنده، برای اقناع افراد با ضمیر کافی نیست که با توجه به آن نسبت به صداقت و اخلاص بی مانند صحابه و عزم و اراده فولادین آنان اعتراف کنند؟!! اما منافقین باید برای تمامی این فداکاری ها و ایثارگری های بی نظیر توجیهات منافقانه ای جستجو نمایند که از ضمیر کثیف و آلوده آنان

نشأت می کند، یکی را به جاه طلبی و شهرت طلبی متهم می کردند و آن دیگری را به تظاهر و ریاکاری، برای اعمال فداکارانهٔ عده ای از صحابه، عوامل و محرکات مادی می تراشیدند و از آن دیگری را به مجبوریت و بیچارگی حمل می نمودند، از قربانی های بیدریغ مالی و جانی صحابه چشم پوشی نموده، برای اثبات ادعای کاذبانهٔ خویش به اهالی مدینه می گفتند: ای اهالی مدینه! اگر کمک ها و معاونت های تانرا از صحابه باز دارید، خود بخود پهلوی پیامبر راخواهند گذاشت و پراگنده خواهند شد! یک جهت این سخن اگر همان اتهام ناجائز علیه افراد مؤمن است، جهت دیگر آن باز گو کنندهٔ این مطلب است که منافقین به این باور بودند که اگر مشکلات اقتصادی در قبال صحابه قرار گیرد، به مضیقهٔ اقتصادی مواجه شوند و کمک های مادی و معنوی اهالی با ایمان مدینه از آنها قطع گردد، در آنصورت جز این که همه از هم پراگنده شوند، چارهٔ دیگری ندارند، گویا صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم وسیلهٔ دیگری برای امرار حیات و تأمین معیشت خویش جز کمک های بیدریغ اهالی مدینه ندارند. خداوند جل شأنه برای تردید چنین تصور منافقانه می فرماید:

وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَـٰكِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ:

خزانه های آسمانها و زمین در تصرف خداوند است، ولی منافقین نمی فهمند.

در صورتیکه مالک و متصرف یگانهٔ خزانه های زمین و آسمان،

پروردگاریست که از مؤمنان حمایت می کند و نصرت و تأییدش شامل حال آنهاست، پس چه جایی برای این تشویش باقی می ماند که با قطع کمک های اهالی مدینه، تمامی درهای رزق و روزی بر روی مؤمنان بسته خواهد شد و هیچ روزنهٔ امیدی برای شان نخواهد ماند، آیا زمانی که امکان بود و باش صحابه در مکه از میان رفت، مشرکین مکه با همهٔ نیرو و توان شان علیه آنان بسیج شدند، در دشمنی با آنان و غرض نابودی کامل آنان از هیچ جنایتی دریغ نورزیدند، در چنین فرصتی که تمامی روزنه های امید بروی صحابه بسته شده بود و هیچ پناه گاهی برای امان از مصائب نداشتند، آیا در این لحظات حساس، پروردگار مهربان از آنان حمایت نکرد؟ تلاشهای دشمن را بی ثمر نگذاشت؟ شرائط آنرا فراهم نساخت که اهالی مدینه نه تنها از صحابه دفاع و حمایت نمودند، بلکه در پهلوی آنان قرار گرفته، مدینه به مطمئن ترین پناهگاه و نیرومندترین پایگاه آنان تبدیل شد، اهالی مؤمن مدینه چون همسنگران مصمم آنان آماده هر نوع ایثار و قربانی در دفاع از اسلام شدند، اگر کسی روزنهٔ کمک و معاونت اهالی مدینه را بر روی افراد مؤمن ببندد، خدای نصیر مؤمنان بر این قادر است که دروازه های دیگری از فضل و عنایتش را بروی آنان بکشاید و ذرائع دیگری را برای تأمین معیشت آنان مهیا کند.
چنانچه قرآن فرماید:

إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ثَانِىَ

ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ التوبه: ۴۰

اگر شما "پیامبر" را یاری نکنید، "باکی ندارد" یقیناً که خداوند او را آنگاه یاری کردکه کافران وی را "از مکه" در حالی خارج کردند که "فرد دوم" دو تن بود، آنگاه که در مغاره ای بودند و آنگاه که به رفیقش می گفت: غمگین مباش، یقیناً که خدا با ماست. پس خداوند سکینه اش را بر وی فروفرستاده و او را با لشکر هایی تأیید کرد که شما آنرا ندیدید و کلمه کفر "شعارکفر" را پائین آورد، "در حالیکه" کلمهٔ خدا همونست بلند و برتر و خدا غالب با حکمت است.

این آیه به قصه هجرت پیامبر علیه السلام اشاره دارد، به زمانی که مشرکین مکه با شمشیرهای برهنه شان، گام به گام به تعقیب وی و در پی دستگیری اش، تا دهنه مغاره ای رسیدند که پیامبر علیه السلام و یگانه همسفر و یار وفادارش به آن پناه برده بودند، همسفرش نیز مشوش و در این اندیشه که اگر دشمن کمی سرخم کند و به درون مغاره نگاه کند ما را می بیند، ولی پیامبر علیه السلام به او اطمئنان می دهد که:

لاتحزن إن الله معنا: تشویش مکن خدا با ماست. منافقین از درک این حقیقت عاجز اند، مسائلی از این قبیل در محاسبه ها و معیارهای آنان قابل قبول و قابل فهم نیست و لکن المنافقین لایفقهون: ولیکن منافقین نمی فهمند.

موازین منافقانه عزت و ذلت

يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ ۚ وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ المنافقون: ٨

می گویند: اگر بمدینه برگردیم، حتماً عزیزتر، ذلیلتر را از آن اخراج خواهد کرد. "در حالیکه " عزت از آن خدا، پیامبرش و مؤ منان است و اما منافقین نمی دانند.

در رابطه به شأن نزول این آیه آمده است که در اثنای عودت از غزوه بنی المصطلق، میان دو تن از مهاجرین و انصار درگیری ای رخ داد، یکی انصار را به کمک طلبید و دیگری مهاجرین را، نزدیک بود فتنه ای

برپا شود، ولی در نتیجه مداخله بزرگان دو طرف، منازعه پایان یافت، عبدالله بن ابی خواست از این حادثه سوء استفاده نموده، احساسات انصار را علیه مهاجرین تحریک کند، در ضمن سایر حرفهای فتنه انگیزش گفت: ما اشتباه کرده ایم که به این افراد ذلیل و رانده شده از قوم شان پناه دادیم، حال کار آنان به جایی رسیده که بر ما دست درازی کنند، با عودت به مدینه باید حساب خود را با آنان یکطرفه نموده، همه را از مدینه بیرون کنیم... به پیامبر علیه السلام اطلاع رسید، از عبدالله بن ابی پرسید، او انکار کرد، پسر عبدالله بن ابی اطلاع یافت که پدرش چنین حرفی گفته، قبل از وارد شدن به مدینه جلو مرکب پدرش را گرفت و گفت: حال ثابت خواهد شد که عزیز کیست و ذلیل کی، بخدا سوگند تا پیامبر علیه السلام اجازه ندهد نخواهم گذاشت وارد مدینه شوی، پس از اجازه پیامبر علیه السلام گذاشت وارد مدینه شود.

از دیدگاه منافقین، عزت و ذلت، دارای موازین و معیار هایی است که با موازین ایمان هرگز نمی سازد، در اینجا نیز کنه و حقیقت مسئله مطرح نیست، بلکه نمای ظاهری، بحساب عنصر اصلی و تعیین کننده گرفته می شود، اگر عزت و شرف را با معیار های نفاق بسنجید در آن صورت عزیز و محترم کسی است که دارای سر و صورت آراسته و ظاهر جالب باشد، محیط او را بپذیرد و او با مقتضیات زمان و شرائط بسازد، در حالیکه نه شخصیت فرد و عقیده و عملکردش به قضاوت گذاشته می شود و نه چگونگی شرائط و تقاضاهای زمان به اهمیت گرفته می شود. از

زاویهٔ نفاق، مهر ذلت و اهانت بر پیشانی کسی کوبیده می شود که عبا و قبا و سرو صورتش آراسته و جالب نبوده، قدرتمند و نیرومند نباشد، آنچه در ورای این عبا و قبای ژنده و این سر و صورت غیرجالب و نا آراسته قرار دارد، در معیارهایی که نفاق برای بررسی عزت و ذلت بکار می گیرد، ارزشی نداشته و قابل اعتناء نمی باشد، هر اقتدار و نیرومندی به ذات خود مایهٔ عزت است، هرچند با ظلم و ستمگری توأم بوده و با تنفر و انزجار مردم همراه باشد و هرچند برحق تلفی و تجاوز بر کرامت و حقوق دیگران استوار باشد، دسیسه و تقلب، فریبکاری و خدعه قوام آن باشد، هر قدرتمند و نیرومند، از نظر منافق عزیز و محترم است، هر انسان ضعیف و ناتوان ذلیل است، هر ضعف و ناتوانی بذاته ذلت است، هرچند با حق همراه و بر پایهٔ حقیقت استوار باشد و کرامت انسانی در آن محفوظ و مصئون باشد. از نظر منافقین هر پستی و دنائت در لباس وجاهت و قدرت، بحساب عزت و شرف گرفته می شود، بر عکس عزت و شرف واقعی در حالت ضعف و ناتوانی و در جامهٔ ژنده وژولیده به ذلت و پستی تعبیر می گردد، در حالیکه نه پستی و دنائت را می توان در جامه های فاخره و قیمتی بحساب عزتمندی گرفت و نه جامه های ژنده و ژولیده از عظمت عزت واقعی می کاهد، نه نیرومندی و اقتدار عنصر تعیین کنندهٔ شرف و عزت است و نه ضعف و ناتوانی معیار اصلی ذلت و پستی، خیلی از اربابان زور و قدرت و صاحبان جاه و ثروت در مرداب پستی و ذلت تا گلو غرق اند و بسا افراد باعزت و محترم که سالها را در

ضعف و ناتوانی و در فقر و مسکنت بسربرده اند.

اگر در جامعه ای که حق و عدل در آن پامال است، کسی ظاهر افراد را ملاک قضاوت خود بگیرد، کسانی را عزیز و محترم بشمارد که نظام حاکم بر این جامعه آنان را مالک قدرت و ثروت ساخته و به آنان وجاهت بخشیده و کسانی را پست و ذلیل بخواند که این نظام آنان را از حقوق و مقام شایسته شان محروم ساخته و ضعف و ناتوانی را بر آنان تحمیل کرده، بدون شک قضاوت ظالمانه ای کرده است. اگر نتائجی که در زندگی کنونی بر اعمال ما مرتب می گردد، کسی آن را آخرین ثمره و پاداش مکمل و عادلانهٔ تلاشهای خویش بداند و فیصله اش را در مورد حق و باطل، فلاح و خسران، پیروزی و شکست، عزت و ذلت و ... بر محور آن استوار سازد، چنین شخصی در قضاوتهایش مرتکب اشتباه بزرگی گردیده، ذلیل واقعی را در جایگاه عزیز قرار خواهد داد و پیروزمند حقیقی را بحساب نامراد و ناکام خواهد گرفت. قرآن بما می آموزد که وضع موجود جامعه جهل زده و ستمزده را معیار قضاوت تان نگیرید، گمان نکنید که هر دستیابی به نعمات وافر عطیه الهی است، که به مستحق آن عنایت شده، در بسا از این موارد، تصرفات غیرعادلانهٔ انسان این حالت را پیش آورده، یکی را از حقوق مسلمش محروم ساخته و دیگری را از حاصل عرق ریزی های محرومان به ناز و نعمت رسانده. علاوه بر این، سنت الهی در اعطای رزق و روزی به بندگانش چنان نیست که تنها به مستحق اصلی روزی می دهد، بلکه کافر، دشمن حق، ظالم و

ستمگر را نیز از رزق و روزی محروم نمی کند، اعطای رزق از سوی خدای رزاق "بغیر حساب" است، بدون محاسبه با بندگانش و بدون توجه به عملکردهای شان روزی می دهد، اگر کسی را در ناز و نعمت یافتید گمان مکنید که او حتماً حق بجانب و مقبول بارگاه الهی است، مبادا ابتلای کسی به مشکلات و مصائب را به این مفهوم بگیرید که او مردود بارگاه الهی بوده، مورد خشم وی قرار گرفته است، وضع پریشان کسی را دال بر موقف ناسالم و نادرست او نگیرید و گمان مکنید که وضع پریشان کسی نشانگر آن است که حتماً از عنایت و رعایت الهی محروم گردیده و در میزان ایمان مطرود و ذلیل است، معیارهایی که قرآن برای ارزیابی عزت و ذلت و پیروزی و شکست معرفی می کند غیر از این است، قرآن مواجه شدن با ابتلاءات را لازمه ایمان شمرده می فرماید:

◆ لَتُبْلَوُنَّ فِيٓ أَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓاْ أَذًى كَثِيرًا ۚ وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾

آل عمران: ۱۸۶

حتماً با ابتلاءات مالی و جانی آزموده خواهید شد و حتماً از کسانی که قبل از شما به آنان کتاب داده شده و از آنانی که شرک ورزیده اند، "سخنان" آزار "دهندهٔ" زیادی خواهید شنید و اگر صبر نموده، تقوی "خود

نگهداری" پیشه کنید، یقیناً که این "صبر و خود نگهداری" از جملهٔ کار های همتناک است.

مشاهده می کنید که در این آیه ابتلاءات مالی و جانی و تحمل شکنجه ها و آزار ها، بحیث لوازم طبیعی زندگی افراد مؤمن معرفی گردیده و به صبر و استقامت توصیه شده اند. در جایی دیگر صبر و استقامت و تقوی به عنوان عوامل اصلی فلاح و نجات معرفی گردیده، آنجا که می فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴿٢٠٠﴾ آل عمران: ۲۰۰

ای کسانی که ایمان آورده اید! صبرنمائید و "همدیگر را " به صبر توصیه کنید و پیوندها را محکم نگهدارید و از خدا بترسید، امیداست رستگار شوید.

افراد بی ایمان و اشخاص ظا هربین که با توجه به نتائج زودرس عملکردها قضاوت می کنند، نتیجه گیری آنها از حوادث و واقعاتی که در جهان رخ می دهد، سطحی بوده، انتباه غلط و خلاف واقع از آن می گیرند. زمانی که گنهکاران را در آسایش و نیکوکاران را در پریشانی و مواجه با دشواریها می بینند، زندگی متنعمانهٔ گروه نافرمان و هجوم متواترمصائب بر عناصر مطیع و فرمانبردار، عیش و عشرت بدکاران وخسته حالی و

بیچارگی نیکوکاران را مشاهده می نمایند، برداشت نادرست از آن گرفته، تفکیک خوب از بد و صالح از طالح برای شان دشوار می گردد. افراد متنعم و آسوده حال شان از مشاهدهٔ این وضع چنین انتباه می گیرند که راه و روش شان معقول بوده و در نتیحهٔ معقولیت راه و روش خود شایستهٔ این عزت گردیده اند. و عناصر ضعیف الایمان با مشاهده چنین حالتی، مخصوصاً زمانی که باوجود نیکوکاری ها با دشواری ها مواجه شوند، شکار تذبذب و بدگمانی ها می شوند. قرآن می فرماید:

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ﴿١١﴾ الحج: ١١

و برخی از مردم چنان اند که خدا را در کناره ای می پرستند، اگر فایده ای به او برسد، بر آن مطمئن شود و اگر مصیبتی به او برسد، رویش را برمی گرداند "از پرستش خدا رو برمی تابد". دنیا و آخرتش بر باد شد و این تباهی آشکارا است.

فَأَمَّا ٱلۡإِنسَٰنُ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ رَبُّهُۥ فَأَكۡرَمَهُۥ وَنَعَّمَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَكۡرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيۡهِ رِزۡقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَهَٰنَنِ

﴿١٦﴾ كَلَّا ۖ بَل لَّا تُكْرِمُونَ ٱلْيَتِيمَ ﴿١٧﴾ الفجر: ١٥-١٧

و چون آدمی را پروردگارش آزمایش کند و او را اکرام نماید و انعامش دهد، می گوید: پروردگارم مرا عزت بخشید و چون بیازمایدش و روزی اش را بر او محدود کند، گوید: پروردگارم مرا اهانت کرد. نه، نه " هرگزچنین نیست" بلکه این شما اید که یتیم را گرامی نمی دارید.

منافق کسیست که برای دستیابی به عزت موهومی از این نیز باکی ندارد که به کفر پناه برد و به کافر تسلیم شود، قرآن می فرماید:

بَشِّرِ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾ ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلْعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾ النساء: ١٣٨-١٣٩

به منافقین این بشارت را بده که برای شان عذابیست درد ناک، آن "منافقینی" که سوای مؤمنان، کافران را بدوستی گرفته اند. آیا عزت را در کنار آنان جستجو می کنند؟! یقنیاً که عزت همه از آن خداست "باید آن را نزد خدا جستجو کنند"

از نظر قرآن دوستی با کافران منافی ایمان و نشانه نفاق است، کسی را که دیدید از یکسو ادعای ایمان می کند و از سوی دیگر با کافران و دشمنان دین خدا روابط دوستانه دارد، بدانید که او در پرتگاه نفاق سقوط

کرده و ادعای ایمانش دروغین است، کسانی که راه سازش و موالات با کافران را اختیار کنند، هیچ استدلال و بهانهٔ آنان اعتبار نداشته، هر دلیلی را که برای توجیه این عمل و برای تبرئه شان ارائه کنند، مردود بوده، دروغ می گویند و حقیقت را پنهان می کنند، حقیقت این است که آنها صرفاً در جستجوی عزت و بخاطر کسب جاه و جلال به جبهه کفر پیوسته اند و دست مودت و دوستی به آنان دراز کرده اند. تصوری که آنان از عزت و ذلت دارند و معیارهایی که در این رابطه بکار می گیرند، همینها باعث می شود که منافقین دست دوستی به سوی کافران دراز کنند و روابط مخفی با آنان برقرار سازند، کسانی که خدا و دینش را دوست دارند، ممکن نیست دشمن خدا و دینش را به دوستی بگیرند، افراد با ایمان، عزت و شرف واقعی را در دوستی با خدا، پیامبر و مؤمنان و در فرمانبرداری و اطاعت از دین مضمر دانسته و نیک بختی و سعادت شانرا در تعمیل اوامر پروردگار شان جستجومی نمایند، هرچند در این راه با دشواریها و مشکلات روبرو شوند و مال و متاع زندگی شانرا از دست دهند. نه تعذیبها و شکنجه ها را بحساب توهین و تذلیل می گیرند و نه شکستهای موقتی را شکست و ناکامی حقیقی می پندارند، نه چهارچوبه های دار، احساس عزتمندی آنانرا کم رنگ خواهد ساخت و نه سلولهای تاریک زندان، احساس ذلت و بیچارگی به آنان تلقین خواهد کرد، چون افراد فرومایه و بی همتی نیستند که عزت و سعادت را در این منحصر ساخته اند که در جریان زندگی با موانع و مشکلات روبرو نشوند و

زندگی آرام و بی دغدغه شان تهدید نگردد و اگر با مصیبتی در راه خدا جل شأنه مواجه شوند و اذیتی به آنان برسد نه تنها چنین مصیبتی را نشانه عدم درستی راه و روش خود تلقی می کنند، بلکه آنرا چنان تذلیل و توهین می پندارند که نجات از آن را با ارتکاب بزرگترین جرم و معصیت اقدام مدبرانه و معقول می شمارند، به طمع رسیدن به عزت و جلال موهومی به هر ذلتی تن می دهند. در حالی که از نظر مؤمن واقعی، حق بذات خود عزیز و غالب است، هرچند مدافع حق در حالتی قرار گرفته باشد که در ظاهر امر بر ضعف و بیچارگی اش دلالت کند و باطل بذات خود ذلیل و نابود شونده است، هر چند پاسدارش در ظاهر نیرومند و باوجاهت جلوه کند، همانگونه که قرآن می فرماید:

وَقُلْ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَزَهَقَ ٱلْبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلْبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾

الاسراء: ۸۱

بگو: حق آمد و باطل نابود گردید، یقنیاً که باطل نابود شونده است.

غفلت از یاد خدا جل شأنه

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴿٩﴾

المنافقون: ۹

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و اولاد تان شما را از ذکر خدا غافل نکند و هر کی چنین کرد زیانکار اند.

چنانچه مشاهده می کنید در این آیه نحوهٔ خطاب نسبت به آیات قبلی سوره تغییر کرده، از ابتدای سوره تا این آیه بحث در بارهٔ منافقین و مشخصات آنان است، ولی در این آیه خطاب متوجه مؤمنان است، به ایشان توصیه شده تا مال و اولاد چنان آنان را بخود مشغول نکند که پروردگار شان را فراموش کنند، هر چند خطاب متوجه مؤمنان است ولی طی آن بطور غیرمستقیم یکی از خصلتهای دیگر نفاق توضیح شده.

خصلت خدا فراموشی و غفلت از یاد خدا، در سلسلهٔ خصلتهایی که قرآن برای گروه منافق حساب می کند، ممیزهٔ غفلت از ذکر خدا، بارزترین آنهاست، چهرهٔ را که قرآن از منافق به نمایش می گذارد، قلب غافل از یاد خدا با خط تیره در آن ترسیم شده است، قرآن می فرماید:

ٱلْمُنَـٰفِقُونَ وَٱلْمُنَـٰفِقَـٰتُ بَعْضُهُم مِّنۢ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ ۚ نَسُوا۟ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمْ ۗ إِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ هُمُ ٱلْفَـٰسِقُونَ ﴿٦٧﴾

التوبة: ۶۷

مردان منافق و زنان منافق بعضی ها از جنس بعضی دیگر اند "همه یکسان و یک گروه اند"، به بدی امر می‌کنند و از نیکی باز می‌دارند و دستهای شانرا "از اقدام بخیر" می بندند، آنها خدا را فراموش کرده اند و خدا آنها را به فراموشی سپرده، یقیناً که منافقان فاسق اند.

همچنان می فرماید:

إِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ يُخَـٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَـٰدِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوٓا۟ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُوا۟ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾

النساء: ۱۴۲

یقیناً که منافقین با خدا خدعه می کنند و وی "نیز" خدعه کنندهٔ آنان است و چون بسوی نماز برخیزند، سست و کسل برخیزند و به مردم جلوه می دهند "ریاکارانه وانمود می کنند که نماز می خوانند"، حال آنکه یاد نمی کنند خدا را مگر اندکی.

دار و دسته منافق، در رابطه به ذکر خدا نیز وضع کاملاً منافقانه دارند، در حالیکه قلب شان از یاد خدا غافل است، نه در محاسبات شان جایگاهی برای خدا وجود دارد و نه در صحبتها و تبصره های شان یادی از خدا جل شأنه، بطور ریاکارانه و تصنعی، در محضر دیگران و در حالیکه کسل اند، به نماز می ایستند. می دانیم که هر کار تحمیلی، تصنعی و ریاکارانه، بدلیل عدم انگیزه های قلبی، چون بار گرانی می باشد که تحمل آن بردوش انسان سنگینی می کند. شور، شوق و نشاط در انجام کار را از انسان سلب می کند، عناصر منافق نیز که درب دل شان را برای یاد خدا نکشوده اند، پیوند قلبی با خدا جل شأنه ندارند، از محبت صادقانه با آفریدگار شان محروم اند، بناءً در تمامی مواردی که ذکر خدا جل شأنه احتوا می کند، با کسالت و بدون شور و شوق عمل می کنند.

حقیقت این است که ایمان به خدا، معرفت صحیح و سالم از ربوبیتش و مطالعه جهان و انسان از دیدگاه این ایمان و معرفت، احساس نیاز مندی به رحمت و عنایت الهی و محبت صادقانه نسبت به پروردگارش را در انسان باعث می شود، این احساس نیازمندی و محبت توأم با احترام و بزرگداشت و خوف و طمع بوده، درکردار و اطوار آدمی

تبارز می کند و چون "ذکر" در دل و دماغ جا می گیرد و با زبان ابراز می گردد. عدم چنین معرفتی و عدم شناخت دقیق انسان و جهان، باعث می شود که احساس استغناء و بی نیازی از خدا بر دل و دماغ انسان سایه افگنده، به خدا فراموشی می انجامد.

اگر شما از صمیم دل به این باور باشید که خداوند جل شأنه آفریدگار شما و مالک سرنوشت تان است، زندگی شما و تمامی نعماتی که شامل حال تان گردیده و بقا و حیات تان مربوط و منوط به آن است، همه عنایات الهی بوده، به اراده وی جل شأنه به شما داده شده و به اراده وی از شما گرفته می شود و به این باور باشید که فیصله مرگ و زندگی، رزق و روزی، عزت و ذلت، پیروزی و شکست از سوی وی جل شأنه صادر می شود، پروردگار شما ذاتیست که در هر لحظه ای از لحظات زندگی تان، ناظر بر شما بوده، نه تنها خالق، مالک و رب شما و تمامی موجودات هستی است، بلکه اداره تمامی کائنات در اختیار وی بوده، حکمش در همه جا نافذ است، نه جز وی معبود دیگری وجود دارد و نه ملجأ و مرجع دیگری و به این حقیقت ایمان داشته باشید که سرانجام بسوی وی برمی گردید، از ذره، ذرهٔ اعمال تان پرسیده خواهید شد و پاداش آن را خواهید یافت، ذاتی را که شما با این صفات بشناسید، ممکن نیست او را فراموش کنید و از یادش غافل شوید.

ولی اگر محبت مال و ثروت و علاقه مندی به کثرت اولاد و قدرت بر قلب شما چنان سایه افگند که جایی برای محبت خدا در آن نماند و به

پیمانه ای آن را به اهمیت بگیرید که فلاح و سعادت تان را وابسته به آن و عزت و ذلت تان را مربوط و منوط به آن و در گرو آن بشمارید، در آنصورت شما بطور مسلم و همواره در هم و غم همان چیزی خواهید بود که آن را عامل فلاح و سعادت پنداشته اید و سپاسگزار کسی خواهید بود که دستیابی به عزت، جاه و جلال را احسان او شمرده اید، بدینترتیب رفته رفته از خدای تان غافل می گردید و منعم حقیقی تانرا فراموش می کنید.

آیات متعدد قرآن، به این مطلب اشارهٔ دارد که احساس استغناء و بی نیازی و دستیابی به وفرت و کثرت نعمات، به طغیان می انجامد، هنگامی که انسان خود را بی نیاز یافت، امکانات و وسائل، ظروف و شرائط را مطابق میل خود و سازگار و موافق با خواسته هایش یافت، خدا را فراموش می کند، به هر پیمانه ای که خواسته هایش به آسانی برآورده می شود و به نیازمندی هایش به سرعت جواب گفته می شود، امکان اغفال انسان از یاد خدا بیشتر می گردد و زمانی که وضع عکس این بوده، امکاناتش را ناکافی و اوضاع را خلاف میل خود یافت و مشاهده کرد که قادر به تأمین نیازمندی هایش نیست و مخصوصاً زمانی که مصیبت ها چنان او را احاطه کند که اسباب و وسائل دست داشته اش قادر به نجات او نباشد، به سراغ خدا می رود، خدا را به کمک می طلبد، دست نیازمندی و احتیاج بسویش دراز می کند، به هر پیمانه ای که مصیبتها بزرگتر باشد، التفات و توجه اش بخدا بیشتر می شود. چنانچه قرآن می فرماید:

هُوَ ٱلَّذِى يُسَيِّرُكُمْ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمْ فِى ٱلْفُلْكِ
وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا۟ بِهَا جَآءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ
ٱلْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ ۙ دَعَوُا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَـٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّـٰكِرِينَ ﴿٢٢﴾
فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ ۗ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ
إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم ۖ مَّتَـٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ ثُمَّ إِلَيْنَا
مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾ يونس: ٢٢ –٢٣

او همان ذاتیست که شما را در بر و بحر می راند، حتی آنگاه که شما در کشتی ها باشید و کشتی ها سرنشینانش را با نسیم خوش آیندی به جلو می برد، که "به سبب این نسیم ملایم" شادمان می گردند. ناگاه "می بینند که" باد تندی بسوی کشتی ها وزیدن گرفت و از هر سویی موجها بسوی شان آمد و گمان برند که "از هر جهتی" احاطه شده اند، "در این اثناء" خدا را در حالی به کمک می طلبند که دین شانرا برای وی پیراسته اند، "و می گویند:" اگر ما را از این "مصیبت" نجات بخشی، حتماً از سپاسگذاران باشیم. چون آنانرا نجات دهد، ناگه در زمین بناحق بغی می ورزند "شرارت می کنند". ای مردم! جز این نیست که بغاوت تان علیه

خود تان است، "نتایج بدش بشما بر می گردد"، "اکنون بهره مند می شوید از" متاع زندگانی دنیا، سپس رجوع تان بسوی ما ست، پس شمارا به آنچه می کردید آگاه خواهم کرد.

مشاهده می کنید که قرآن طی این آیات آموزنده، کیفیت روحی انسان را در دو حالت سازگار و ناسازگار با چه دقت حیرت آوری ترسیم می کند، زمانی که کشتی اش با نسیم ملایم بسوی هدف بحرکت می افتد، شادمانی می کند، ولی زمانی که باد تندی می وزد، کشتی اش را امواج توفنده بحر احاطه می کند، چیزی را در حول و حوش خود نمی یابد که بر آن تکیه کند و برای نجات خود از آن استمداد جوید، به خدا پناه می برد، از او استمداد می جوید، تعهد می کند که پس از نجات از این تهلکه جز خدا کسی دیگری را نخواهد پرستید، دینش را از شوائب شرک پیراسته خواهد ساخت و بنده سپاسگزار او خواهد بود!! ولی پس از آنکه رعایت الهی شامل حال شان گردید و از مصیبت نجات یافتند، خدا و تمامی تعهدات شان را با خدا فراموش نموده، به بغاوت می پردازند!!

در همین رابطه در آیه دیگری می فرماید:

وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَآئِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَآ إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُۥ ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾ یونس: ١٢

و چون رنجی به انسان برسد، ما را خفته بر پهلوی خود یا نشسته و یا ایستاده به کمک می طلبد و چون رنجش را از وی برداریم، "چنان" برود که "گویا" ما را به دفع رنجی که به او رسید، نخوانده بود، برای کسانی که مسرف اند، عملکردهای شان این گونه آراسته شده.

افراد مؤمن که حیثیت و مقام شان را در این هستی درک کرده اند، هم خود را شناخته اند و هم پروردگار شان را، این معرفت، احساس نیازمندی به عنایت ورعایت الهی را در آنان باعث شده و استعانت از وی در هر کار را به آنان تلقین می کند، قرآن در مورد آنان می فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَـَٔايَـٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلْأَلْبَـٰبِ ﴿١٩٠﴾ ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَـٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـٰذَا بَـٰطِلًا سُبْحَـٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٩١﴾

آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱

یقیناً که در آفرینش آسمانها و زمین و در آمد وشد شب و روز، نشانه هائیست برای خردمندان، آنانی که خدا را ایستاده و نشسته و در حالیکه بر پهلوی خویش خفته اند، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین تأمل نموده، "می گویند": ای پروردگار ما! اینها را به ناحق "بغیر

تدبیربلیغ". نیافریده ای، پاکیست ترا، ما را از عذاب آتش نگهدار.

در جایی دیگر می فرماید:

وَبَشِّرِ ٱلْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمْ وَٱلْمُقِيمِى ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٥﴾ الحج ۳۴ – ۳۵

و به نیایش کنندگان بشارت بده، به آنانی که چون خدا یاد کرده شود؛ دلهای شان بلرزد و بر مصیبتهایی که به آنان می رسد؛ صابر اند، برپا دارنده نماز اند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم؛ انفاق می کنند.

همچنان می فرماید:

فِى بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْءَاصَالِ ﴿٣٦﴾ رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَٱلْأَبْصَٰرُ ﴿٣٧﴾ النور ۳۶ - ۳۷

در خانه هایی که خداوند دستور داده تا برافراشته شوند و نامش در آن یاد کرده شود، برایش صبح و شام، در آن تسبیح می گویند، مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از ذکر خدا و اقامهٔ نماز و ادای زکات باز

نمی دارد، از روزی بیم دارند که دل ها و دیده ها در آن مضطرب و پریشان می گردد.

در روایتی از ابو الدرداء در این رابطه می خوانیم:

عن أبي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ألا أخبركم بخير أعمالكم وأرفعها في درجاتكم وأزكاها عند مليككم وخير لكم من إعطاء الذهب والورق وخير لكم من أن تلقوا عدوكم فتضربوا أعناقهم ويضربوا أعناقكم قالوا بلى قال ذكر الله تعالى.

رواه احمد

از ابو الدرداء روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا شما را به بهترین عمل تان، بلندترینش در منزلت تان و نفیس ترینش نزد پروردگارتان و بهتر برای تان از انفاق سیم و زر و بهتر از این که با دشمن تان روبرو گردیده، گردن همدیگر تان را قطع کنید، مطلع کنم، گفتند: آری یا رسول الله! فرمود: ذکر خداوند متعال.

شارحین حدیث در تفسیر و تشریح این حدیث تذکر می دهند که در این جا مراد از ذکر خدا جل شأنه این است که انسان در هر لحظه ای از لحظات زندگی، قبل از اقدام به هر کاری، با خود بیندیشد که کارش برای خدا است، در محضر پروردگاری انجام می یابد که بر تمامی اعمال او نظارت دارد و از نیت و هدف او واقف است. او در هر کاری از امور دنیا، رضا و خشنودی پروردگارش را بر رضامندی و خرسندی هرچه

ماسوای خداست ترجیح می دهد، به هیچ چیزی چنان نمی اندیشد که بجای نام خدا بنام آن و بجای حصول رضای خدا برای کسب رضای آن آغاز بکار کند. در این صورت است که ذکر خدا مقام و منزلتش از تمامی نیکوئی ها بلند و برترمی گردد.

قرآن در شأن مؤمنان می فرماید که با ذکر نام خدا، دلهای شان آرام می گیرد:

وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۗ قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِىٓ إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ﴿٢٧﴾ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ ٱللَّهِ ۗ أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾

الرعد: ٢٧ – ٢٨

و کافران می گویند: چرا آیه ای از سوی پروردگارش بر او نازل نمی شود؟ بگو: یقیناً که خداوند هر کی را خواهد گمراه می کند و کسی را بسوی خویش هدایت می کند که "بسوی خدا" انابت کند، کسانی که ایمان آورده اند و دلهای شان با یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باش که با ذکر خدا دلها آرام می گیرند.

آرامش و اطمئنان قلب، جز با ذکر خدا و جز در پرتو اعتماد و توکل بر خدا جل شأنه میسر نمی گردد، سینه ای که یاد خدا جل شأنه به آن آرامش و سکون نبخشد، هیچ چیزی دیگر قادر نیست که موجبات

اطمئنان و سکونش را فراهم سازد، قرآن میفرماید:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَعْمَىٰ ﴿١٢٤﴾ طه: ۱۲۴

و هرکی از ذکر من اعراض کند، یقیناً که او را معیشتی تنگ خواهد بود "که خیر و آرامش در آن سراغ نمی شود" و روز قیامت او را کور و نابینا حشر کنیم.

با اعراض از ذکر خدا، اضطراب و پریشانی ای به سراغ انسان می آید که نه مال و دارائی می تواند آن را از میان بردارد و نه قدرت و نیرو وکثرت حواریون و دوستان می تواند آن را به آرامش و اطمئنان تبدیل کند، برای انسان غافل از یاد خدا، ثروت و دارائی بذات خود مایهٔ تشویش و پریشانی می گردد و قدرت و نیرومندی خود عوامل اضطرابش را فراهم می سازد. چنانچه قرآن می فرماید:

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٥٥﴾ التوبه: ۵۵

پس نه "وفرت" دارائی شان تو را به تعجب اندازد و نه "کثرت" فرزندان "و هواداران" شان، جز این نیست که خداوند می خواهد ذریعه اینها، آنان را در زندگانی دنیا تعذیب کند و در حالی جان دهند که

کافراند.

مشاهده می کنید که قرآن کثرت مال و اولاد را وسیلهٔ تعذیب عده ای در دنیا و مایهٔ کفر شان می خواند.

قرآن در مورد عناصر مؤمن می فرماید که اگر وسوسه ها و تحریکات شیطان، احساس و تصور منفی ای را به آنان تلقین کند و یا آنان را به گناه و عمل ناروا و ناجائزی تحریک کند، بمجردی که خدا جل شأنه را بیاد می آورند، چشم شان بینا گردیده، راه شانرا تشخیص می دهند، به تحریکات شیطان جواب رد داده و از تسلیم شدن به شیطان خودداری می ورزند، آنجا که می فرماید:

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ إِذَا مَسَّهُمْ طَٰٓئِفٌ مِّنَ ٱلشَّيْطَٰنِ تَذَكَّرُوا۟ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾ الاعراف: ۲۰۱

یقیناً آنانی که تقوی پیشه کرده اند، چون شیطان طوافگری آنان را مس کند، به یاد می آورند و "با این یادآوری" بینا می شوند.

بخل و تنگ نظری

وَأَنفِقُواْ مِن مَّا رَزَقْنَٰكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَآ أَخَّرْتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٠﴾ المنافقون: ۱۰

و از آنچه به شما عطاکرده ایم، انفاق کنید، قبل از آنکه یکی از شما را مرگ فرا گیرد، پس گوید: ای پروردگار من! کاش تا مدت اندکی "مرگ مرا" به تأخیرمی انداختی، تا صدقه می دادم و از جمله صالحان می شدم.

هر چند این آیه به انفاق دعوت می کند، ولی با توجه به این که در سلسله معرفی منافقین آمده است، نشان می دهد که عدم انفاق در راه خدا یکی دیگر از خصلتهای منافق است و عدم باور به ثابت بودن موعد مرگ خصلت دیگرش. او در تمام زندگی اش از انفاق در راه خدا امتناع می ورزد، زمانی که موعد مرگش فرا می رسد، خواهان تأخیر در آن می

شود، ادعا می کند که اگر مرگش به تأخیر بیفتد و فرصت بیشتر به او داده شود، از فساد دست خواهد کشید، انسان صالح و درستکاری خواهد شد و مالش را در راه خدا انفاق خواهد کرد. قرآن در آیات دیگرش می فرماید که آنها دروغ می گویند، اگر چنین فرصتی به ایشان داده شود، به عهد شان وفا نخواهند کرد، از فساد و نفاق دست نخواهند کشید.

این یگانه موردی نیست که منافق خواستار تأخیر می شود، زمانی که نهضت وارد مرحلهٔ تصادم مسلحانه با دشمن می شود و رهبری نهضت شرایط را چنان می یابد که ناگزیر است به اسلحه متوسل شود، منافین اعتراض می کنند: تصمیم تصادم مسلحانه با دشمن در چنین شرایطی مترادف به خودکشی است، ما با این کار نهضت را به کام مرگ می بریم، باید جنگ را به فرصت مناسب دیگر به تأخیر انداخت، باید امکانات بیشتر تهیه کنیم، باید راه های تفاهم با دشمن را جستجو کنیم، ... هدف شان این نیست که جنگ به فرصت مناسبتر به تأخیر بیفتد، بلکه می خواهند از جنگ به هر صورت و هر قیمتی جلوگیری کنند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوٓاْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ ٱلنَّاسَ كَخَشْيَةِ ٱللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً ۚ وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا ٱلْقِتَالَ

لَوْلَآ أَخَّرْتَنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍۗ قُلْ مَتَٰعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ وَٱلْأٓخِرَةُ خَيْرٌ
لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلاً ﴿٧٧﴾ أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ
ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍۗ النساء:٧٧-٧٨

آیا بسوی کسانی ندیدی که به آنان گفته شد: دست های تان را باز دارید "از تجاوز به حق دیگران و توسل به جنگ"، نماز برپا دارید و زکات بدهید، ولی زمانی که جنگ بر آنان فرض گردید، ناگه گروهی از آنان از مردم چنان می ترسیدند که تنها خدا سزاوار چنین ترسی است و حتی "ترس شان از مردم" بیشتر "از ترس شان از خدا" بود و می گفتند: ای پروردگارما! چرا قتال را بر ما غرض نمودی و چرا تا موعد قریبی "کار" ما را به تأخیر نینداختی، "چرا بیش از این بما مهلت ندادی"، به آنها بگو: متاع دنیا اندک است و آخرت بهتراست، برای کسی که پرهیزگاری کند، هیچگونه ظلمی "حتی" مقدار رشته باریک دانه خرما بر شما نخواهد شد، در هرجایی که باشید، مرگ شما را فرا خواهد گرفت، هر چند در قصر های مستحکمی باشید.

این آیه نشان می دهد که مطالبه منافقین در رابطه به تأخیر در جنگ چند انگیزه دارد:

- از مردم چنان می ترسند که چنین ترسی را تنها از خدا باید داشت.
- جنگ را مترادف مرگ خود گرفته اند، چنان می پندارند که هیولای

مرگ در میدان جنگ برای شان دهن کشوده است.

- به آخرت باور ندارند، دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند.
- گمان می کنند که با وارد شدن در جنگ، تلاشهای قبلی مسلمانان و قربانی های شان بهدر خواهد رفت و نتیجه ای تحویل نخواهد داد و خداوند جل شأنه در جواب آنان می فرماید که خدا ظلم نمی کند و پاداش کسی را ضایع نمی کند.
- گمان می کنند که با تدابیر خاص شان می توانند مرگ شان را به تعویق بیندازند و قرآن در پاسخ آنان می فرماید: حتی اگر در قصر هایی مستحکم و مصئونی باشید، داعی اجل به سراغ تان خواهد آمد.

قربانی و انفاق در راه خدا جل شأنه، عوامل و انگیزه هایی دارد که عناصر منافق و بی ایمان از آن محروم اند، این عوامل یا مربوط به امید به نتائج اخروی انفاق است و یا ترحم و عاطفه ای که ایمان در دل آدمی ایجاد می کند و یا علاقهٔ سرشار به اهداف و مقاصدی که عقیده انسان برایش تعین می کند. منافقین با توجه به علاقهٔ افراطی ای که به زندگی و مال و متاع آن دارند و از تمامی انگیزه های انفاق محروم اند و یا بنابر این که در مورد نتائج اخروی اعمال شک و تردید دارند، نمی توانند از منافع دنیوی شان در راه خدا بگذرند.

این یکی دیگر از خصوصیات عناصر بی ایمان و از نتایج عدم ایمان به آخرت، محاسبهٔ اخروی و مکافات و مجازات آن است که کار بدون نتیجه زودرس در دنیا را بیهوده خوانده، انفاق در چنین موارد را ضیاع

مال بشمارد،

کسی که به متاع دنیا محکم چسپیده، حاضر نیست چیزی را برای پاداش اخروی آن وقف کند و منافع موجود دنیوی را بر انعامات موعود اخروی ترجیح می دهد، به بیماری نفاق مبتلا است. منافقین که انگیزه درونی و محرک قلبی برای انفاق در راه خدا ندارند و حرص و بخل از خصلتهای آنان است، ولی گاهی فشار ذهنیت ها و زمانی ریاکاری و جلب توجه دیگران باعث می شود تا چیزی را انفاق کنند، که این انفاق با اکراه و تنفر قلبی توأم است. همانگونه که قرآن می فرماید:

وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَـٰتُهُمْ إِلَّآ أَنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ وَبِرَسُولِهِۦ وَلَا يَأْتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَـٰرِهُونَ ﴿٥٤﴾ التوبه: ۵۴

و مانع پذیرش نفقات شان فقط این است که به خدا و پیامبرش کافر شده اند، به نماز نمی آیند مگر با کسالت و انفاق نمی کنند مگر در حالی که "از آن" متنفر اند.

کافر که از آخرتش بی پروا، از پابندی به هدایات الهی آزاد و از پروردگارش احساس بی نیازی نموده، به منافع دنیوی اش چسپیده و در راه حصول آن از هیچ عملی دریغ نمی ورزد، نزد او سؤال انفاق مطرح نیست و اما مؤمن مخلص که به خدا و آخرت باور دارد و به یقین کامل

می داند که بالآخره بسوی پروردگارش می رود و به پاداش کامل اعمالش نایل می شود، به آخرتش امیدوار بوده و به امید اجر و مکافات اخروی در اموال و داشته هایش تصرف می کند. نزد او انفاق در راه خدا تجارتیست مفیدکه هرگز ضائع نمی شود، زیان و ضرری برآن مرتب نمی گردد و سود آن مضمون است، از اینرو با دست باز انفاق می کند، به بخل متوسل نمی شود و از انفاق مال و دارائی و استعداد ها و نیروهایش در راه خدا دریغ نمی ورزد. از نظر فرد مؤمن، زندگی او در این دنیا مرحلهٔ عارضی زندگی جاودانه ای است که پایان ندارد، آغاز سفری طولانی، توقف کوتاه در اولین ایستگاه است، او به این زندگی چون مرحلهٔ آزمایش و ابتلاء می نگرد، به این باور است که اگر در این جا خداوند جل شأنه بکسی ثروت می دهد و با نعمت هایش او را می نوازد، برای آن است که دیده شود او در آنچه بطور امانت به او سپرده شده چگونه تصرف می کند؟ چون زاد راه سفرش از آن استفاده می کند و یا آن را مقصود نهائی اش می گیرد؟ آیا حاضر است پروردگار و آخرتش را برمال و متاع زندگی ترجیح دهد یا نه؟ و اگر کسی را با فقر و مسکنت مبتلا می سازد برای آن است که دیده شود او در برابر مصائب و مشکلات زندگی تا چه حدی صبر و استقامت می ورزد؟ آیا با وجود مشکلات فقر و تنگ دستی صابر و شکیبا است و بر حق جائز خود قانع و از دست درازی به حرام و حق دیگران خوددار و پرهیزگار؟ تا دیده شود که در این حالت رابطه او با پروردگارش چگونه و معاملهٔ دیگران با او از

چه قرار است؟ اصل زندگی که جاودانه و پایان ناپذیر است و پاداش مکمل نیک و بد در آن تحقق می یابد، در پایان این سفر قرار دارد، زندگی عارضی موجودۀ انسان خواه هر قدر دارای سر و سامان و با هرنوع عیش و عشرت توأم باشد، بهرحال سرانجام پایان می پذیرد و انسان همۀ وسایل عیش و عشرتش را ترک گفته، با دست خالی بسوی خدا و آخرتش می رود. در آن جا از نحوۀ تصرفاتش در نعمت ها، قوت ها و استعداد هایش پرسیده می شود، کسی که به این حقائق ایمان دارد، هرگز این سفاهت را مرتکب نمی شود که عیش و عشرت مختصر زندگی دنیا را بقیمت خسران جاودانه اخروی تأمین نموده، به چنین معاملۀ زیانبار متوسل شود و در آنچه نزد او به امانت گذاشته شده، به نحوی تصرف کند که آخرتش را زیانمند سازد، برعکس او برای نیل به آسایش و راحت جاودانه اخروی حاضر است مصائب، دشواریها و محرومیت از نعمت های دنیوی را تحمل کند، اگر نیل به سعادت اخروی به قیمت مال و جان برایش میسر گردد، چنین معامله ای را سودمند خوانده، به جان می پذیرد، او در مال و دارائی و همه آنچه به او داده شده، به نحوی تصرف می کند که خشنودی و رضای پروردگارش را حاصل کند، قرآن در این رابطه می فرماید:

إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ

لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ ۚ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا
عَلَيْهِ حَقًّا فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ وَٱلْقُرْءَانِ ۚ وَمَنْ أَوْفَىٰ
بِعَهْدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِ ۚ فَٱسْتَبْشِرُوا۟ بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِى بَايَعْتُم بِهِۦ
وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١١١﴾ التوبه: ١١١

یقیناً که خداوند از مؤمنان جان و مال شان را در بدل این که بهشت برای شان باشد، خریده است، در راه خدا می رزمند، می کشند و کشته می شوند، وعدهٔ راستینی که بر ذمه او و در تورات و انجیل و قرآن "مسجل شده" و چه کسی در "ادای" عهدش وفادارتر ازخدا است؟ پس بر تجارت تان که بعمل آورده اید شادمان باشید و این پیروزی بزرگی است.

معنای این بیعت و تجارت این است که خداوند جل شأنه جان و مال مؤمنان را از آن خود می خواند، که در برابر جنت و رضای خویش از آنان خریده است، در نتیجهٔ این مبایعه، افراد مؤمن در زمینهٔ نحوهٔ تصرف شان در مال، جان و نعمت ها واستعداد های شان هیچگونه اختیاری ندارند، همه چیز شان بخدا تعلق گرفته و آنها جز اینکه مطابق رضای الهی و به نحوی که وی امر فرموده، در آن تصرف کنند. حق هیچگونه تصرف دیگری را ندارند.

افراد مؤمن، به حکم این قرارداد، مکلف اند که در چگونگی تصرف

در مال و جان شان، همان کاری را انجام دهند و به همان راهی جلو بروند که دین برای شان ترسیم نموده، هر اقدام و هر تصرف دیگری، برخلاف تقاضای این مبایعه و خلاف ایجابات این پیمان بوده، عهد شکنی محسوب می گردد.

قرآن یکی از صفات کسانی را که این کتاب مایهٔ هدایت آنان است، انفاق در راه خدا معرفی نموده می فرماید:

ذَٰلِكَ ٱلْكِتَٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱلْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣﴾

البقره: ۲ – ۳

این کتابیست که هیچ شبه ای در آن نیست، رهنمای پرهیزگارانی که به غیب ایمان می آورند و از آنچه ایشان را روزی داده ایم انفاق می کنند.

و اما مسلمان مذبذب و منافق که نه در تحلیل ها، بررسی ها و ارزیابی هایش اجر و مکافات اخروی را مطمح نظر دارد و نه در قضاوتهایش در باره نتایج تلاشها این موضوع مطرح است، به هر کاری از این زاویه می نگرد که چه سود و زیانی در دنیا به او تحویل می دهد، از اقداماتی که منتج به تهدید امتیازات مادی و منافع دنیوی اش گردد، هرگز جانبداری نخواهد کرد. وابستگی قلبی منافقین با مال و متاع زندگی به این می انجامد که برای تأمین آن بهر اقدام شرم آور و ننگین متوسل شوند و مبغوض ترین و منفورترین اقدام در مقیاس نفاق، اقدامیست که

مانع منافقین از دست یابی به مال و متاع زندگی گردد.

منافقین صدر اسلام وقتی می دیدند، ثروت هایی که از راه غنائم، زکات و عشر به دست می آید، پیامبر علیه السلام آن را در راه های شرعی اش انفاق می کند و زمینه برای تصرفات و استفاده جوئی های ناروای دنیا پرستان منافق مساعد نمی گردد، الزامات گوناگونی را در رابطه به تقسیم صدقات در شأن پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد می نمودند، انگیزه اصلی اعتراض آنان صرف این بود که موقع دست درازی و تجاوز در بیت المال به منافقین داده نمی شد. قرآن در این زمینه می فرماید:

وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنْهَآ إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾ التوبه: ۵۸

و برخی از آنان در بارۀ صدقات " در شأن" تو "ای پیامبر" عیب جوئی می کنند، پس اگر از آن چیزی به آنان داده شود، خرسند می شوند و اگر داده نشود، ناگه خشمگین می شوند.

آیا کسی که از فرط دنیا پرستی و دلبستگی و محبت افراطی به مال و متاع دنیا، کارش بجایی رسیده که برای نیل به آن، حتی از اعتراض ناروا و ناجائز بر پیامبر خدا نیز باکی نداشته و الزام بی عدالتی وارد کند، آیا ممکن است چنین کسی گاهی به طیب خاطر به انفاق مبادرت ورزد؟

در میان منافقین کسانی نیز بودند که مال و ثروت کافی در اختیار نداشتند، ادعا می کردند که اگر خداوند جل شأنه مال و ثروت در اختیارشان بگذارد، از انفاق در راه او دریغ نخواهند ورزید. این ادعا نیز مثل ادعاهای بقیهٔ منافقین از نفاق منشأ می گیرد، نفاقی که کذب و دروغ، وعده خلافی و عهد شکنی، عناصر مهم و اساسی آنرا تشکیل داده است، وقتی این فرصت برای آنان مساعد گردد، حقیقت این ادعای کاذبانه شان برملا می گردد.

وَمِنْهُم مَّنْ عَـٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنْ ءَاتَىٰنَا مِن فَضْلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضْلِهِۦ بَخِلُوا۟ بِهِۦ وَتَوَلَّوا۟ وَّهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾ التوبه: ٧٥ – ٧٦

و برخی از آنان با خدا عهد بسته اند "مبنی بر این که" اگر از فضلش چیزی بما عنایت کند، حتماً صدقه می دهیم و از نیکوکاران می شویم، ولی چون خداوند از فضلش چیزی به آنان بدهد، بخل ورزیده واعراض کنان رو می تابند.

انفاق مال و جان در راه خدا کار مردان دون همت و دنیاپرست نیست، این افتخار عظیم نصیب رادمردان بایمانی می شود که هدف شان حصول رضای الهی بوده، برای نیل به آن به قربانی تمامی داشته های زندگی شان آماده اند، کسانی که منتهای سعادت شانرا در دست یابی به

رفاه و آسودگی دنیوی و ناز ونعمت آن خلاصه می کنند، هرگز اهلیت این مقام جلیل و شایستگی جلو رفتن در این مسیر دشوار را ندارند.

عدم ایمان به قضاء و قدر الهی

وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَا ۚ وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

المنافقون: ١١

وخدا هرگز به کسی که اجلش فرارسیده، مهلت نمی دهد و خداوند به آنچه می کنید آگاه است.

این آیه که بر قطعی بودن و تغیر ناپذیر بودن اجل و عدم تغیر لحظه مرگ تأکید دارد، در اصل خصلت دیگر منافقین را توضیح می دهد، خصلتی که اعتقاد منافقانه منشأ آن است، منافق به این باور نیست که مرگ انسان موعدی از قبل تعین شده ای دارد، در زمان و مکان مقررش به سراغ انسان می آید، او به قضاء و قدر الهی از اساس باور و اعتقادی ندارد، این عدم اعتقاد به قضاء و قدر، گاهی بشکل اعتراض بر آنچه در

حال وقوع است و گاهی بشکل عدم رضایت بر آنچه وقوع یافته، در گفتار و کردار منافق تبارز می کند

در آیهٔ قبلی سیمای منافق به گونه ای ترسیم شده که از فرارسیدن لحظه مرگش بیمناک و مشوش است، آرزوی به تأخیر افتیدن آن را دارد، ادعا می کند که اگر مرگش به تأخیر بیفتد و فرصت بیشتر به او داده شود، از فساد دست خواهد کشید، انسان صالح و درستکاری خواهد شد و مالش را در راه خدا انفاق خواهد کرد. این آیه در جواب آرزوی آنان مبنی بر تأخیر در اجل شان می فرماید: اجل هیچ کسی به تأخیر نمی افتد. این مطلب را در آیات متعدد قرآن مشاهده خواهید کرد، چنانچه می فرماید:

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَقَالُوا۟ لِإِخْوَٰنِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ أَوْ كَانُوا۟ غُزًّى لَّوْ كَانُوا۟ عِندَنَا مَا مَاتُوا۟ وَمَا قُتِلُوا۟ لِيَجْعَلَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِى قُلُوبِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ يُحْىِۦ وَيُمِيتُ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾ آل عمران: ۱۵۵

ای کسانی که ایمان آورده اید! مانند کسانی نباشید که کافرشده اند "روش کافرانه اختیار کرده اند" و در باره برادران شان، وقتی در زمین سفری کنند و یا برای جهاد بیرون بروند، "و در آنجا بمیرند یا کشته

شوند'' می گویند: اگر نزد ما می بودند ''برای سفر و جهاد بیرون نمی رفتند''، نمی مردند و کشته نمی شدند، تا خداوند این سخن را مایه اندوه و حسرت در دل شان بگرداند، ''ورنه'' این خداست که زنده می کند و می میراند، ''احدی را در این امر کوچکترین دخل و تصرفی نیست، مرگ آنان نه به سبب سفر است و نه بنابر شرکت شان در جنگ'' و خداوند بر آنچه می کنید، بیناست.

در جایی دیگر می فرماید:

ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْۗ قُلۡ فَٱدۡرَءُواْ عَنۡ أَنفُسِكُمُ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٦٨﴾

آل عمران: ۱۶۷

آنانی که خود از جنگ بازمانده اند و در خصوص برادران شان ''که در اثنای جنگ به قتل رسیده اند'' گفتند: اگر از ما ''در عدم اشتراک در جنگ'' پیروی می کردند، کشته نمی شدند، به ''آنها'' بگو: اگر شما ''در این ادعای تان'' صادقید، پس مرگ را از خویشتن دفع کنید، ''زمانی که مرگ شما فرا رسد، خود را از آن نجات دهید''.

می بینید، عناصر منافق بنابراین که به انحراف عمیق عقیدوی در بارهٔ قضاء و قدر مبتلا اند، قضاوت شان در مورد مرگ و زندگی کافرانه بوده، شبیه کافران قضاوت نموده، گمان می کنند که حوادث تصادفی

باعث مرگ انسان می شود. از دیدگاه قرآن هر کی زندگی و مرگ را به حوادث تصادفی ربط دهد، منافق است و تصورش کافرانه. قرآن طی آیات متعددی توضیح می دهد که آنچه در کائنات رخ می دهد، به اذن و اراده خدا و در حالیکه قبلاً چنین مقدر گردیده، صورت می پذیرد و آنچه را وی جل شأنه مقدر فرموده، ثابت و تغییرناپذیر بوده، هیچ چیزی نمی تواند از وقوع آن جلو گیری کند. چنانچه می فرماید:

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ كِتَٰبًا مُّؤَجَّلًا ....

آل عمران: ۱۴۴

و برای هیچ نفسی مقدور نیست که بمیرد مگر به اذن و اراده خدا، که نوشته شده به قید وقت "میعاد معین اجل قبلاً ثبت گردیده. مرگ مطابق این موعد ثابت، به اراده خداوند جل شأنه فرامی رسد".

پیامبر صلی الله علیه و سلم این حقیقت مسلم را چینن توضیح می فرماید:

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: المؤمن القوی خیر و احب الی الله من المؤمن الضعیف و فی کل خیر، احرص علی ما ینفعك و استعن بالله و لا تعجز و ان اصابك شی فلا تقل لو انی فعلت كذا، كان كذا و لكن قل، قدر الله و ماشاء فعل، فإن لو تفتح عمل الشيطان.

رواه مسلم و ابن ماجه

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: مؤمن قوی "در ایمان به خدا، در توکل و اعتماد بروی جل شأنه، در عزیمت بر امور پسندیده و در جهاد فی سبیل الله ..." بهتر است و محبوبتر نزد خدا از مسلمان ضعیف و در همه نیکی است، بر آنچه برایت سودمنداست حریص باش و از خدا استعانت بجو و عجز و بیچارگی اختیار مکن و اگر مصیبتی به تو برسد، مگو: اگر چنین "می کردم چنان می شد، اما بگو که خداوند مقدر فرموده بود و آنچه خدا اراده کند، انجام می دهد، زیرا کلمه لو "اگر یا کاش"، راه فعالیت شیطان را باز می کند.

قرآن در مورد کسانی که از کشته شدن اقارب و دوستانشان در جنگ شکوه دارند و گمان می کنند که شرکت شان در جنگ عامل مرگ و شهادت شان بوده، می فرماید:

قُل لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ... آل عمران: ۱۵۳

بگو: هر چند در خانه های تان می بودید، کسانی که قتل شان مقدر شده بود، حتماً بسوی مقتل "جای کشته شدن" شان بیرون می آمدند.

در جایی دیگر به صیغه عام تری می فرماید:

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ

مِن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ﴿٢٢﴾ لِّكَيۡلَا تَأۡسَوۡاْ
عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا تَفۡرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ
مُخۡتَالٖ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾ الحدید: ٢٢ - ٢٣

نه هیچ مصیبتی در زمین واقع می شود و نه در خویشتن تان، مگر این که در کتابی نوشته شده، قبل از آفریدن آن "مصیبت"، یقیناً که این کار برای خدا سهل است. "شما را از این حقیقت برای آن مطلع ساختیم" تا بر آنچه از دست تان رفت غمگین نشوید و نه بر آنچه به شما عطا کرد شادمان شوید و خداوند هیچ متکبر خودستا را دوست ندارد.

با وجود تمامی این تأکیدات پیهم و مکرر قرآن در رابطه به قضاء و قدر ثابت و تغییر ناپذیر الهی، منافقین در این خصوص مترددد اند و ایمان و باوری به آن ندارند، این عدم باور به قضاء و قدر موجب آن گردیده که ترس و جبن در موضعگیریها، اضطراب و پریشانی در اثنای حوادث، سازش و تسلیم طلبی در قبال اربابان زور و قدرت و بخل و امساک در انفاق، ابعاد مختلف شخصیت منافقین را ساخته است.

اختتامیه

بعد از آنکه طی آیات ابتدائی این سوره، ماهیت نفاق و ابعاد آن، از زوایای گوناگون به بررسی گرفته شد و ویژگی های گروه منافق، به شیوهٔ توضیح گردید که مفاهیم معنوی بشکل تصاویر مجسم و قابل رویت به نمایش گذاشته شد و طی آن خصوصیات منافقین به نحوی بررسی شد که نمای مجسم شخصیت منافق را در قبال دیده ها نمایان می کرد، رفته رفته، در قسمت های بعدی سوره، شیوه بحث رنگ دیگری گرفت و ضمن خطاب نصیحت آمیز، بطور غیرمستقیم، خصوصیات دیگر نفاق و منافقین به بحث گرفته شد. اینک در آخرین قسمت سوره، اختتامیه نهایت موزونی را شاهدیم که هم آهنگ با تمامی مطالب این سوره و خلاصه آن است، سوره با این کلمات موجز خاتمه می یابد.

و الله خبیر بما تعملون: و خداوند بر آنچه می کنید آگاه است.

این فقرهٔ اخیر آیه، هم با مطلب قبلی آیه ارتباط دقیق دارد و هم با مجموع مطالب سوره، هم برای آیه اخیر تتمه موزون و دقیق است و هم برای سوره در مجموع.

ارتباطش با مطلب قبلی آیه از این قرار است: بنابر آنکه خداوند آگاه است که شما برای به تأخیر انداختن اجل تان و نجات از مرگ چه کاری می توانید انجام دهید و چه تدابیری می توانید اتخاذ کنید، می داند که با این تدابیر نمی توانید از مرگ جلوگیری کنید و موعدش را مؤخر سازید، با توجه به عدم توانائی تان و عدم کارگر بودن تدابیر تان در این رابطه، می فرماید که با فرارسیدن اجل مهلت تان پایان می یابد و با هیچ کاری قادر نخواهید بود که مرگ تان را به تأخیر بیندازید.

و ارتباطش با مجموع سوره از این قرار است:

منشأ تمامی منافقتهای منافق، این باور او است که گمان می کند با چرب دستی و چرب زبانی می تواند ماهیت منافقانه اش را پنهان داشته، هم مؤمنان را بفریبد و هم کافران را، عدم ایمان به این حقیقت که خدا از اسرار دل او واقف است و هیچ عمل و انگیزه اش از خدای خبیر پنهان نیست، او را در منافقت هایش جری و جسور ساخته است. اگر او به این باور می بود که معامله اش با خدای خبیر و آگاه از اسرار دل او است، هرگز به منافقتها پناه نمی برد.

نفاق بیماری است که نخست قلب آدمی را فرا می گیرد، عقیده و ایمانش را مبتلای مرض می کند، سپس آثارش را در شخصیت عملی افراد مبتلا به این بیماری نمایان می سازد، ولی عناصر مبتلا به این مرض سعی می ورزند تا خبث باطنی شانرا مخفی داشته، از نظر ها پنهان کنند و با تکلف می کوشند تا ظاهر تصنعی شان، آراسته و فریبنده باشد، آنچه

در خفا انجام می دهند و در نهانگاه ضمیرشان پنهان کرده اند، با آنچه درقبال دیگران جلوه می دهند، تفاوت و تناقض دارد، عوامل و انگیزه هائی که منشأ این تفاوت و تناقض است، از این تصور منافقانه مایه می گیرد که فکر می کنند، کسی از کنه و ماهیت آنها آگاه نخواهد شد و با زیرکی و چرب دستی می توانند دیگران را بفریبند و جایگاه شایسته ای در اجتماع برای خود بازکنند. خداوند جل شأنه آنها را متوجه می سازد که تصور نکنید اعمال پنهانی تان، افکار و عقاید تان، اغراض و مقاصد تان، از همه پنهان است و همواره پنهان خواهد ماند، اگر توانستید برای مدتی از مردم پنهان کنید، بالآخره برملا خواهد شد، خداوند خبیر بر تمامی آنچه انجام می دهید آگاه است.

برای نجات از نفاق اگر چاره ای وجود دارد، صرف ایمان جازم و تزلزل ناپذیر به این حقیقت است که انسان بداند معامله او با پروردگاریست که از اسرار دل او مطلع بوده، نه کاری که مخفیانه انجام می دهد، از او پنهان می ماند و نه عزایمی که در سینه دارد، تمامی اعمال او و تمامی عزایم، انگیزه ها، اغراض، افکار، عقاید و تصوراتی که در نهانگاه قلب وی پنهان است، بر خداوند علیم و خبیر کاملاً عیان بوده، هیچ چیزش در هیچ حالتی از وی جل شأنه پوشیده و پنهان نیست.

قرآن، آنگاه و آنجاکه افراد مؤمن را طرف خطاب قرار داده و برای نجات آنها ازسقوط در پرتگاه نفاق، به نصیحت می پردازد، توجه آنان را بار بار به همین حقیقت معطوف می سازد. چنانچه می فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْۖ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَقَلْبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ الانفال: ۲۴

ای مؤمنان ! دعوت خدا و پیامبر را بپذیرید، چون شما را بسوی چیزی فراخوانند که مایهٔ حیات شماست و بدانید که خداوند میان آدمی و قلبش حائل می گردد و بدانید که بسوی وی برانگیخته می شوید.

حقیقت امر این است که شخصیت عملی انسان از باور او به خدا مایه می گیرد، این اعتقاد و باور انسان بخدا جل شأنه است که چگونگی شخصیت او و مواقفش در جریان زندگی و حوادث آن را تعین می کند. عمل صالح نشانه سلامت باور و اعتقاد انسان است و عمل زشت نشانهٔ انحراف در عقیده و ایمان او.

اگر مؤمن در معامله با دیگران با عاطفه و ترحم است و قلبی دارد رؤف و مهربان،

اگر در راه دستگیری از محرومان و مظلومان همتی دارد، عالی،

اگر از مظلوم به دفاع می پردازد و علیه ظلم و ظالم می رزمد،

اگر در طریق حاکمیت حق و در مبارزه با دشمنان حق، مبارزیست مصمم و با اراده، که نه ضعف و ناتوانی همراهان و همسنگران او را مأیوس می سازد و نه ظاهر نیرومند و هیبتناک دشمن در او ترس و بیم را باعث می

شود و نه مانع او از تعقیب مصممانه و دوامدار هدف می گردد،
اگر در تحمل مصائب و مشکلاتی که در جریان مبارزه با آن روبرو می شود، چون کوه پولادین، دارای ثبات و استقامتی است خلل ناپذیر که هرگز ضعف و سستی و یأس و ناامیدی نمی پذیرد،
اگر در سنگر نبرد دارای عزم و اراده ایست خلل ناپذیر و اگر.... و اگر ....

همهٔ این صفات، از ایمان راسخ افراد مؤمن مایه می گیرد.

و در مقابل، اگر پستی و دنائت، بخل و حرص، تنگ نظری و دنیا پرستی، ترس و جبن، غرور و تکبر، طغیان و سرکشی، عدم ثبات و بی صبری ... ابعاد گوناگون شخصیت عناصر بی ایمان و بی عقیده را ساخته است، تمامی این خصلتهای مذموم، از عدم ایمان نشأت می کنند.

اعتقاد به این حقیقت که عقیده زیربنا است و عمل روبنا، وضع فرد و اجتماع را باورهای آنان تعین می کند و اصلاح عمل انسان بدون تصحیح عقیدهٔ او امکان پذیر نیست، برای هر انسانی مخصوصاً برای نهضت های انقلابی ضروری بوده، باید در مبارزه برای دگرگونی در جامعه و نجات مردم از ظلم و بی عدالتی به آن اهتمام نمایند. باید متوجه باشند که مفاسد و مظالمی که در حیات فردی و اجتماعی انسانها رونما می گردد، عوامل و انگیزه های فکری و عقیدوی دارد، عدم اعتقاد به خدا اساسی ترین عامل در این راستا می باشد. عدم باور به خدا منشأ تمامی انحرافات دیگر است، تمامی افکار و عقائد گمراه کننده انسان دربارهٔ خودش و

ماحولش، در بارۀ فرد و اجتماع، در بارۀ روابط میان انسانها، در بارۀ عالم و پدیده هایش، در باره حوادث و قضایای زندگی از عدم باور به خدا نشأت می کند، تاریخ گواهی می دهد که هر ظالم و ستمگری در تاریخ یک خدا نشناس بوده، هر کی به ظلم تن داده، انسان خدا نشناس بوده، هر اجتماعی که فساد، تبهکاری، تجاوز، ستمگری و بی عدالتی بر آن سایه افگنده یک اجتماع بی خبر از خدا بوده است. اگر کسی علیه ظلم قیام کرده، از مظلوم به دسفاع پرداخته و در راه نجات ستمکشان قربانی داده است، انسان خداپرست و مؤمن بوده، همواره شاهد درگیری میان موسی خدا پرست و فرعون خدانشناس بوده ایم.

هرگاه کسی بخواهد تحولی در حیات فردی و اجتماعی افراد جامعه ای جهل زده و ستمکشیده ایجاد کند و تحولی را در جامعه اش شاهد باشد که در نتیجه اش بساط ظلم و فساد برچیده شود، ستمگری و ستم پذیری پایان یابد و در عوض آن عدالت تأمین شود و فضائل و نیکی ها گسترش یابد، باید از آن جا آغاز کند که تهداب نیکی و فضائل و محور فساد و بدکاری بر آن استوار می گردد، باید به چگونگی ایمان و عقیده مردم توجه نماید و کار و شعارش دگرگونی در عقاید و باورهای مردم باشد، جز این، راه دیگری برای رسیدن به هدف هرگز سراغ نخواهدکرد.

قرآن در این رابطه می فرماید:

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا۟ مَا بِأَنفُسِهِمْ ....

الرعد: ۱۱

یقیناً که خداوند حالت هیچ قومی را تغییر نمی دهد تا آنها خود حالت نفسهای شان را تغییر ندهند.

سُبْحَانَکَ اللّهُمَّ وَبِحَمْدِکَ، أشهد أن لاَ إِلٰهَ إِلاَّ أَنْتَ
أَسْتَغْفِرُکَ وَأَتُوبُ إِلَیْکَ